

# بهائیت

فصلنامه تخصصی  
فرهنگی اجتماعی  
در نقد بهائیت



[www.bahairesearch.org](http://www.bahairesearch.org)

# بهائیت

فرم اشتراک فصلنامه فرهنگی اجتماعی

نام: .....

نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: .....

پست الکترونیکی: .....

نوع اشتراک: .....

قیمت: .....



اشتراک یکساله شهرستان ۸۰۰۰۰ تومان

اشتراک یکساله تهران ۷۲۰۰۰ تومان

اشتراک یکساله برای دانشجویان و اعضای هیئت علمی ۶۸۰۰۰ تومان

هزینه ارسال دوره سال اول ۴۵۰۰۰ تومان

لطفا پس از پرداخت هزینه اشتراک، فرم تکمیل شده و مشخصات پرداخت خود را به دفتر فصلنامه فکس کنید تا نام شما در فهرست مشترکان ثبت نهایی گردد

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،  
خیابان ابوذر، کوچه ۱۲ پلاک ۱۳ واحد ۱  
تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

شماره حساب: ۵۳۹۴۴۵۱۶۹۰ - بانک ملت، شعبه پارک ساعی، عبدالحسین فخاری





# بہائیت

دولت مہدوی ..... ۴

آزاداندیشی یا بزرگ‌نمایی در شخصیت طاہرہ قرۃ‌العین ..... ۲۹

شرکت در سی‌ویکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب ..... ۵۸

ہمراہی بہائیان با دشمنان ایران: مرگ مک کین و عکس کاویان صادق‌زادہ با او ..... ۶۴

گزارش نمایشگاہ ارومیہ ..... ۶۶

ہمراہی بہائیان با دشمنان ایران: راندولف دابز ..... ۶۸

معمای پارشاٹر ..... ۷۱

مشکلات منتقدان در بازنگری قرائت رسمی تاریخ بہائی ..... ۷۴

دلایل بازگشت از بہائیت ..... ۸۶

شورش بابیان در زنجان ..... ۱۱۶

وصایت در میان پیامبران و پیشوایان بہائی ..... ۱۵۴

انشعابات و اختلافات در بہائیت ..... ۱۶۶

دراسة مکانة المعجزة عند الأديان السماوية والبہائية دراسة مقارنة ..... ۱۸۰



عکس روی جلد مربوط بہ  
جناب آقای دکتر اویور شاریروت  
می‌باشد.

## بہائیت

فصلنامہ فرهنگی اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: عبدالحسین فخاری  
سرمدبیر: مہدی حبیبی مدیر داخلی: مسعود منفرد  
مدیر ہنری: آرش لاجورد طرح جلد: ہادی حیدری ویراستار: معصومی  
چاپ: خیابان طالقانی، پلاک ۳۱۶، چاپ ۵ رنگ

فصلنامہ بہائی شناسی، از مقالات، تحقیقات و نظرات اساتید  
و محققان در موضوعات تخصصی مرتبط با بہائیت استقبال نموده و بہ انعکاس آنها  
با نام و مسئولیت نویسندگان خواهد پرداخت. دیدگاه‌های خود را با ما در میان بگذارید.

نشانی دفتر مجلہ: تہران، خیابان شریعتی، خیابان خواجہ عبد اللہ انصاری، خیابان ابوذر شمالی، کوچہ ۱۲، پلاک ۱۳

تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

www.bahaimag.com

editor@bahaimag.com



# دولت مهدوى

\* نویسنده: عبدالحسین فخاری

## چکیده

یکی از مهم‌ترین موضوعات درباره‌ی منجی وعده داده شده، حکومتی است که قرار است ایشان برپا نمایند. روایاتی که به ما رسیده است خصوصیات مختلفی را برای زمان حکومت ایشان، برشمرده‌اند. برخی از این ویژگی‌ها درباره‌ی حکومت ایشان است و برخی نیز وضعیت مردم و جهان را در آن زمان به تصویر کشیده‌اند. در این مقاله ویژگی‌هایی از قبیل دولت کریمه، دولت عدالت، دولت جهانی، دولت علم، دولت توحید، دولت مدرن،... با توجه به روایات ارائه شده است.



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

● مقدمه

در شماره‌های پیشین فصلنامه‌ی بهائی‌شناسی، مقالاتی در مباحث معرفی امامت و مهدویت ارائه شد.

این هدف شود و مزاحمتی برای انسان‌ها فراهم آورد، برخورد قاطع می‌شود. انسان مؤمن در این دولت عزیز است و گرمی؛ و با او برخورد کریمانه می‌شود و با شرافت و شایستگی زندگی می‌کند.

شوق رسیدن به چنین دولتی، انسان را بی‌تاب می‌کند؛ همه‌ی بشریت خسته و مانده و افسرده و رنج‌دیده و شلاق‌خورده از حکومت‌های جور، مشتاق چنین دولتی هستند که دولت کریمه نام گرفته‌است. آری، نه فقط ما می‌گوییم: «اللهم اِنَّا نرغب اليك في دولة کریمه»، بلکه این سخن و آرزو و ندای قلبی همه‌ی انسان‌هاست. دعای افتتاح در قالب دعا، در واقع فلسفه‌ی سیاسی امامت را مطرح می‌کند؛ زیرا امام، آن شخصیتی است که در دولت کریمه‌اش، به‌فرموده امام صادق علیه‌السلام:

يُخَقِّنُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الدِّمَاءَ وَيُصَلِّحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْتِ وَيَلْمُ بِهِ الشَّعْثَ وَيَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَيَكْسُو بِهِ الْعَارِيَ وَيَشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ وَيُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ: خدای عزوجل به‌وسیله او، جان و خون انسان‌ها را حفظ می‌کند، اختلاف‌ها را برطرف می‌سازد، پریشانی‌ها را می‌زدايد، شکستگی‌ها را التیام می‌بخشد، برهنگان را می‌پوشاند، گرسنگان را سیر می‌کند و خائفان را ایمن می‌دارد (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۴).

منتظران حضرت ولی عصر علیه‌السلام، چشم به‌راه‌اند تا در عصر ظهور، تحولات وسیع و عمیق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رخ دهد، به‌گونه‌ای که نه فقط پایه و اساس ظلم و ستم، ویران گردد، بلکه حتی موارد نادر و

در ادامه‌ی آن سلسله مقالات، در این شماره به معرفی ویژگی‌های دولت آن منجی موعود پرداخته‌ایم. لازم به ذکر است که در این زمینه کارهای خوب و مفیدی انجام شده است. در این مقاله سعی شده است تا از دیدگاه روایات رسیده از معصومان علیهم‌السلام برخی از ویژگی‌ها را دسته‌بندی کنیم. امید است که با ظهور آن امام پرده‌نشین و تحقق پیش‌بینی الهی در نیک‌سرانجامی جهان، مفاد روایات مطرح‌شده در این بخش، هرچه سریع‌تر جامه‌ی عمل بپوشد و جامعه‌ی جهانی از مواهب دولت مهدوی بهره‌مند گردد.

● دولت کریمه

یکی از عباراتی که درباره‌ی دوران ظهور امام عصر ارواح‌نافذاه به کار رفته است، عبارت «دولت کریمه» است. در قسمتی از دعای افتتاح آمده است: «اللهم اِنَّا نرغب اليك في دولة کریمه» (خدایا، ما مشتاق دولت کریمه از جانب تو هستیم). برای اینکه معنای این عبارت را متوجه شویم، لازم است قدری درباره‌ی آن کنکاش کنیم. دولت به معنای حکومت و نظام قدرت و حاکمیت است و دولت کریمه، دولتی است که محورش کرامت و شایستگی و شرافت و بزرگواری و خوبی است. ما چشم‌انتظار چنین دولتی هستیم. حاکمیتی که انسان در آن ارزشمند است و با او کریمانه و بزرگوارانه برخورد می‌شود و با کسی هم که بخواهد مانع

دولت به معنای حکومت و نظام قدرت و حاکمیت است و دولت کریمه، محورش کرامت و شایستگی و شرافت و بزرگواری و خوبی است



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

معدود ظلم و تعدی هم اتفاق نیفتد و «هیچ اثری» از ظلم دیده نشود! «لایری اثرأ من الظلم» (صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۷۰).

در آن عصر خونریزی وجود ندارد و امنیت و آسایش چندان فراگیر می‌شود که حتی مزاحم «خواب» کسی هم نمی‌شوند: «لایوقظ نائماً» (همان، ص ۴۷۸).

مفاسد فرهنگی و اقتصادی از قبیل می‌گساری، زنا و ربا ریشه‌کن شده و مردم با رغبت و اشتیاق به دیانت الهی و بندگی خدا روی می‌آورند: «یذهب الزنا و شرب الخمر و یذهب الربا، و یقبل الناس علی العبادات والشرع والدیانة» (همان، ص ۴۷۴).

در آن جامعه راستی و راست‌گویی فراگیر می‌شود، دروغی گفته و شنیده نمی‌شود. «یمحق الله الکذب» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۵).

از این‌رو، به شکل رسمی یا غیررسمی، هیچ‌کس سخن دیگری را «تکذیب» نمی‌کند، تا چه رسد به آنکه دروغ نردبان رشد و ترقی باشد!

پایه و اساس این تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، تحوّل است که در دولت رخ می‌دهد، از این‌رو همه چیز با «تأسیس دولت کریمه» آغاز می‌شود: ابتدا ظلم در سیستم حکومتی و از سوی کارگزاران دولت کریمه و سپس در «جامعه» از بین می‌رود؛ ابتدا امنیت و آسایش شهروندان از سوی مأموران «حکومت» حفظ می‌شود و سپس تعدی «مردم» نسبت

به یکدیگر منتفی می‌گردد؛ ابتدا دروغ و خلاف‌گویی از «سطح بالا» پاک می‌شود و سپس این پاک‌ی در «سطح جامعه» گسترده می‌شود و همین‌طور سایر امور. با این اوصاف، کیست که مشتاق این دولت کریمه نباشد؟! اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة...

● **دولت عدالت**

فریاد از بیداد! این صدایی است که همه‌زمان و با هر زبان و در هر نقطه‌ی جهان، طنین‌انداز است و در همه‌ی اعتراض‌ها و تظاهرات و انقلاب‌ها و اصلاحات، به گوش می‌رسد. همه خواهان داد و عدالت‌اند. امان از ستم! امان از تبعیض! امان از جفا و غدر!... نبود عدالت در یک جامعه، روح انسان را آزار می‌دهد، بیشترین آلام و دردهای جوامع انسانی، فقدان عدالت و اعمال ظلم و ستم نسبت به فرد یا جامعه است. حجم عظیمی از فرهنگ و ادبیات و هنر هر قومی چه در شعر یا نثر یا اثر هنری (نمایش، فیلم، گرافیک و...) را مطالبه عدالت با بیان‌های متفاوت، تشکیل داده و می‌دهد. آری این شعار فراگیر انسان‌هاست: درود به داد و فریاد از بیداد! گم‌گشته‌ی بشریت در طول تاریخ، «عدالت» است. عدالت از نخستین اموری است که فهم و عقل انسان‌ها، به آن دست می‌یابد و آن را مطالبه می‌کند. حتی پیش از سن تمیز، خردسالان مطالبه‌گر عدالت می‌شوند. اگر قرار باشد شما یک جعبه شیرینی را بین کودکان توزیع کنید، چنانچه به بعضی کمتر بدهید، مورد اعتراض آنان قرار می‌گیرید و از شما می‌خواهند به آن‌ها هم به اندازه‌ی بقیه بدهید.

در آن عصر خونریزی وجود ندارد و امنیت و آسایش چندان فراگیر می‌شود که حتی مزاحم «خواب» کسی هم نمی‌شوند



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی شناسی

هرچه بر عمر انسان افزوده می‌شود، بیشتر طالب عدالت می‌شود و آن‌گاه که به‌عنوان عضوی از جامعه وارد اجتماع می‌شود، به دنبال انواع عدالت

اقتصادی نیست، حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف به کارگزارانش در سائر سرزمین‌ها، به عدل میان مردم فرمان می‌دهند.

«یبعث المهدی إلی أمرائه لسائر الأمصار بالعدل بین الناس: او همه‌ی کارگزاران و فرماندارانش را در همه‌جا به اجرای عدالت فرمان می‌دهد» (یزدی، الزام الناصب ج ۲ ص ۲۴۷).

[۴] ایشان عدالت را به یک فرهنگ تبدیل می‌فرمایند، به‌طوری که جزو اندیشه و سنجیه و منش افراد شود و با آن زندگی کنند. از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نقل شده است: «يَمْلَأُ قُلُوبَ عِبَادِهِ عِبَادَةً وَ يَسَعُهُمْ عَدْلُهُ» حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، دل‌های بندگانش را پر از عطر عبادت و بندگی می‌کند و عدلش فراگیر می‌شود» (طوسی، الغیبه، ص ۱۷۹).

[۵] در حدیثی دیگر آمده‌است: «أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرَّ وَالْقُرَّةَ: آگاه باشید! به‌خدا سوگند به‌طور حتم، عدالت او داخل خانه‌های آنان خواهد رفت، همان‌گونه که گرما و سرما، به خانه‌های آن‌ها وارد خواهد شد.» (ابن‌ابی‌زینب، الغیبه للنعمانی ص ۲۹۷).

● **دولت جهانی**

سؤال این است: آیا در شرایط فعلی جهان با حدود دویست کشور و رژیم حکومتی و صدها سلیقه و زبان و عقیده و تفکر متفاوت و مرزهای کوچک و بزرگ جغرافیایی و تنوع نژاد و رنگ و فرهنگ، تصوّر یک دولت فراگیر در حکم محالات نیست؟! در شرایطی که گاهی ده‌ها

است: عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت فرهنگی، عدالت سیاسی و... .

در پیشانی دولت مهدوی، «عدالت» نقش بسته است. مشهورترین توصیفی که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام فرموده‌اند، بعد از ذکر هم‌نامی با خود، ویژگی پرکردن زمین از عدل و داد است پس از آنکه از ظلم و ستم انباشته شده باشد: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (خزاز رازی، کفایه الاثر، ص ۴۷؛ اثبات الهداء، ج ۲، ص: ۱۲۰).

فقط در حوزه‌ی عدالت اقتصادی در زمان آن بزرگوار، احادیث فراوانی نقل شده‌است. برای نمونه چند روایت در موضوع عدالت ایشان ذکر می‌شود:

[۱] خدای عزوجل در آن هنگام، مهدی ما را با این ویژگی می‌فرستد: «أَرْحَمُهُم بِالرَّعِيَّةِ وَ أَعْدَلُهُم بِالسُّوِّيَّةِ: او از همه بیشتر به مردم مهربان بوده و از همه بیشتر به‌طور مساوات عدالت را اجرا می‌کند.» (خزاز رازی، کفایه الاثر، ص ۶۴).

[۲] در حدیثی دیگر آمده‌است: «إِذَا قَامَ قَائِمٌ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسُّوِّيَّةِ وَ عَدَلَ فِي الرِّعِيَّةِ: چون قائم اهل بیت قیام کند، به‌طور مساوی بودجه را تقسیم کرده و در بین مردم به عدالت رفتار خواهد نمود.» (ابن‌ابی‌زینب، الغیبه للنعمانی، ص ۲۳۷).

[۳] عدالت مهدوی، منحصر به عدالت

در پیشانی دولت مهدوی، «عدالت» نقش بسته است. مشهورترین توصیفی که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام فرموده‌اند، بعد از ذکر هم‌نامی با خود، ویژگی پرکردن زمین از عدل و داد است پس از آنکه از ظلم و ستم انباشته شده باشد





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

سال کشورها نسبت به مرزهای خود با یکدیگر منازعه و جنگ و کشتار کرده‌اند، آیا حاضرند دست از این نزاع‌ها بکشند و زیر یک حکومت و

پرچم درآیند؟ در شرایطی که حتی پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی چون غیرمتعهدها و سازمان ملل نیز ناپایدار و شکننده و بی‌خاصیت شده‌اند، آیا تصور یک دولت جهانی، شبیه یک رؤیا نیست؟!

بله، به حساب ما انسان‌ها این چنین است؛ اما اراده الهی، چیز دیگری است. خداوند اراده فرموده به دست ولّیش، این دولت را تحقق بخشد، حتی اگر منکران و معاندان نخواهند و با آن بستیزند. دولت کریمه و عدالت‌محور امام عصر ارواحنا فداه، فراگیر و جهانی خواهد بود. حدود و مرزهای جغرافیایی آن، تمام «زمین» است که براساس وعده خداوند، در اختیار صالحان قرار خواهد گرفت. «آن الارض یرثها عبادی الصالحون» (سوره‌ی انبیاء: ۱۰۵) همانا زمین به بندگان نیکوکار من به ارث خواهد رسید.

یک حکومت واحد جهانی تشکیل خواهد شد که در رأس آن، صالح‌ترین و شایسته‌ترین بنده خدا، قرار خواهد گرفت. انسان‌ها در این دولت، بدون ترس و بیم از فشار سیاست‌ها، به آغوش همدیگر بازمی‌گردند و مهربان و برادرگونه در کنار یکدیگر زندگی کنند؛ نور او زمین را تابناک و سلطنت و قدرت او شرق و غرب را فرا خواهد گرفت. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله، این گونه به آن دولت جهانی نوید فرمود:

«سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری

مبعوث کرده‌است، اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نماند، خداوند آن روز را به اندازه‌ای طولانی خواهد ساخت که مهدی قیام کند و حکومت او شرق و غرب عالم را فرا گیرد» (ابن‌بابویه، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۰؛ مجلسی، بحارالانوار ج ۵۱ ص ۷۱ ح ۱۲).

اینکه چگونه این دولت بر جهان حاکم خواهد شد اکنون مورد بحث ما نیست، اما وقتی با اراده‌ی الهی چنین دولتی به‌طور فراگیر تشکیل شود، آرزوی دیرینه‌ی بشریت و وعده‌ی الهی تحقق خواهد یافت. همان وعده‌ای که در زبور و پیش از آن در ذکر، هم آمده است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.» (انبیاء: ۱۰۵) و در زبور پس از ذکر نوشته‌ایم که همانا زمین به بندگان نیکوکار من به ارث خواهد رسید.

امام باقر علیه‌السلام در مورد این دولت می‌فرماید:

گویا اصحاب قائم علیه‌السلام را می‌بینم که به مشرق تا مغرب احاطه پیدا کرده‌اند و هر چیزی حتی درندگان و پرندگان وحشی مطیع آن‌ها باشند و خشنودی آن‌ها را طلب کنند تا به غایتی که زمینی بر زمینی دیگر ببالد و بگوید: امروز یکی از یاران قائم علیه‌السلام بر من گذشت (ابن‌بابویه، کمال‌الدین، ج ۲، ص: ۶۷۳، ح ۲۶).

و چنین می‌شود که زمین قابل سکونت می‌گردد و جهان، دلپذیر و نورانی و الهی می‌شود: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا: وَ زَمِينٌ بِهِ نُورٌ يَرَوُّرُ دُغَارِش رُوشَن شُد» (زمر: ۶۹).

اینکه چگونه این دولت بر جهان حاکم خواهد شد اکنون مورد بحث ما نیست، اما وقتی با اراده‌ی الهی چنین دولتی به‌طور فراگیر تشکیل شود، آرزوی دیرینه‌ی بشریت و وعده‌ی الهی تحقق خواهد یافت



## فصلنامه فرهنگی اجتماعی پهنائی‌شناسی

بنابراین پیشرفت‌های مهم علمی و همین‌طور پیشرفت‌های دیگری که تا زمان ظهور آن حضرت تحقق خواهد یافت، در مقابل رشد علوم در زمان

حکومت حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه بسیار ناچیز خواهد بود. به‌خاطر این ویژگی، می‌توان این دولت را «دولت علم» نامید. ظهور این دانش عظیم، موجب شکوفایی و درخشش تمدن و فرهنگی بی‌سابقه در تاریخ خواهد شد. یکی از جهاتی که موجب این رشد علمی بزرگ است، تکامل عقول انسان‌هاست. هرچقدر عقل انسان کامل‌تر شود، او بیشتر به‌سوی علم و دانش خواهد رفت. نورانیت عقل، راهبر انسان به‌سوی کشف مجهولات و یافتن پاسخ برای پرسش‌های گوناگون است و این تلاش و کوشش به رشد علمی خواهد انجامید. در دولت مهدوی، به‌خاطر نعمت وجود امام عصر ارواحنا فداه عقول انسان‌ها رشد و تکامل بی‌سابقه خواهند یافت.

در روایت است که:

آن حضرت، دست مبارکش را بر سر انسان‌ها خواهد نهاد که بر اثر آن عقل آن‌ها مجتمع و کامل خواهد گردید (قزوینی، صافی در شرح کافی، ج ۱، ص ۲۵۹).

این عنایت مهدوی، چنان بر قدرت درک و فهم افراد خواهد افزود که جز با علم و دانش حقیقی سیراب نخواهند شد و دائماً برای افزونی دانش خویش تلاش خواهند نمود.

عامل دیگر رشد علم در دولت کریمه مهدوی، وجود مظهر علم الهی یعنی ولی‌خداست که ابواب علوم الهی را که تا آن زمان به‌خاطر جهات

چه کسی مشتاق زیستن در این دولت کریمه نیست؟! امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، در توصیف دولت جهانی مهدوی می‌فرماید:

خداوند او را با فرشتگانش یاری می‌کند و یارانش را نگاه می‌دارد و با آیات خود او را یاری نموده بر اهل زمین پیروزش می‌نماید؛ تا از روی رغبت یا تسلیم، به دین حق بگردند و زمین را پر از عدل و داد و برهان می‌کند. طول و عرض شهرها به طاعت او درآمد، کافری باقی نمی‌ماند مگر اینکه ایمان می‌آورد و فاجری نمی‌ماند مگر اینکه به صلاح می‌گردد. در حکومت او درندگان از در سازش درمی‌آیند، زمین برکات خود را آشکار نموده و آسمان برکت خود را نازل می‌کند. گنج‌ها برایش آشکار می‌شود... (طبرسی، احتجاج ج ۱، صص ۲۹۰-۲۹۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰).

### ● دولت علم

دولت کریمه مهدوی، دوران گسترش بی‌نظیر علم و دانش است. در این دوران، بیش از دوازده‌برابر آنچه از ابتدای تاریخ تا به‌حال، دانش رشد نموده، رشد علمی ایجاد خواهد شد. به این فرموده امام صادق سلام‌الله علیه دقت کنیم:

«دانش ۲۷ حرف است، تمام آنچه پیامبران الهی به بشر عرضه کرده‌اند تنها دو بخش از این ۲۷ بخش علم است و مردم از اول خلقت تا به امروز تنها با دو بخش از علوم آشنایی دارند. هنگامی که قائم ما قیام کند ۲۵ بخش دیگر علم را بر مردم عرضه می‌کند و آن را گسترش می‌دهد» (مجلسی، بحارالانوار ج ۵۲، ص ۳۳۶).

دولت کریمه  
مهدوی، دوران  
گسترش بی‌نظیر  
علم و دانش  
است. در این  
دوران، بیش از  
دوازده‌برابر آنچه  
از ابتدای تاریخ  
تا به‌حال، دانش  
رشد نموده، رشد  
علمی ایجاد خواهد  
شد



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

گوناگون و موانع متعدد، مکتوم مانده، آشکار و تبیین می‌نماید. در دوره‌ی امامان گذشته، دولت‌های جائز، مانع گسترش مدرسه علمی امامان بودند

و نمی‌گذاشتند مردم از افاضات علمی آنان بهره ببرند؛ چنان که دعبل خزاعی در قصیده مشهور خویش «مدارس آیات خلت من تلاوة» یعنی مجالس علمی شما، مهجور و خالی از خوانش ماند، به آن اشاره نمود (ابن حیون، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۷۳).

محدودیت‌های ظالمانه‌ی حاکمان اموی و عباسی نگذاشت امامان علوم الهی را آشکار کنند، طبیعتاً در دولت مهدوی چنین موانع و محدودیت‌هایی نخواهد بود و امام با آزادی کامل، علوم الهی خویش را در دسترس علاقه‌مندان و هوشمندان امت خواهد نهاد، آن هم علمی که ذره‌ای از آن تا به آن زمان آشکار نبوده‌است.

عامل دیگر رشد علم در دولت مهدوی، دگرگون شدن مدل‌ها و شیوه‌های علمی در آن روزگاران است. روش‌های علمی موجود مبتنی بر فرضیه و آزمون و سعی و خطاست و چاره‌ای هم جز آن نبوده است، لذا تا سال‌ها براساس یک فرضیه به چیزی گمان می‌بردند و آن را علمی می‌شمردند که قرن‌ها بعد بطلان آن فرضیه اثبات می‌گردید و معلوم می‌شد آنچه باور داشتند جهل بوده است و نه علم (همچون هیأت بطلمیوسی در نجوم که مدت‌ها علمی شمرده می‌شد در حالی که علمی نبود)؛ اما با وجود ولیّ خدا و دانای علوم الهی در ایام ظهور، این شیوه‌ها از بین خواهد رفت و با استفاده از محضر علمی امام، دانش ناب به دور از فرضیه

و گمان و اوهام و سعی و خطا، در دسترس قرار می‌گیرد و وقت اندیشمندان برای موضوعات بیهوده صرف نخواهد شد و آن‌ها علوم واقعی را از سرچشمه‌ی زلال علوم و معارف مهدوی خواهند نوشید.

● **دولت اخلاق**

مگر مهم‌ترین کارکرد اعتقاد دینی، اصلاح اخلاق انسان‌ها نیست؟ در سایه‌ی باور به خداست که کینه‌ها به محبت تبدیل شده، و الفت و مهربانی ایجاد شده و افراد با یکدیگر برادر می‌شوند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا؛ همگی به حبل الهی چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما باهم دشمن بودید و خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف و نعمت خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید و در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد.» (آل عمران: ۱۰۳).

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نیز فرمود: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق: من برای تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شدم» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲).

بنابراین وقتی دولت مهدوی نیز مستقر شود، سجایای اخلاقی شکوفا شده و رذایل اخلاقی از جامعه رخت بر خواهد بست و به فرموده امیرمؤمنان:

عامل دیگر رشد علم در دولت کریمه مهدوی، وجود مظهر علم الهی یعنی ولیّ خداست که ابواب علوم الهی را که تا آن زمان به‌خاطر جهالت گوناگون و موانع متعدد، مکتوم مانده، آشکار و تبیین می‌نماید.



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهبائی شناسی

می گردد؛ در حدیثی آمده است: او قلعه‌های گمراهی را می‌گشاید و زنگار از دل‌های لایه‌بسته برمی‌گیرد (مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۸).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «با ظهور مهدی، کشمکش‌ها و کینه‌ورزی‌ها از بین خواهد رفت» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۳ پاورقی).

و یا در سخنی مشابه از حضرت علی علیه‌السلام:

«اگر قائم ما قیام کند، ... کینه‌ها و ناراحتی‌ها از دل‌های بندگان خدا زایل می‌گردد.» (همان، ص ۳۱۶)

آری منش اخلاقی مهدوی همان منش نبوی است که در قرآن با عنوان اسوه حسنه معرفی شده است: «او شیوه و روش پیامبر خدا را در پیش می‌گیرد و شما را از کوری، کری و گنگی نجات می‌دهد» (کلینی، الکافی ج ۸، ص ۶۶).

دل‌ها در چنین دولتی، چنان مهربان و الهی می‌شود که همه‌ی رذایل اخلاقی جایشان را به فضائل اخلاقی خواهند داد و صمیمی‌ترین رفتارها بین انسان‌ها برقرار خواهد گشت و این به برکت آن وجود مسعود است که دل‌ها از کینه و خشم پاک و نورانی می‌شود؛ چنانچه در دعای افتتاح می‌خوانیم:

«إِشْفِ بِهٖ صُدُورَنَا وَ أَذْهِبْ بِهٖ غِيظَ قُلُوبِنَا: خدایا به برکت امام زمان علیه‌السلام دردهای باطنی ما را شفا بخش و خشم دل‌های ما را فرو بنشان.»

● دولت قانون

در دولت جهانی حضرت مهدی سلام الله

«وقتی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، کینه و عداوت از دل انسان‌ها پاک خواهد شد و آن‌ها چون برادران صمیمی با کمال آرامش

و امنیت و صفا و صمیمیت در کنار یکدیگر زندگی خواهند کرد.» (علم‌الهدی، کمال هستی در عصر ظهور، صص ۱۰۳-۱۰۸ بخش دهم، زوال کینه از دل‌ها)

براساس روایات: «الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَقُومُ قَائِمًا وَ يَدْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ: همه‌ی نیکی‌ها در آن زمان است که قائم ما قیام می‌کند و زشتی‌ها را از میان برمی‌دارد (ابن‌ابی‌زینب، الغيبة للنعمانی، ص ۲۰۶).

«أَنْ يُصْلِحَ أُمَّةً بَعْدَ فَسَادِهَا: و خداوند می‌تواند امتی را پس از آنکه فاسد شدند، اصلاح نماید» (اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۳).

امام هادی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: خداوند حق را به دست او تحقق می‌بخشد و باطل را نابود می‌کند (کمال‌الدین ترجمه‌ی پهلوان، ج ۲، ص: ۷۹-۸۰ روایت ۹ و ۱۰).

نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل شده: آن‌هنگام که امام قیام کند، دوران مزامله و برابری فرا می‌رسد و مرد از جیب برادر دینی خود به قدر نیازش برمی‌دارد و او مانع نمی‌شود (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۳۷۲).

از دیگر ویژگی‌های عصر ظهور، زنگارزدایی از دل مردم و کنار رفتن قهر و کینه‌هاست که هم سبب اتحاد و دوستی فراگیر می‌شود و هم زمینه‌ساز پیدایش برخی از فضایل اجتماعی مانند نوع‌دوستی، ایثار و انفاق

آری منش اخلاقی مهدوی همان منش نبوی است که در قرآن با عنوان اسوه حسنه معرفی شده است: «او شیوه و روش پیامبر خدا را در پیش می‌گیرد و شما را از کوری، کری و گنگی نجات می‌دهد»



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

علیه، محور و رکن اصلی تمامی قانون‌گذاری‌ها و وضع مقررات، آراء و تصمیم‌گیری‌ها، احکام الهی، وحی، قرآن و آموزه‌های متعالی آن بوده و

دسترسی مردم به قانون الهی و آموزه‌های دینی به راحتی فراهم می‌شود و سطح فهم و درک آن‌ها چنان بالا خواهد رفت که خودبه‌خود مجری قانون خواهند بود.

همه‌ی قوانین و مقررات به قرآن عرضه خواهد شد. این قوانین در صورتی قابل پذیرش خواهند بود که مطابق و هماهنگ با قرآن و سنت پیامبر و ائمه‌ی معصومین باشند. البته ظاهراً این غیر از قوانین و دستورات نوینی است که خود امام مهدی عجل‌الله فرجه می‌آورد و یا مقررات و احکام ثانوی است که ایشان، آن‌ها را وضع و به مردم و کارگزاران ابلاغ می‌نماید. در این دولت، همه در برابر قانون یکسانند. در یک نظام الهی، فرزند نوح هم که باشی اگر ترمز کنی، از مجازات مصون نیستی. اصول قانون اساسی دولت آن حضرت که از سرچشمه وحی جاری گشته‌است، هم نوید عدل می‌دهد و هم مژده تقویت نهاد دین در همه زوایای زندگی فردی و اجتماعی و حاکمیت خدا در زندگی انسان. در این دوره به علت استفاده از ابزارهای پیشرفته علمی و به‌کار گرفتن افراد امین و توانا در پست‌های قضایی، حدود الهی به‌طور کامل اجرا خواهد شد و به‌اندازه‌ی سرسوزنی به کسی ظلم نخواهد شد و حق کسی ضایع نخواهد گشت.

آن حضرت شیوه درست بهره‌برداری از احکام و قوانین را به مردم می‌آموزند و آن بخش از کتاب و سنت را که متروک و منزوی شده، زنده می‌نمایند.

امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند اسلام را پس از خوار شدن، به دست او عزت خواهد بخشید و پس از متروک ماندن احکام الله و قوانین آن، دوباره آن را زنده می‌کند و هرگونه بدعتی را به دست مهدی عجل‌الله فرجه از بین خواهد برد و گمراهی را نابود و سنت‌های اصیل را زنده خواهد ساخت» (کاظمی، بشارة الاسلام، ص ۲۹۷).

امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «پس از ظهور مهدی (عج) هیچ حقی از کسی برعهده دیگری نخواهد ماند مگر آنکه آن حضرت آن را بازستانده، به صاحبش خواهد داد.» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ص ۲۰۰ به نقل از مجلسی، بحارالانوار ج ۵۲، ص ۳۲۰).

در این روزگار کارگزاران دولت، مردم را به خیر و تقوا و رعایت قانون دعوت نموده، خودشان نیز اهل عمل به آن‌ها خواهند بود. امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی دولت حضرت مهدی علیه‌السلام فرمود: «یشیر بالتقی و يعمل بالهدی» آن حضرت به تقوا فرامی‌خواند و خود نیز بر اساس هدایت، عمل می‌نماید (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹).

همچنین در عبارتی از دعای افتتاح می‌خوانیم: خدایا به دست او، دین خود و سنت پیامبرت را آشکار ساز، به‌طوری که چیزی از حق نماند که ناچار باشد از ترس مردم پنهانش کند: «اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِه دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِّنْ

پس از ظهور مهدی (عج) هیچ حقی از کسی برعهده دیگری نخواهد ماند مگر آنکه آن حضرت به صاحبش خواهد داد



الْخُلُقِ».

یعنی در دولت مهدوی همه قوانین و احکام الهی که در طول سالیان بر اثر انحراف دولت‌ها، متروک مانده به

تقسیم می‌کند و در میان خلق به عدالت رفتار می‌نماید» (ابن ابی زینب، الغیبة للنعمانی ص ۲۳۷).

در زمان آن حضرت اصل مساوات و برابری به اجرا در می‌آید و همگان از حقوق انسانی و الهی خود بهره‌مند می‌شوند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: شما را به مهدی بشارت می‌دهم که در امت من برانگیخته خواهد شد... او اموال را به درستی تقسیم می‌کند. کسی پرسید: مراد چیست؟ فرمود: یعنی بین مردم مساوات را اجرا خواهد کرد (اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۷۱). آری، او ثروت همگانی را در اختیار همگان خواهد گذاشت و عدالت علوی را به همه نشان خواهد داد.

ره‌آورد این مساوات و اجرای چنین راهبرد اقتصادی در سطح جامعه آن است که فقر و تهی‌دستی ریشه‌کن گردیده و فاصله‌های طبقاتی برچیده می‌شود به طوری که هیچ فرد نیازمندی باقی نمی‌ماند که محتاج دریافت صدقات و زکوات باشد.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، میان مردم به مساوات رفتار می‌کند به گونه‌ای که کسی پیدا نشود که نیازمند دریافت زکات باشد (طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۶۴).

از طرفی چون خوی زیاده‌خواهی افراد نیز بر اثر رشد اخلاقی و تربیتی، مهار می‌شود، حرصی برای زراندوزی و تکاثر اموال و تفاخر و اخلاق قارونی، وجود نخواهد داشت تا آثار سوء آن، که زیاده‌خواهی باشد، دامنگیر جامعه شود؛ لذا افراد

دست آن حضرت، آشکار و بدان عمل می‌شود و هیچ چیز از دین مخفی نمی‌ماند. کسی بر قانون الهی، تفوق نخواهد داشت و همه در برابر آن، مساوی خواهند بود.

### ● دولت مساوات

بسیاری از رنج‌های انسان‌ها در زندگی از وجود تبعیض‌ها، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی است که حاکمیت‌ها اعمال می‌کنند. تقسیم ناعادلانه بیت‌المال و منابع عمومی کشورها، تبعیض نسبت به افراد و خاصه خواری‌ها، انباشته شدن ثروت نزد عده‌ای خاص و بی‌توجهی به حقوق اقشار ضعیف و نیازمند و حادثه‌دیده و محروم، امتیازدهی نابجا از ثروت عمومی در جهت منافع شخصی و گروهی، زندگی اجتماعی را تلخ و غیرقابل تحمل می‌سازد. از برنامه‌های دولت مهدوی اجرای کامل اصل مساوات است که به برکت آن، زمینه‌ی تعدیل ثروت‌ها فراهم می‌شود و منابع عمومی به صورت عادلانه در بین همه‌ی افراد به‌طور مساوی تقسیم خواهد شد و از تراکم ثروت و احتکار جلوگیری می‌شود. در پی اجرای این برنامه هیچ فرد محتاج و تهی‌دست و محرومی در جامعه باقی نخواهد ماند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسُّوْيَةِ وَ عَدَلَ فِي الرِّعْيَةِ: وقتی قائم خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله قیام کند اموال عمومی را به‌طور مساوی

ره‌آورد این مساوات و اجرای چنین راهبرد اقتصادی در سطح جامعه آن است که فقر و تهی‌دستی ریشه‌کن گردیده و فاصله‌های طبقاتی برچیده می‌شود به طوری که هیچ فرد نیازمندی باقی نمی‌ماند که محتاج دریافت صدقات و زکوات باشد



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

از قناعت و مناعت طبع برخوردارند. وقتی دارایی‌ها در اختیار امام زمان قرار گیرد، پس از تقسیم بالسویه باز اگر کسی به لحاظ شرایط خاص،

نیازمند باشد، آن حضرت از اختیارات خاص خود استفاده نموده به او خواهند بخشید و او را بی‌نیاز خواهند نمود. نکته‌ی جالب دیگر در دولت کریمه‌ی مهدوی این است که آن حضرت ریشه‌ی بسیاری از نزاع‌ها و دشمنی‌ها را که مسائل اقتصادی است، می‌خشکانند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که قائم اهل بیت قیام کند، بیت‌المال را یکسان و عادلانه در میان مردم قسمت خواهد کرد و به مردم خواهد فرمود: بیاپید از این اموال به میزانی که نیاز دارید بردارید! این همان چیزی است که برای آن پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید و برای به‌دست آوردن آن مرتکب گناه شده، حتی به خون‌ریزی و قتل و جنایت دست می‌زدید ... او به‌گونه‌ای در بخشش اموال سعه‌ی صدر و بزرگواری نشان خواهد داد که تا به آن روز کسی چنان رفتاری نداشته است.» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ص ۱۷۸ به نقل از منتخب الاثر، ص ۳۱۰).

● **دولت امنیت**

قدر امنیت کسی داند که در شرایط خوف و هراس و آشوب و نزاع و کشتار و ... قرار گرفته باشد. ناامنی، مصیبتی عظیم است و امنیت، نعمتی سترگ. بجا و صحیح گفته‌اند که: «قدر امنیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید» و یا:

«قدر و اهمیت دو نعمت، ناشناخته است، سلامتی و امنیت» (سلیمانی آشتیانی، مهدی و درایتی، محمدحسین، مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص: ۲۵۴ نعمتان مجهولتان، الصحة و الامان).

شرایط دردناک کسانی را تصور کنید که در تهدید یک حمله هوایی، بمباران و مرگ و ویرانی، یک حرکت انتحاری، یک زلزله‌ی ناگهانی و ... قرار گرفته‌اند و قدرت مقابله و راه نجات هم ندارند. خدای متعال نوید داده است که در دولت مهدوی، امنیتی فراگیر برقرار شود و همه خوف‌ها و هراس‌ها به آرامش و امنیت تبدیل شود. این وعده‌ی الهی در قرآن کریم این‌گونه بیان شده‌است:

«وَلْيُذَكِّرْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اٰمَنًا» (نور: ۵۵):  
ما محققاً خوف و ترس آن‌ها را به امنیت مبدل سازیم.

حضرت مهدی (عج) در مدت کوتاهی پس از ظهور، از طریق اجرای عدالت، امنیت را در سرتاسر جهان حاکمیت خواهد بخشید. وقتی که زمین از لوٹ وجود ستمگران و جائران و مفسدان که منشأ ناامنی و خوف و هراس مردم هستند، پاک‌سازی شود زمینه امنیت فراهم می‌گردد. شاید برخی از روی ساده‌لوحی و ظاهربینی، از شدت عمل آن حضرت نسبت به مفسدان تعجب کنند؛ اما باید بدانند که بدون از بین رفتن آن‌ها عدل و داد در جامعه حاکمیت پیدا نمی‌کند و امنیت ایجاد نمی‌شود. به عبارت دیگر، مبارزه‌ی بی‌امان و قاطع آن حضرت با افراد متجاوز و ستمگر همانند انجام

امام چون قیام فرمایند همگی عوامل ناامنی را می‌زدایند و یک جامعه‌ی کاملاً آسوده و امن و توانم‌با عدالت و فضایل اخلاقی ایجاد می‌نمایند. این امنیت از طرفی فراگیر است و از طرف دیگر همگی انواع آن؛ یعنی امنیت جانی، امنیت شغلی، امنیت اقتصادی و امنیت اجتماعی را شامل می‌شود.

موعود، ص ۱۶۷ به نقل از عقدالدرر، باب ۹، ح ۳۶۹) و از یک آبشخور، آب خواهند نوشید.

همه‌ی این‌ها ثمره‌ی وجودی آن امام مهربان است که با وعده‌ی الهی جامعه‌ای برین را خواهد ساخت که نمونه‌اش را در این وسعت و ابعاد، در هیچ برهه‌ای از تاریخ ندیده‌ایم و در هیچ کتابی نخوانده‌ایم. با دعا برای ظهور موفورالسرورش، تعجیل در برپایی آن جامعه‌ی امن را از خداوند درخواست کنیم

#### ● دولت توحید

کمال انسان در رسیدن به علم و معرفت است: خود را بشناسد؛ پدیدآورنده‌ی خویش و جهان را بشناسد و بداند از کجا آمده و به کجا روان است. این شناخت‌ها که به مدد عقلانیت او به دست می‌آید، از انسان یک آگاه واقعی می‌سازد که او را به سوی سفیران الهی رهنمون می‌شود و با هدایت آن راهنمایان، خضوع و خشوعی کامل نسبت به خالقش می‌یابد که معنایش همان عبودیت و بندگی است. این سیر کمال، عموماً با موانعی چون هواهای نفسانی و اضلالات شیطانی روبرو می‌شود و ناقص می‌ماند یا به بیراهه می‌رود. مجموع کارکرد عقل و راهنمایان الهی می‌تواند انسان را به آن کمال یعنی معرفت و عبودیت، رهنمون شود. پیروزان در این سیر همان انسان‌های قدرشناس و شاکر و سپاسگزار الهی هستند که به کمال رسیده‌اند؛ اگرچه تعداد آن‌ها کم باشد: وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ (سبأ: ۱۸) و تعداد کمی از بندگان من شکرگزار هستند.

دادن یک عمل جراحی برای بیرون آوردن غده‌ی خطرناک سرطانی در بدن است که فقط از این طریق امکان پاک‌سازی همه‌جانبه‌ی جامعه فراهم

می‌آید و آرامش و امنیت در سراسر جهان برقرار می‌گردد.

چنانکه شاهد هستیم پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام، ظلم و جور و توحش بر جهان حاکم است و امنیت مردم در نقاط مختلف بازیچه‌ی اهداف شوم ظالمان و مفسدان است که هر لحظه بخواهند جایی از جهان را به خاک و خون کشیده و ویران می‌سازند. امام چون قیام فرمایند همه‌ی عوامل ناامنی را می‌زدایند و یک جامعه‌ی کاملاً آسوده و امن و توأم با عدالت و فضایل اخلاقی ایجاد می‌نمایند. این امنیت از طرفی فراگیر است و از طرف دیگر همه‌ی انواع آن؛ یعنی امنیت جانی، امنیت شغلی، امنیت اقتصادی و امنیت اجتماعی را شامل می‌شود. امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام در اشاره به این واقعیت می‌فرمایند:

چون قائم ما قیام کند هر زن در آن زمان، با همه‌ی زیب و زیورِ خویش، فاصله عراق تا شام را بدون کوچک‌ترین ترسی به تنهایی خواهد پیمود (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ص ۱۷۰ به نقل از خصال، ج ۲، ص ۶۲۶).

این امنیت، فقط برای انسان‌ها نخواهد بود، بلکه حتی حیوانات و وحوش را هم دربر خواهد گرفت و چنانکه نوید داده‌اند: گرگ و میش در کنار هم با آرامش و امنیت خواهند زیست (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر

کمال انسان در رسیدن به علم و معرفت است: خود را بشناسد؛ پدیدآورنده‌ی خویش و جهان را بشناسد و بداند از کجا آمده و به کجا روان است





این اقلیت به کمال رسیده، در همه‌ی دوره‌های تاریخی بوده‌اند و بر اثر ستم‌های جائران و ظالمان، تلخی‌ها و سختی‌هایی را تحمّل نموده‌اند،

اما خداوند نوید داده است که آن موانع در واپسین دوره‌ی تاریخ، توسط حجت برگرزیده‌اش حضرت مهدی سلام‌الله علیه برطرف شود و زمینه‌ی کمال بدون موانعی که پیش‌روی انسان بوده‌اند، فراهم شده و آن‌ها بتوانند به راحتی و بدون تحمّل سختی و مرارت و خوف، این مسیر کمال را طی نمایند و به آئینی که خدا برایشان پسندیده، بگروند و هراسشان به امنیت تبدیل شود و جز خدا را نپرستند و نسبت به او هیچ‌گونه شرک نوزند:

وَلْيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا: و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند (نور: ۵۵).

طبیعی است وقتی موانع هدایت از بین برود، انسان‌ها به فطرت الهی خود، رو کنند و خدا باور شوند و به شریعت اسلام درآیند و دیگر جایی نخواهد ماند که ندای شهادت بر توحید و رسالت نبوی از آن بلند نشود.

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

« إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَىٰ أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةً أَنْ لَإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ: زمانی که حضرت قائم، قیام فرماید، سرزمینی باقی نمی‌ماند مگر اینکه ندای شهادتین «لااله

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهنائی‌شناسی

الاله و محمد رسول الله (صلی‌الله علیه و آله) از آن برخواهد خاست (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰). دیگر کفر و مظاهر آن، وجود نخواهد داشت و زمین به نور توحید الهی تابناک خواهد شد.

«و أشرقَت الارض بنور ربّها: و زمین به نور پروردگارش روشن شد.» (زمر: ۶۹).

امام محمد باقر علیه‌السلام، در تفسیر این آیه که «خداوند زمین را بعد از مردنش دوباره زنده می‌نماید» (حدید: ۱۷) فرمودند:

منظور آن است که خداوند به‌وسیله حضرت قائم علیه‌السلام زمین را که به خاطر کفر و استکبار مردم، مرده است با توحید زنده می‌نماید. (ابن‌حیون، نعمان‌بن‌محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۶).

تصوّر کنید روزگاری را که حجت خدا، حضرت مهدی سلام‌الله علیه ظهور فرموده و همه جهان را با نور خویش منور کرده باشند و مردم از همه رسانه‌های روز، تفسیر نورانی قرآن و معارف مبداً و معارف مبدئی و معادی را از آن حضرت بشنوند درحالی‌که عقولشان هم مرتفع شده و موانع هدایت هم مرتفع شده باشد، آیا جایی برای کفر و شرک باقی می‌ماند؟ تأثیر کلام و سخن امام که با فطرت الهی آن‌ها سازگار است، چنان در قلب‌ها تأثیرگذار خواهد بود که پرده‌ی اوهام و شکوک و شبهات را زائل نموده و با رضا و رغبت، موحد شده و عبودیت خدا را خواهند گزید. به‌راستی دیدن چنین جامعه‌ی توحیدی، آرزوی همه خداباوران منتظر است،

تصوّر کنید روزگاری را که حجت خدا، حضرت مهدی سلام‌الله علیه ظهور فرموده و همه جهان را با نور خویش منور کرده باشند و مردم از همه رسانه‌های روز، تفسیر نورانی قرآن و معارف مبدئی و معادی را از آن حضرت بشنوند درحالی‌که عقولشان هم مرتفع شده و موانع هدایت هم مرتفع شده باشد

پس دعا کنیم برای دیدارش: اللهم  
عجل لولیک الفرج.

### ● دولت رفاه

همه می‌دانیم فقر و گرفتاری و

قروض داری و درگیری با مشکلات معیشتی، روح انسان‌ها را خسته و پریشان نموده و گاه اجازه رشد و تعالی معنوی را از افراد سلب کرده، چه بسا کسانی را هم به بی‌اعتقادی و کفر بکشاند:

«کاد الفقر أن یکون کفراً: نزدیک است که فقر به کفر بینجامد» (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۷).

این آفت، به کلی در دولت مهدوی ریشه کن خواهد شد و انسان‌ها در رفاه و آرامش و آسایش عمومی خواهند زیست و این امر زمینه‌ی رشد و تعالی معنوی و فکری افراد را فراهم خواهد ساخت.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده:

«همه‌ی اموال جهان در نزد مهدی گرد آید، آنچه در دل زمین است و آنچه بر روی زمین، آنگاه حضرت مهدی به مردم بگوید: بیایید و این اموال را بگیرید. این‌ها همان چیزهایی است که برای به‌دست آوردن آن، قطع رحم کردید و نزدیکانتان را رنجانید، خون‌های به‌ناحق ریختید و مرتکب گناهان شدید، بیائید و بگیرید.» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ص ۱۷۸ به نقل از منتخب الاثر، ص ۳۱۰).

در توصیف دولت مهدوی آمده‌است:

یرضی فی خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجوّ: در روزهای خلافتش، اهل زمین

و آسمان و پرندگان هوا، خشنود خواهند شد (اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۹).

از آنجاکه محصولات کشاورزی

عمده‌ترین عنصر در رونق اقتصاد جوامع بشری به‌شمار می‌رود و آن وابسته به نزولات آسمانی و باران‌های مناسب است، در آن دوران این امر تحقق می‌یابد. پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«امت من در زمان ظهور مهدی، به نعمت‌هایی دست می‌ببند که پیش از آن، در هیچ دوره‌ای دست نیافته بودند. در آن روزگار آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ روئیدنی را در دل خود نگاه ندارد.» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۷۸ به نقل از کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۳؛ خصال، ج ۲، ص ۶۲۶).

البته این می‌تواند نتیجه‌ی همان روح ایمان و عبودیتی باشد که افراد در آن زمان پیدا کرده‌اند، چنانچه قرآن فرماید:

«اگر مردم آبادی‌ها، ایمان آورده و تقوا پیشه ساخته بودند، برکات آسمان و زمین را به روی ایشان می‌گشودیم.» (اعراف: ۹۶).

در توصیف دیگری از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌خوانیم:

«در آخرالزمان در میان امتم، مهدی قیام می‌کند، خداوند کران تا کران قلمرو حکومت جهانی او را توسط باران، سیراب می‌سازد، زمین، گیاه و نبات خود را می‌رویانند، او اموال را عادلانه به مردم اعطا می‌کند و به دامداری و دامپروری و رونق اقتصادی اهمیت می‌دهد و امت را عظمت می‌بخشد» (کلینی، کافی، ج ۱،

امت من در زمان ظهور مهدی، به نعمت‌هایی دست می‌ببند که پیش از آن، در هیچ دوره‌ای دست نیافته بودند. در آن روزگار آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ روئیدنی را در دل خود نگاه ندارد



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

ص ۲۱۴.

و نیز فرموده‌اند:

«آب‌ها در دولت مهدی، فراوان

می‌شود و زمین برکات خود را چندین

برابر می‌کند» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ص ۲۰۳ به نقل از ینابیع الموده، ص ۴۶۷).

امام علی علیه‌السلام نیز راجع به رونق اقتصادی در عصر ظهور و نزول برکات آسمانی در آن دوره‌ی طلایی می‌فرماید:

«چون قائم قیام کند، آسمان چنان که باید، باراد و زمین گیاه رویاند.» (ابن بابویه ملقب به صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۲۶).

علاوه بر همه‌ی این‌ها چنانچه کسی هنوز نیازمند باقی بماند، از عطا و بخشش مهدوی بهره‌مند خواهد شد؛ چنانچه امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«مهدی علیه‌السلام، در سال دویار به مردم، اموال می‌بخشد و در ماه دویار امور معیشت بر آنان عطا فرماید ... تا نیازمندی به زکات باقی نماند و صاحبان زکات، زکاتشان را نزد محتاجان آورند و ایشان نپذیرند، پس آنان زکات خویش در کیسه‌ها نهاده در اطراف منازل و خانه‌ها بگردند تا محتاجی را پیدا کنند و مردم بیرون آیند و گویند: ما را نیازی به پول شما نیست ... پس دست بخشش گشاید چنان که تا آن روز کسی آن چنان بخشش اموال نکرده باشد.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۹۰-۳۹۱، ح ۲۱۲).

● **دولت آبادانی**

تمام ویرانی‌های ناشی از حاکمیت ستمگران

و مفسدان، در دولت مهدوی آباد می‌شود و اثری از خرابی و ویرانی باقی نخواهد ماند. راه‌ها و جاده‌ها گسترش یافته و مقررات خاص در این باره وضع خواهد شد. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده‌است که:

«فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمَرَ: در زمان حکومت حضرت مهدی (عج) در روی زمین هیچ ویرانی‌ای نمی‌ماند مگر آنکه آباد می‌شود.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱).

همچنین در روایت دیگری آمده است که: «در آن هنگام راه‌های اصلی را بیش از پیش گسترش خواهند داد.» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ص ۱۶۹ به نقل از الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵).

استفاده‌ی ناصحیح از منابع طبیعی و محیط زیست متوقف شده از تمام ظرفیت آب و خاک و طبیعت استفاده خواهد شد. به برکت امام سلام‌الله علیه و دولت حقه‌ی او، آسمان سخاوتمندانه می‌بارد و زمین بی‌دریغ می‌رویاند و بار می‌دهد.

در حکومت‌های بشری فقط بخش‌هایی از محیط زیست، آباد می‌شود که به‌نحوی در ارتباط با حاکمان و اطرافیان و همفکران ایشان و یا طبقه اشراف و بزرگان و صاحب نفوذهاست و بقیه‌ی طبقات و دیگر نقاط زمین فراموش می‌شوند؛ ولی در دولت مهدوی که امر عمران و تولید و توزیع ساماندهی می‌شود و موانع آبادانی برطرف شده نزولات آسمانی هم فراوان می‌شود، همه‌جا به نعمت و آبادانی می‌رسد. جالب است که در توصیف جهان در آن دولت تعبیری به

سهم زمین نیز در این آبادانی بسیار مهم است. زمین نیز در این دوران، برکات (منابع و ذخایر) خود را بدون هیچ‌گونه امساک‌ی عرضه خواهد کرد. آنچه بکارند، ده‌ها برابر خواهد رویاند و از طرف دیگر با پیشرفت علوم و فنون، کشاورزی و دامداری نیز رونق گرفته و محصولات چندین برابر خواهد شد

کار رفته‌است که نشان می‌دهد آن دوران را باید دوران سرسبزی نامید. در روایتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خوانیم:

«چون قائم قیام کند، ... زنی از عراق برون آید و تا شام برود و جز بر زمین‌های سرسبز گام ننهد...» (ابن بابویه ملقب به صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۲۶).

سهم زمین نیز در این آبادانی بسیار مهم است. زمین نیز در این دوران، برکات (منابع و ذخایر) خود را بدون هیچ‌گونه امساک‌ی عرضه خواهد کرد. آنچه بکارند، ده‌ها برابر خواهد رویاند و از طرف دیگر با پیشرفت علوم و فنون، کشاورزی و دامداری نیز رونق گرفته و محصولات چندین برابر خواهد شد. با توسعه‌ی علم و دانش، تمامی منابع و ذخایر روزمینی و زیرزمینی، شناسایی و کشف شده همه‌وهمه دست‌به‌دست هم خواهند داد و در جهت تأمین رفاه و آسایش انسان، در آن عصر طلایی نقش آفرینی خواهند نمود. در حدیثی راجع به عصر ظهور می‌خوانیم:

«انسان در عصر حاکمیت جهانی حضرت مهدی، هرآنچه از انواع دانه‌های زراعی بر زمین بیفشاند، هفتصدبرابر، برداشت می‌کند.» (عقدالدرر، باب ۷، ص ۲۱۱).

همان‌گونه که خدای متعال در قرآن کریم فرموده‌است:

«مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق کنند، به‌مانند دانه‌ای است که از یک دانه، هفت خوشه برآید و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هرکس که بخواهد، می‌افزاید.» (بقره: ۲۶۱).

حکومت او شرق و غرب جهان را فرا می‌گیرد و گنج‌های زمین، برای او ظاهر می‌شود و در سرتاسر جهان جای ویرانی باقی نخواهد ماند، مگر اینکه آن را آباد خواهد ساخت

در روایات دیگری می‌خوانیم: «حکومت او شرق و غرب جهان را فرا می‌گیرد و گنج‌های زمین، برای او ظاهر می‌شود و در سرتاسر جهان

جای ویرانی باقی نخواهد ماند، مگر اینکه آن را آباد خواهد ساخت.» (علم الهدی، کمال هستی در عصر ظهور، صص ۶۳-۶۲ بخش سوم: ظاهر شدن معادن... به نقل از بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳).

همچنین با کشف منابع و ذخایر زمینی و توزیع عادلانه‌ی آن، درآمد سرانه آحاد جامعه، بالا رفته و با رفع نیازهای افراد، فقر و تهیدستی، از کل جهان، رخت برمی‌بندد و غنا و بی‌نیازی تحقق عینی پیدا خواهد کرد.

حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده‌اند: «زمین آنچه در اعماق خویش دارد، برای او بیرون دهد و همه‌ی امکانات و برکات خویش را در اختیار او گذارد.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰: تظهر له الکتوز).

امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرمایند: «زمین برای قائم ما درهم پیچیده می‌شود (یعنی طی الارض خواهند نمود)... و در روی زمین جای نآبادی باقی نمی‌ماند.» (ابن بابویه، شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۳۳۱ باب ۳۲).

#### ● دولت مستضعفان

هرکس را که از حق خویش محروم شده و در سیطره‌ی ظالمان، به ضعف کشانده شده و در زنجیر ظلم قرار داده شده باشد، «مستضعف» گویند. هرگونه محرومیت و استضعاف در مورد هر فردی نکوهیده است ولی در مورد کسی



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
پنهانی‌شناسی

خود از حق خویش محروم ماندند و مورد ظلم واقع شدند. همچنین آن حضرت روزی خطاب به مردم فرمود:

«لَتَعَطَّفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الصُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا: قَطْعاً وَ يَقِيناً رُوزْغَارِي، دُنْيَا پَسِ از چَمُوشِي وَ رُوْغَرْدَانِي، هَمَانْد شَتَر تَنْدَخُوبِي كِه از دَادَنْ شِيرِ بَه دُوشَنْدَه‌اش، خُوددَارِي كَرْدَه وَ آن رَا بَرای بچَه‌اش نِگَه مِي دَارَد، بَه سُوِي مَا رُوي مِي آوَرَد وَ بَه مَا مَهْرَبَان مِي شُود.» سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ: اراده ما بر این قرار گرفته‌است که به مستضعفان (جهان) ممت (نعمت کامل) بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.» (نهج البلاغه، ص ۵۰۶).

همچون پیشوای الهی مردم که از حق بیشتری برخوردار بوده و دارای نقش بیشتر و مؤثرتری در اصلاح جامعه باشد، اگر او را به استضعاف

کشند و تحت استیلا و زندان و تبعید و ظلم قرار دهند، مصیبت افزون‌تر و عواقب آن شوم‌تر و آثار تخریبی‌اش بیشتر خواهد بود. دوازده امام ما را از حق خویش محروم نمودند و ضعیف نگه‌داشتند، اما خداوند وعده داده و اراده نموده که سرانجام این مستضعفان را پیشوایان و وارثان زمین گرداند:

«و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ: ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان ممت نهاده، آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.» (قصص: ۵). این آیه به صراحت، از امامت فرودستان و مستضعفان سخن گفته و آنان را میراث‌بران زمین معرفی نموده است. این وعده‌ی خدایی با ظهور و قیام مهدی آل محمد صلوات‌الله علیهم به دست آن منجی بزرگ تحقق می‌پذیرد. امیرمؤمنان علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرموده‌اند:

«هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ، يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ، فَيَعَزَّهُمْ وَ يَذِلُّ عَدُوَّهُمْ: اینان (یعنی این مستضعفان که پیشوایان و وارثان زمین خواهند شد)، همان خاندان پیامبرند که خداوند پس از سختی‌ها، مهدی ایشان را برانگیزد و به آنان عزت بخشد و دشمنانشان را خوار نماید.» (غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸۴).

بنابراین دولت مستضعفان، همان دولت اهل‌البيت عليهم‌السلام است که در طول حیات

دولت مستضعفان، همان دولت اهل‌البيت عليهم‌السلام است که در طول حیات خود از حق خویش محروم ماندند و مورد ظلم واقع شدند

دولت مهدوی، دولت الهی ائمه است که در طول زندگیشان یا خانه‌نشینی بر آنها تحمیل شد یا غیبت. بر یازده امام خانه‌نشینی و بر آخرین امام، غیبت و زیست پنهانی. در این دوران‌ها شیعیان آنها هم در استضعاف کامل به‌سر برده و تحت ظلم اکثریت یا حکومت‌های فاسق و فاجر بوده و هستند. استضعاف اینان نیز در دولت مهدوی مرتفع خواهد شد و به‌عنوان کارگزاران دولت جهانی به خدمت مشغول خواهند شد. دیگر محرومان و مستضعفان نیز از قید و بند ظالمان رها خواهند شد و آزادانه و با اراده‌ی خویش، دین الهی را انتخاب خواهند نمود و در حریت کامل و با عزت زندگی خواهند نمود و مالک سرنوشت خویش خواهند شد.



بدین گونه است که با اراده الهی،  
طومار استضعاف درهم پیچیده  
می شود و روزگار آزادی خواهد آمد.

### ● دولت مدرن

در پرتو دولت مهدوی، دانش، تکنیک و اقتصاد پیشرفت حیرت انگیزی خواهند داشت. رشد بی سابقه‌ی عقل، خارج ساختن علم و دانش از تیول افراد خاص و ورود همه‌ی استعدادها به حیطه‌ی پژوهش و ابتکار و خلاقیت و رفع محدودیت‌های اقتصادی که مانع رشد علم و فناوری بودند و نیز درک حضور امام که مظهر علم الهی است ابعاد جدیدی از زندگی نوین و خارق العاده را رقم خواهد زد.

در زمان قائم علیه‌السلام خداوند شنوایی گوش‌ها و بینایی چشم‌های شیعیان را به گونه‌ای زیاد می‌کند که دیگر بین آن‌ها و امام، پیک و پُست نخواهد بود. او از فاصله دور با پیروان سخن می‌گوید و آنان سخنش را می‌شنوند و حضرت را می‌بینند؛ یعنی آن‌ها مستقیماً در هر کجا باشند با امام علیه‌السلام تماس می‌گیرند:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ أَعْرُوجَ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ» (کلینی، روضه کافی، ج ۸، ص ۲۴۱، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

«در آن هنگام زمین در کمتر از یک چشم برهم زدن پیموده می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر کسی از آنان بخواهد شرق یا غرب زمین را در ساعتی بپیماید این کار در کمترین زمان ممکن میسر خواهد بود.» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲،

در زمان قائم علیه‌السلام خداوند شنوایی گوش‌ها و بینایی چشم‌های شیعیان را به گونه‌ای زیاد می‌کند که دیگر بین آن‌ها و امام، پیک و پُست نخواهد بود. او از فاصله دور با پیروان سخن می‌گوید و آنان سخنش را می‌شنوند و حضرت را می‌بینند

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی پهنائی‌شناسی

ص ۲۸۰.

چنانکه پیشتر گفته شد طبق روایات، علم ۲۷ شاخه دارد که تنها دو شاخه از آن تا زمان ظهور برای بشر

آشکار شده و ۲۵ شاخه‌ی دیگر در زمان دولت آرمانی امام موعود آشکار می‌شود (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶). از سوی دیگر عقل بشر در زمان ظهور حضرت کامل خواهد شد و راه اندیشیدن و خردورزی و شکوفایی دانش و بستر کمال برای انسان هموار گشته و امام مهدی علیه‌السلام، جهل و نادانی را از ساحت فکر و اندیشه بشر خواهد زدود (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶). بی‌شک، تکنولوژی در زمان حضرت بسیار متفاوت با فن‌آوری امروزی بشر خواهد بود که قابل تصور نیست.

البته همه این پیشرفت‌های بزرگ از طریق اعجاز صورت نمی‌گیرد، بلکه این پیشرفت‌ها محصول تکامل علمی واقعی عصر بعد از ظهور است که قفل و بند از پای عقل و علم گشوده شده و خلاقیت و رشد به اوج می‌رسد؛ اعجاز آن حضرت خود مقوله‌ی دیگری خواهد بود.

گرایش دینی و معنوی و عبودیتی در انسان‌ها در دولت مهدوی، همراه و هم‌زمان با علم می‌گسترند و انسان آن عصر، دین‌داری را با پیشرفت و صنعت و فن‌آوری ناسازگار نمی‌بیند. بنابر روایات، استفاده از انرژی خورشیدی و غیر خورشیدی، وسایل سریع‌السیر، صدا و تصویر به گونه‌ای شهودی و حضوری در گستره‌ی عالم هستی، و سائل ارتباطی و رسانه‌ای کارآمد خواهند شد و همه چیز مانند کف دست، پیش روی خواهد بود (ابن بابویه، شیخ صدوق، کمال



الدین، ج ۲، ص ۶۷۴). با توجه به وجود امنیت کامل و رشد اقتصادی بالا، مانعی برای ارتقای افراد وجود نخواهد داشت.

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

و اگر همه‌ی آنها حاضر باشند با او در این نهضت مشارکت می‌کنند. حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام که به تعبیر قرآن کریم (نساء: ۱۵۷)

در روایات آمده است که در عصر ظهور - به دلیل وجود وسایل مدرن - سفر کردن در هوای امری عادی خواهد بود:  
«لَأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيَّاحَ وَ لَأَذَلِّلَنَّ لَهُ السَّحَابَ الصَّعَابَ وَ لَأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَسْبَابِ» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۲).

البته از صنایع تخریبی و ویرانگر در آن دولت که دولت صلح و امنیت و رشد و ایمان است خبری نخواهد بود؛ زیرا فنّ‌آوری در خدمت بشر و عدالت و امنیت و آسایش و آزادی به کار می‌رود. برای نمونه به این روایت امام صادق علیه‌السلام می‌نگریم که فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَ هُوَ بِالْمَشْرِقِ يَرَى أَحَاهُ بِالْمَغْرِبِ وَ كَذَا الذِّئْبُ فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَحَاهُ بِالْمَشْرِقِ» وقتی که قائم ما قیام کند، مؤمنی که در شرق جهان است برادرش را که در غرب جهان است می‌بیند و به عکس، مؤمنی که در غرب جهان است برادرش را که در شرق جهان است می‌بیند. (بهاء‌الدین نیلی نجفی، علی بن عبدالکریم، سرور اهل ایمان فی علامات ظهور صاحب‌الزمان، ص ۱۱۵).

### ● دولت مشارکت

آغاز قیام مهدوی با مشارکت ذخیره‌ای از پیامبران الهی یعنی جناب عیسوی همراه خواهد بود تا نشان دهد که دولت مهدوی، همان دولت الهی است که مطلوب همه‌ی انبیاء و رسولان و اولیاء و امامان در طول تاریخ بوده

مصلوب و کشته نشد و به آسمان عروج نمود (درحالی که فرد دیگری که شبیه او بود مصلوب شد و مسیحیان به اشتباه افتادند و گمان بردند عیسی مصلوب شد و پس از مرگ، عروج نمود) توسط خداوند ذخیره گردید تا هنگام قیام حضرت مهدی علیه‌السلام، به نصرت او آید و با همکاری او دولت مهدوی شکل گیرد و همه‌ی مسیحیان جهان با دیدن مشارکت او با امام زمان، به حقانیت امام و اسلام یقین کنند و ایمان آورند و همراه نهضت شوند.

اگر همه‌ی پیامبران و حجت‌های الهی در یک زمان مجتمع شوند، ذره‌ای اختلاف بین آنها نخواهد افتاد و همگی با مشارکت یکدیگر مأموریت هدایت خلق را پیش خواهند برد. این بدان خاطر است که آنها از هوای نفس و ریاست به‌دورند و جز به مأموریت خود که هدایت مردم است نمی‌اندیشند. به تعبیر قرآن:

«أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» این رسول به آنچه خدا بر او نازل کرده ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و

فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند [و گفتند] ما میان هیچ‌یک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم و [همه یک زبان و یکدل] گفتند که ما [فرمان خدا را] شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا، ما آمرزش تو را خواهیم و

آغاز قیام مهدوی با مشارکت ذخیره‌ای از پیامبران الهی یعنی جناب عیسوی همراه خواهد بود تا نشان دهد که دولت مهدوی، همان دولت الهی است که مطلوب همه‌ی انبیاء و رسولان و اولیاء و امامان در طول تاریخ بوده و اگر همه‌ی آنها حاضر باشند با او در این نهضت مشارکت می‌کنند



بازگشت همه به سوی توست.» (بقره: ۲۸۵).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيِّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ:

مهدی علیه السلام از فرزندان من است، زمانی که قیام می کند عیسی بن مریم علیه السلام برای نصرت و یاری او (از آسمان) فرود می آید و حضرتش را برای نماز مقدّم می دارد و به او اقتدا می نماید.» (امالی صدوق، ص ۲۱۸، مجلس ۳۹).

این مشارکت موجب ایمان آوردن مسیحیان به مقام مهدوی می شود و پیروزی ایشان سریع تر، آسان تر و بدون خونریزی اتفاق خواهد افتاد. با نزول عیسی از آسمان و دیدن این معجزه توسط مسیحیان که بخش عظیمی از جهان را تشکیل می دهند و به جهت پیروی و اقتدای او به حضرت مهدی، آنها نیز گردن می نهند و بدون جنگ و خونریزی بخش عظیمی از عالم تحت اختیار حضرت قرار خواهد گرفت. حضرت عیسی علیه السلام از بزرگترین یاران امام خواهد بود که نقش وزیر اول را خواهد داشت. بنابه بعضی روایات، دجال و فتنه‌ی او را حضرت عیسی از بین خواهد برد.

علی علیه السلام، در توصیف آن روزگار فرمود:

«... روز جمعه فرارسد و نماز اقامه شود، عیسی علیه السلام با دو جامه‌ی درخشان قرمز فرود می آید، گویی که از سر او روغن می چکد، موهای سر او صاف، چهره اش زیبا و شبیه ترین خلق خدا به پدرتان ابراهیم خلیل الرحمن است. مهدی، عیسی را می بیند و به عیسی گوید: ای

فرزند بتول با مردم نماز گزار. عیسی گوید: نماز برای تو به پا شده است. پس مهدی علیه السلام پیش آمده با مردم نماز می گزارد و عیسی در پشت

سر او نماز خوانده و با او بیعت نماید.» (بحرانی، سیدهاشم، حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۶، ص ۳۰۵، باب ۳۳).

در روایاتی دیگر از رجعت و مشارکت انبیاء دیگری چون الیاس، دانیال و یونس نیز صحبت شده است. همچنین مشارکت فرشتگان الهی، یاران در گذشته در دوران غیبت که هنگام ظهور، رجعت می نمایند و افراد شاخص دیگر هم از موضوعات قطعی دولت مهدوی است.

#### ● دولت شگفت

دولت پیروز و آرمانی مهدوی در همه‌ی زمینه‌ها، دولت شگفتی‌هاست؛ شگفتی در برقراری عدالت واقعی و فراگیر فردی و اجتماعی، وفور نعمت‌ها، آبادانی و سرسبزی طبیعت و محیط زیست، فقرزدایی، مهربانی، وحدت و همگرایی، خدماتحوری، قضاوت حق محور، امنیت فراگیر، رشد عقلانی، گسترش علوم و... که نمایی زیبا از جامعه برین دنیوی است. از دیگر شگفتی‌های این دولت، رشد فن آوری و دانش است تا آنجاکه در مختله انسان‌های امروزی هم ننگند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ اسْتَعْنَى الْعِبَادُ مِنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ: هنگامی که قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می شود، آن چنان که بندگان خدا از نور آفتاب

دولت پیروز و آرمانی مهدوی در همه‌ی زمینه‌ها، دولت شگفتی‌هاست؛ شگفتی در برقراری عدالت واقعی و فراگیر فردی و اجتماعی، وفور نعمت‌ها، آبادانی و سرسبزی طبیعت و محیط زیست، فقرزدایی، مهربانی، وحدت و همگرایی، خدماتحوری، قضاوت حق محور، امنیت فراگیر، رشد عقلانی، گسترش علوم و... که نمایی زیبا از جامعه برین دنیوی است





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**پهنائی‌شناسی**

بی‌نیاز می‌شوند.» (اعلام الوری: ۴۶۴).  
این به معنای دستیابی و کشف نور  
و انرژی‌های جدیدی است که حتی  
می‌تواند جانشین نور خورشید شود  
که بسیار فراتر از انرژی‌های اتمی است.

تکامل علوم و صنایع در آن دوران به حدی  
خواهد رسید که مردم دانشمند با رهبری آن  
امام بزرگ، قادر به کشف‌های مهمی در طبیعت  
شوند. ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل  
می‌نماید:

«إِنَّهُ إِذَا تَنَاهَتْ الْأُمُورُ إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ  
رَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ مُنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ  
وَ حَفَّضَ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ مِنْهَا حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا  
عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ فَأَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ  
شَعْرَةٌ لَمْ يُبْصِرْهَا: هنگامی که کارها به صاحب  
اصلی ولایت (مهدی علیه‌السلام) برسد، خداوند  
هر نقطه‌ی فرورفته‌ای از زمین را برای او مرتفع  
و هر نقطه‌ی مرتفعی را پایین می‌برد آن‌چنان  
که تمام دنیا نزد او به منزله‌ی کف دستش  
خواهد بود! کدام‌یک از شما اگر در کف دستش  
موئی باشد آن را نمی‌بیند؟!» (ابن بابویه، شیخ  
صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۴، باب ۵۸).

امروزه با نصب فرستنده‌ها بر فراز کوه‌ها و  
نقاط مرتفع، به انتقال تصاویر به نقاط مختلفی  
از جهان کمک می‌کنند و حتی از ماهواره‌ها  
نیز استفاده کرده تا مناطق وسیع‌تری را زیر  
پوشش انتقال تصاویر قرار دهند به این منظور  
که همه‌ی کسانی که دستگاه‌های گیرنده  
دراختیار دارند بتوانند از آن استفاده کنند. از  
حدیث فوق چنین برمی‌آید که در عصر قیام  
حضرت مهدی علیه‌السلام یک سیستم نیرومند

و مجهز برای انتقال تصویرها به شکل  
دو طرفه به وجود می‌آید که شاید  
تصور آن هم امروز برای ما مشکل  
باشد، آن‌چنان که تمام جهان به منزله  
کف دست می‌شود که جزئی‌ترین چیزها در  
آن قابل مشاهده خواهد بود. نه موانع مرتفع  
و نه پستی و بلندی‌های زمین، مانع از رؤیت  
موجودات روی آن نبوده و همه چیز برای همه  
آشکار خواهد بود، بسان مویی که در کف دست  
قابل مشاهده است.

یکی دیگر از شگفتی‌ها را امام باقر علیه‌السلام  
این‌گونه تشریح می‌فرمایند:  
«برای صاحب شما (مهدی علیه‌السلام)  
آن وسیله‌ی سرکش ذخیره شده است. گفتم:  
منظور از وسیله سرکش چیست؟ امام فرمود:  
ابری است که در آن غرش رعد و شدت صاعقه  
یا برق است؛ او بر این وسیله سوار می‌شود.  
آگاه باشید او به زودی بر ابرها سوار می‌شود  
و به آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه سفر  
می‌کند.» (برنجیان، فرهنگ و تمدن جهان در  
عصر موعود، ص ۱۵۸ به نقل از بصائر الدرجات،  
صص ۴۲۸-۴۲۹).

به نظر می‌رسد منظور از ابر، وسیله‌ی  
فوق‌العاده سریع‌السیبری است که در آسمان  
به صورت توده‌ای فشرده از ابر به نظر می‌رسد؛  
غرشی همانند رعد و قدرت و شدتی همچون  
صاعقه و برق دارد و به هنگام حرکت، دل  
آسمان را با نیروی فوق‌العاده خود می‌شکافد  
و به پیش می‌رود و می‌تواند به هر نقطه‌ای از  
آسمان حرکت کند. وسیله‌ای مافوق مدرن که  
فعلاً تصور آن ساده نیست. شگفتی‌های دیگری

«خدایا پریشانی ما  
را به باری او جمع  
کن، پراکنگی ما  
را به او وحدت  
بخش، گسیختگی  
ما را با او پیوند  
ده، اندک ما را به  
او زیاد فرما، ذلت  
ما را به او عزت  
ده، تنگدستی ما  
را به او توانگری  
ببخش، بدهی ما  
را از برکت او  
ادا کن

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهبائی‌شناسی

همه‌ی آن هراس‌ها، بلاها، سختی‌ها و مظلومه‌ها برطرف شده و دوران رهایی و آزادی و شادمانی فرا می‌رسد. آن روزگاران، آفات و بلاها از

بین خواهد رفت و دوران ضعف به پایان رسیده و افراد، توانمند و پرنیرو می‌شوند و به تعبیر امام سجاد علیه‌السلام، هریک از یاران امام، نیروی چهل مرد خواهد داشت:

«زمانی که قائم ما قیام می‌کند خدای متعال آفت‌ها را از میان شیعیان برطرف می‌کند و دل‌هایشان را (در استقامت) همانند فولاد آبدیده قرار می‌دهد که قوت یک مرد آنان برابر قوت چهل مرد خواهد بود.» (غیبت نعمانی، ص ۳۱۰، باب ۱۹، ۵ و نیز الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۹۴، ح ۴۴۹).

اندک زمانی پس از ظهور و قیام امام، مقاومت‌های مذبحانه‌ی مستکبران در گوشه و کنار عالم، درهم شکسته می‌شود و سراسر سرزمین‌ها از سلطه‌ی آنان خارج شده و در اختیار موحدان قرار می‌گیرد. این آغاز یک زندگی نوین برای بشریت خواهد بود.

امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی آن دوران فرمودند:

«كَأَنِّي بِأَصْحَابِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَحَاطُوا بِمَا بَيْنَ الْحَافِقَيْنِ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ: گویا یاران حضرت قائم (عج) را می‌بینم که بر شرق و غرب عالم سلطه یافته‌اند و دیگر چیزی وجود ندارد مگر آنکه مطیع و تحت فرمان آنان باشد.» (ابن بابویه، شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۳، باب ۵۸).  
از همین روست که در روزگاران فراق، با تمامی

نیز درباره‌ی آن دولت ذکر شده که فعلاً به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

● دولت نجات

در یک کلمه، دولت مهدوی، دولت

نجات و سعادت است؛ نجات از همه تنگناها و مشکلات و وصول به سعادت حقیقی در دنیا و آخرت. اگر به این قسمت از دعای افتتاح دقت کنیم نجات از مشکلات به‌دست با کفایت او را مشاهده می‌کنیم:

«خدایا پریشانی ما را به یاری او جمع کن، پرآکندگی ما را به او وحدت بخش، گسیختگی ما را با او پیوند ده، اندک ما را به او زیاد فرما، ذلت ما را به او عزت ده، تنگدستی ما را به او توانگری ببخش، بدهی ما را از برکت او ادا کن، فقر ما را به مدد او جبران فرما، جدایی و دودستگی ما را به او برطرف کن، دشواری کار ما را به او آسان گردان، روی ما را به دیدار او سپید کن، اسیران ما را به یاری او آزاد گردان، خواسته‌های ما را به لطف او برآور، وعده‌های ما را به ظهور او تحقق بخش، دعایمان را به کمک او اجابت کن، حاجت‌هایمان را به حق او عطا فرما، ما را به یاری او به آرزوهای دنیا و آخرتمان برسان و به لطف او بالاتر از آرزویمان به ما اعطا کن، ای بهترین خواسته‌شدگان و گشاده‌دست‌ترین بخشندگان...».

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«هُوَ الْمَفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكِ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ: تنها او (مهدی علیه‌السلام) است که پس از دوران‌های طولانی بلاخیز و تنگنای طاق‌ت‌فرسا، غم‌ها و گرفتاری‌ها را از دل شیعیانش برطرف می‌نماید.» (غیبت نعمانی، ص ۹۱، باب ۴).

تنها او (مهدی علیه‌السلام) است که پس از دوران‌های طولانی بلاخیز و تنگنای طاق‌ت‌فرسا، غم‌ها و گرفتاری‌ها را از دل شیعیانش برطرف می‌نماید



**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**پهنائی شناسی**

وجود او را فریاد می‌کنیم و با کلمات دعای ندبه او را مخاطب می‌سازیم و می‌گوییم:

«چهر زمان خواهد بود که با تو صبح

و شام کنیم، تا دیده از این کار روشن نماییم؟ چه زمان خواهد آمد که ما را ببینی و ما تو را ببینیم، در حالی که پرچم پیروزی را گسترده‌ای؟ آیا آن روز فرا می‌رسد که ما را ببینی در حالی که تو را احاطه کرده باشیم و تو جامعه‌ی جهانی را پیشوا شوی در شرایطی که زمین را از عدالت انباشته‌ای و دشمنانت را خواری و کیفر چشاندی و متکبران و منکران حق را نابود کرده‌ای و ریشه‌ی سرکشان را قطع نموده‌ای و بیخ و بن ستمکاران را برکنده‌ای؟ و ما در آن هنگام خواهیم گفت: الحمد لله رب العالمین».

**فهرست منابع:**

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن‌ابی‌زینب محمدبن‌ابراهیم، الغیبة للنعمانی، ۱۳۹۷ق، تهران: نشر صدوق.
- ۳- ابن‌بابویه محمدبن‌علی، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ۱۳۵۹ش، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۴- ابن‌حیون نعمان‌بن‌محمد، شرح‌الاخبار فی فضائل‌الائمة‌الاطهار علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ق، قم: جامعه مدرسین.
- ۵- برنجیان جلال، فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود، ۱۳۸۳ش، تهران: طور.
- ۶- خزاز رازی‌علی‌بن‌محمد، کفایة‌الاثر فی النص‌علی‌الائمة‌الاثنی‌عشر، ۱۴۰۱ق، قم: بیدار.

۷- شیخ حر عاملی محمدبن‌حسن، اثبات‌الهداة‌بالنصوص‌و‌المعجزات، ۱۴۲۵ق، بیروت: اعلمی

۸- صافی گلپایگانی لطف‌الله، منتخب‌الاثر فی‌الامام‌الثانی‌عشر، ۱۳۸۰ش، قم: مکتبه‌آیة‌الله‌العظمی‌الصادق‌الکلبانی، وحدة‌النشر‌العالمیة.

۹- طبرسی احمدبن‌علی، الاحتجاج‌علی‌اهل‌اللجاج، ۱۴۰۳ق، مشهد: نشر مرتضی.

۱۰- طبرسی فضل‌بن‌حسن، اعلام‌الوری‌باعلام‌الهدی، ۱۳۹۰ق، تهران: اسلامیه.

۱۱- طوسی محمدبن‌حسن، الغیبة، ۱۴۲۵ق، قم: مؤسسه‌المعارف‌الاسلامیه.

۱۲- علم‌الهدی محمد باقر - برنجیان جلال، کمال‌هستی در عصر ظهور، ۱۳۷۹ش، تهران: میقات.

۱۳- قزوینی ملاخلیل‌بن‌غازی، صافی در شرح‌کافی، ۱۴۲۹ق، قم: دارالحدیث.

۱۴- کاظمی مصطفی‌بن‌ابراهیم، بشارة‌الاسلام فی‌علامات‌المهدی (ع)، ۱۴۲۸ق، بیروت: مؤسسه‌البلاغ.

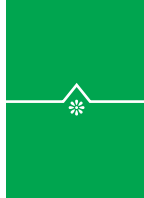
۱۵- کلینی محمدبن‌یعقوب، الکافی، ۱۴۰۷ق، تهران: دارالکتب‌الاسلامیه.

۱۶- مجلسی محمدباقر، بحار‌الانوار، ۱۴۰۳ق، بیروت: دار احیاء‌التراث‌العربی.

۱۷- مقدسی شافعی سلمی یوسف‌بن‌یحیی، عقد‌الصدر فی‌اخبار‌المنتظر، ۱۴۲۴ق، قم: مسجد مقدس‌جمکران.

۱۸- یزدی حائری‌علی، إلزام‌الناصب فی‌إثبات‌الحجة‌الغائب، ۱۴۲۲ق، بیروت: مؤسسه‌الاعلمی.





فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

# روی خط خبر

روی خط خبر عنوان بخشی است که محتوای آن **تحلیل** اخبار بهائیت در ایران و سراسر جهان است. این موضوع از شماره نخست در فصلنامه بهائی شناسی مورد توجه قرار گرفته و البته نام گذاری اخیر از شماره ۲ و ۳ برای این بخش انجام شده است. توجه خوانندگان عزیز را به تحلیل چند خبر در حوزه بهائیت جلب می کنیم.

کاری از گروه تحلیل اخبار پایگاه خبری بهائی پژوهی





## آزاد اندیشی یا بزرگ‌نمایی در شخصیت طاهره قره‌العین

برنامه‌ی پرگار در تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی، برنامه‌ای است چالشی که هر هفته با موضوعاتی اندیشه‌محور، با حضور صاحب‌نظران برگزار می‌شود و مدعی است در بررسی موضوعات به صورت مستقل تلاش می‌کند. اگر شما از مخاطبان و دنبال‌کنندگان بحث‌ها درباره‌ی باور بهائی باشید، حتماً در شبکه‌های اجتماعی از مناظره‌ی برگزارشده در این برنامه، بین خانم دکتر مینا یزدانی و آقای دکتر مجید تفرشی، باخبر شده‌اید. این گفت‌وگو با موضوع شخصیت و اثرگذاری طاهره قره‌العین در تاریخ بابیت، زمینه‌ساز گفت‌وگویی تاریخی و چالشی و صحبت‌هایی کم‌نظیر شد که حتی پس از پایان برنامه، واکنش‌های متفاوت اندیشمندان و مورخان معاصر مسلمان و نیز برخی

مرگ قره‌العین پیش از آغاز ادعای بهاء‌الله بوده و او بر آیین باب زیست نموده و به تعالیم باب معتقد بوده و بر سر همان آیین نیز جان باخته، بسیار مهم است. جداسازی بابیان و اعتقادات و سلوک ایشان از بهائیت، امری حیاتی و بسیار مهم است. این مسأله حداقل از دو حیث قابل توجه است: اول آنکه بهائیان تنها کسانی نیستند که باب و پیروان او را تمجید می‌کنند، بلکه ازلی‌ها که دشمنی غیرقابل‌انکاری با بهائیت دارند نیز باب و پیروان او را نظیر قره‌العین را متعلق به خود می‌دانند و **مصادره‌ی باب** و بابیان را توسط بهائیان بر نمی‌تابند. موضوعی که دکتر تفرشی به آن اشاره کرد و مینا یزدانی را برانگیخت و او را تا نفی تمام آثار منتشرشده‌ی ازلی‌ها پیش برد؛ اقدامی که از یک پژوهشگر بی‌طرف بسیار بعید است و شائبه‌ی تعصب در یزدانی را بیش‌ازپیش تقویت کرد. دوم آنکه تفاوت میان تعالیم و اعتقادات باب و بهاء‌الله، حداقل در ظاهر، بسیار زیاد و غیرقابل‌کتمان است. نمی‌توان برخی اقدامات قره‌العین نظیر

چهره‌های اثرگذار جامعه‌ی بهائی را برانگیخت. در این نوشتار به بررسی برخی از پرسش‌ها و واکنش‌ها درباره‌ی شخصیت قره‌العین در این گفت‌وگومی‌پردازیم.

در ابتدای سخن لازم است موضوعات مطرح درباره‌ی شخصیت طاهره طبقه‌بندی شوند. آنچه در برنامه‌ی پیرگار مطرح شد، هجرت طاهره و ترک خانواده در راه اعتقاداتش، اقدامات اجتماعی او بعد از ایمان به باب، چگونگی و علت کشف **برقع** و کاربردهای تاریخی شخصیت طاهره در بهائیت است.

لازم به ذکر است که این نوشتار، با توجه به صحبت دقیق خانم یزدانی که گفتند طاهره را به‌گونه‌ای ببینیم که خود او دیده است، با الهام از آموزه‌ها و نوشته‌هایی که قره‌العین به آن‌ها ایمان داشته و یا از او به جای مانده، به رشته‌ی تحریر درآمده است و نگارنده تلاش می‌کند از «واقعیت‌های مسلم تاریخی» برای روشن شدن اذهان مخاطبان گرانقدر بهره‌گیری.

۱- توجه دکتر مجید تفرشی به این نکته که

موجب آن به باب ایمان آورده است؛ «تفسیر سوره یوسف» یا «قیوم الاسماء» است (کلپایگانی، کشف الغطاء؛ محمدحسینی، حضرت طاهره، ص ۱۸۹). هر چند چرایی پرداختن به «قیوم الاسماء» به عنوان مانیفست ادعاهای نخستین باب نیازی به توضیح ندارد، اما ذکر این نکته خالی از لطف نیست که بسیاری از بابیان تا پایان عمر، کتاب‌های مؤخر باب همچون بیان فارسی و عربی را رؤیت نکرده بودند. این مسأله بدین علت بود که اولاً، به هنگام مرگ باب، نگارش هیچ‌یک از این دو



کتاب که قرار بود در نوزده واحد و هر کدام در نوزده باب انجام پذیرد، به اتمام نرسیده بود و باب‌جانشین خود را مأمور تکمیل آن‌ها کرده بود. بدیهی است کتابی که نگارشش هنوز به اتمام نرسیده باشد، نمی‌تواند به‌طور عمده، در اختیار مریدان باب قرار گرفته باشد. ثانیاً،

برداشتن برقع یا روبنده را تمجید کرد و چون مطابق تعلیمات فعلی آیین بهائی است مرتباً از آن سخن گفت و به همین علت او را الگوی برای زن ایرانی امروز و حتی «تمام زنان عالم» معرفی کرد و در عین حال، به پیشینه‌ی خشونت‌بار رفتار و اعتقادات قره‌العین اشاره‌ای

نکرد و با تأویل و توجیه، از روی آن به‌سادگی عبور کرد. بایسته‌ی هر پژوهش منصفانه و غیرترویجی درباره‌ی قره‌العین، توجه به بستر فکری بروز و ظهور پدیده‌ی بابیه و تمام زوایای وجود و اندیشه‌ی اوست و این

بستر بروز و ظهور و این زوایای وجودی، هر چه باشند، ابداً ربطی به بهائیت پیدا نمی‌کنند.

**درباره‌ی افکار طاهره**، مناسب‌ترین منبع تاریخی، رجوع به آن چیزی است که طاهره آموخته است و به گواه تاریخ، خود مدرس این آموخته‌ها به دیگران بوده است. آنچه که او به

است (همان، ص ۴۵). شوقی در همین کتاب، طاهره را مفسر و مدرس دو تفسیر سوره‌ی یوسف و سوره‌ی کوثر معرفی کرده و وجه احتجاج او با شاهزادگان قاجاری و دیگر مردم را مطالب همین دو کتاب دانسته است (همان، صص ۱۷۳ و ۱۷۴). هرچند که خانم یزدانی

کوشیده‌اند در نوشته‌ای که پس از این مناظره منتشر کردند، از وجود ترجمه قیوم الاسماء توسط طاهره ابراز بی‌اطلاعی کنند و بر فرض وجود، تنها آن را بازگو کننده‌ی عقاید صاحب اصلی نوشته - و نه اعتقاد

قره‌العین به آن نوشته - ارزیابی کنند، اما دیگر مورخان بهائی، ضمن تأیید نگارش ترجمه‌ی قیوم الاسماء توسط قره‌العین، آن را ماده‌ی اولیه‌ی تدریس و تبلیغ او در ایام اقامتش در کربلا معرفی کرده‌اند (محمدحسینی، حضرت طاهره، ۱۸۹). بدیهی است که ترجمه‌ی اثری



نحوه‌ی انتشار مطالب در دوران محمدشاه قاجار و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، به گونه‌ای نبود که در اندک زمانی، مطالبی از این دست در سطحی گسترده توزیع شود. ملاحظات آن دوره‌ی تاریخی برای انتشار مطالبی این چنین، به هیچ‌روی با روش‌های موجود در

روزگار حاضر که عصر انفجار اطلاعات است، قابل مقایسه نیست. لذا طبیعی است که مهم‌ترین کتاب‌های باب که در اختیار مریدان او قرار داشت و افرادی احیاناً به واسطه‌ی مطالعه‌ی مطالب آن به باب ایمان می‌آوردند،

کتاب‌های مقدم او در تفسیر سور مختلف قرآن کریم بود که مهم‌ترین و مفصل‌ترین آن‌ها، دو تفسیر سوره‌ی یوسف یا «قیوم الاسماء» و تفسیر سوره‌ی کوثر است (شوقی، قرن بدیع، صص ۴۵ و ۵۵). شوقی همچنین قیوم الاسماء را اول و اعظم و اکبر کتاب‌های باب معرفی کرده



باب می‌نویسد: «و انا نحن ان شاء الله فی يوم الذکر لننزل علی سرائر حمراء و نقتلکم باذن الله باسیافنا علی الحقّ کما تکفرون و تعرضون عن کلماتنا الاکبر هذا الفتی العربی الذی قد کان فی امّ الکتاب علیاً حکیماً و همانا ما اگر خدا بخواهد در روز ذکر حتما نازل خواهیم شد بر تخت های قرمز و با شما به اذن خدا با شمشیرهایمان برحق می‌جنگیم، همان‌طور که کفر ورزیدید و از کلمه‌ی اکبر ما، این جوان عربی که در ام‌الکتاب علی حکیم بوده است، روی گردانید (قیوم الاسماء، سورة الاشارة ۳۴).

نمی‌توان پذیرفت که قره‌العین، مروج و مبلغ کتابی با مضامین این‌چنینی باشد و درعین حال نسبت به خرید سلاح یا اعمال خشونت، بی تفاوت باشد. طرفه آنکه استفاده‌ی او از شمشیر نیز مورد توجه داریوش کریمی، مجری برنامه‌ی پرگار قرار گرفت. جایی که او با رادیکال خواندن طاهره به نقل احتمالی از تاریخ نبیل گفت: «در بدشت وقتی طاهره

که دستمایه‌ی ایمان قره‌العین به باب معرفی شده و همچنین تفسیر و تدریس آن، به معنی تأیید محتوای آن توسط قره‌العین است.

در ادامه به برخی جملات خشونت آمیز باب در این کتاب اشاره خواهیم کرد تا مشخص شود که پیروان نخستین باب از جمله قره‌العین، با چه ایده و ملاکی به دنبال اثبات حقانیت باورهای خود بودند و چه مسیری را برای رسیدن به مقصود خود دنبال می‌کردند. این مدارک را باید از جمله‌ی همان «فکت‌های مسلم تاریخی» دانست که برای بازخوانی شخصیت قره‌العین، باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد:

۱-۲- بابیان و به تبع آنان قره‌العین معتقد بودند که بر مبنای فرمان باب: «کیفر کسانی که از باب اعراض کردند و بر وی کفر ورزیدند کشته شدن است. زیرا نتیجه‌ی اعراض از کلمه‌ی الهی و روی گردان شدن از باب که جوانی از نژاد عرب است، اعدام و کشته شدن با شمشیر است.»

اقدس ابهی برایش فرستادند دربر داشت و شمشیر برهنه در دست، توسن دوانده، سیف را گردانده گفت: *أَيْنَ سَعِيدُ الْعُلَمَاءِ وَ أَتْبَاعُهُ؟* و احباب حاضرین به یک صدا جواب گفتند: *كُلُّهُمْ مَاتُوا*. باز گفت: *أَيْنَ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ وَ أَشْيَاعُهُ؟* و آنان جواب دادند: *كُلُّهُمْ فَاتُوا...*.

ملاحظه می‌شود که قره‌العین نه‌تنها معتقد به آثار باب بود و در این آثار خرید و حمل سلاح و آمادگی برای جنگ و کشتن مخالفان باب، از لوازم اعتقادات بود، بلکه در میدان عمل نیز، با آنکه زن بود، از شمشیر برهنه غافل نبود و عبارات بسیار محرکی را به زبان می‌آورد که ثمره‌ی آن، تحریک بابیان به کشتن سعیدالعلمای مازندارنی به جرم مخالفت با باب بود.

۲-۲- باب و مروجان اندیشه‌ی او نظیر قره‌العین، مکرراً بابیان را به کشتن مخالفان خود تحریک می‌کنند. به‌عنوان نمونه باب در قیوم‌الاسماء می‌نویسد: «یا ایها الحبیب حرّض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشر رجال

وارد اتاق شد، با شمشیر وارد شد. در واقع او را سمبل برکشیدن شمشیر و خشونت می‌کند.» این ماجرا البته در تاریخ نبیل به این شکل نقل نشده است اما نقل مشابهی در صفحات ۳۲۵ و ۳۲۶ از بخش سوم کتاب تاریخ ظهورالحق، نوشته‌ی مبلغ بهائی فاضل مازندارنی به چشم می‌خورد که آن نقل از منظر خوانندگان محترم می‌گذرد: «در ایام بدشت، حضرت قدوس، در وقت فریضه‌ی صلوة سجاده گسترده، با کمال آداب و روحانیت و التجا و تمام انجذاب و قربیت و حسن ادا به فریضه و نافله و اوراد می‌پرداخت و در آن حال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه در دست حاضر شد و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که به وی اختصاص داشت، خطاب نموده می‌گفت:

این بساط را درهم بیچ که دور اوراد و سجاده سپری شد و باید به میدان عشق و وفا آماده گشت... و نیز در یومی از آن ایام، بی‌پرده و نقاب، سوار بر اسب از باغ مسکونه‌اش بیرون راند و در آن حال کلیجه‌ی ترمه که جمال



صابرون یغلبوا باذن الله الفأ. و ان الله قد یقویهم بدعائنا قوّة علی الحقّ بالحقّ من لدی الباب عظیماً. اولئک الذین قد خلق الله قلوبهم من زبر الحديد و ما من نفس الا و قد جعل الله فیہ قوّة من اربعین رجل الذین هم قد کانوا علی الارض شجاعاً و علی الحقّ قویاً. اصبروا یا اهل الصبر فانّ الله قد کان معکم فی ذلک الباب علی الحقّ بالحقّ رقیباً. لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا انفسکم لانفسنا فی سبیل الله العلیّ علی الحقّ القویّ انفاقاً» (تفسیر سوره یوسف **سورة القتال** ۹۷).

ترجمه: «ای حبیب! مؤمنان را به جنگ تشویق کن که اگر در میان شما ده فرد صبور باشند توانایی تقابل و پیروزی بر هزار نفر را دارند و خداوند آنان را به واسطه‌ی دعای ما برحق تقویت می‌کند و از سوی باب بزرگ، به آنان عنایت خواهد کرد. آنان کسانی هستند که خداوند قلب‌هایشان را از آهن آفریده و برای هریک از آنان نیروی چهل مرد را قرار داده و آنان انسان‌های شجاعی بر روی زمین هستند که بر مسیر حق گام نهاده‌اند. ای اهل

بردباری، صبر پیشه کنید که خداوند در این راه با شما همراه است و در راه حق از شما مراقبت می‌کند. هرگز به نیکی عمل نکرده‌اید تا آن زمان که جان‌هایتان را در راه جان ما و در راه خدا و مسیر حق به نیکویی انفاق کنید...».

اولین نکته‌ی مهم در این بخش از قیوم‌الاسماء آن است که در این سوره و سوره‌های بعد از آن، باب تحت عنوان سوره‌های جهاد و قتال (که البته دو سوره به نام «سورة القتال» و دو سوره به نام «سورة الجهاد» در قیوم‌الاسماء وجود دارد)، مرتباً پیروان خود را با عباراتی مشابه همین عبارات به قتل و کشتار مخالفان دعوت خود فرا می‌خواند. مسأله‌ای که می‌توان آن را به پیروان او نظیر قرّة‌العین نیز تسری داد.

نکته‌ی دوم، گرتّه‌برداری‌های مشخصی است که در این بخش از قیوم‌الاسماء از قرآن کریم به چشم می‌خورد. بی‌گمان باب این عبارات را با الهام از آیات ۶۵ و ۶۶ سوره‌ی انفال نوشته است. در این آیات نیز قرآن کریم مسلمانان را به نبرد با کافران تشویق می‌کند و قدرت هر

خشونت‌آمیز بودن این آیین و رفتار پیروان آن نظیر قره‌العین کافی بود.

۲-۳- تشویق‌های دیگر قیوم‌الاسماء به جنگ و قتال با مخالفان باب تکرار مکررات است. باین حال نقل برخی از عبارات باب در این کتاب خالی از لطف نیست تا دانسته شود که قره‌العین واقعاً به چه چیزی باور داشت و با چه اعتقادی اعدام شد. باب در قیوم‌الاسماء با عباراتی نظیر «تقاتلوا مع المشركين في سبيل الله»، «يا أيها المؤمنون جاهدوا في الله حقَّ جهاده» و «كفى الله المؤمنين القتال و كان الله بانفسهم فيما اكتسبتم» در سوره ۹۷ یا همان سوره‌ی قتال، بابیان را به قتل و کشتار دیگران‌دیشان دعوت می‌کند. این البته تمام سخنان باب در ترویج قتال و جنگ نیست. باب در همان سوره، بابیان را به تسخیر برخی بلاد و اجبار اهالی آن به ایمان آوردن به آیین بیان دعوت می‌کند. او حتی بابیان را از پذیرش جزیه یا مالیات از غیر بابیان برحذر می‌دارد و فاصله‌ی خود را حتی با تساهل و تسامح موجود

فرد را معادل ده نفر می‌داند و البته در هنگام ضعف، قدرت هر مسلمان را با دو کافر برابر می‌داند. باب در این بخش نوآوری به‌خرج داده و عدد ده را به چهل افزایش داده است. شاید همین آیات باعث شده باشد که جمعیت اندک بابیان در قلعه‌ی طبرسی در برابر نیروهای مردمی و دولتی مقابل خود که ده‌ها برابر بیشتر بودند، مدت‌ها به امید پیروزی مقاومت کنند. اما اگر بخواهیم در موضوع مناظره‌ی دکتر تفرشی و دکتر یزدانی باقی بمانیم، باید اشاره کنیم که بی‌گمان چنین اعلام‌های صریحی برای قتال و کشتار مخالفان، یکسره از سوی بابیان و به‌ویژه قره‌العین تبلیغ می‌شده است. جنگ‌های سه‌گانه‌ی داخلی در مازندران، نیریز و زنجان نیز مؤیدی بر همین موضوع است. از «فکته‌های مسلم تاریخی» که دکتر تفرشی در این مناظره بارها به آن اشاره کرد، وقوع همین جنگ‌ها است. اگر هیچ دلیلی جز وقوع این درگیری‌های خونین و ترورهای کور را در بایبه سراغ نداشتیم، برای حکم کردن به



در اسلام نشان می‌دهد. او در قیوم الاسماء می‌نویسد: «یا معشر المؤمنین فاسخروا البلاد و اهلها لدين الله الخالص و لا تقبلوا من الكفار جزية.» خرید اسلحه و آماده شدن برای جنگ به محض دریافت قیوم الاسماء، از دیگر مفاد این کتاب است. باب در قیوم الاسماء می‌نویسد: «یا ایها المؤمنین اذا جائکم الكتاب من عند الذکر فانقطعوا الی الله الحق و اشتروا الاسلحة لانفسکم لیوم الجمع فان القتال علی المؤمنین قد کان باذن الله فی کتابه الاکبر هذا علی الحق بالحق موقوفاً: ای مؤمنان، هنگامی که کتاب از سوی ذکر (یعنی باب) به شما رسید، در راه خدا با همه کس قطع رابطه کنید و برای خود سلاح بخرید تا در روزی که همگی جمع می‌شوید از آن استفاده کنید که جنگ و قتال به اذن پروردگار در این کتاب بزرگ او بر مؤمنان واجب شده است.»

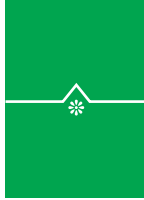
ذکر این واقعه‌ی مهم تاریخی به نقل از منابع بهائی در درک اینکه چگونه طاهره بابیان را به خشونت دعوت می‌کرد، خالی از لطف

نیست. نقل است که زمانی ملایحیی دارابی، سرکرده‌ی بابیان در نبرد داخلی نیریز، مشغول سخن گفتن از تعالیم باب بود. ناگهان «طاهره به هیجان آمد گفت: یا یحیی فأت بعمل ان کنت ذا علم رشید. حالا وقت نقل روایات نیست. وقت آیات بینات است. وقت استقامت است. وقت هتک استار اوهام است. وقت اعلاء کلمة الله است. وقت جانفشانی در سبیل الله است. عمل لازم است، عمل.» (نقبائی، طاهره قره‌العین، ص ۲۳، عبدالبهاء، تذکره الوفا، ص ۳۰۶).

تردیدی نیست که باب بر خلاف تبلیغات امروزی بهائیان، قصد داشته تا با پیروزی نظامی، تفکر مهدویت در شیعه را سامان بخشد و مطابق با روایات اسلامی، با پیروزی در جهاد، تا آنجا که می‌تواند بر سرزمین‌های مختلف مسلط شود و بدین وسیله، یادآور پرچم پیروز مهدی در روایات اسلامی باشد. شاید از همین روست که باب، راه تساهل بر غیر بابیان را کاملاً می‌بندد و چهره‌ای رادیکال

آنکه بروز همین جنگ‌ها و کشتار مفصل بابیان از مسلمانان نشان می‌دهد که یا بابیان خود را معطل اجازه‌ی باب نکرده‌اند و یا آنکه اجازه‌های لازم برای جهاد را داشته‌اند که در هر دو صورت، استدلال خانم یزدانی مخدوش خواهد بود. به نظر می‌رسد ریشه‌ی استدلال خانم یزدانی و سایر مبلغان بهائی این عبارت از قیوم‌الاسماء باشد که «یا ایها المؤمنون طهروا من الارض المقدسة خبائثها فانها قد كانت خالصة لله من دون الناس و اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم باذن الذکر» که تصریح دارد هر جا که کافران را یافتید، آنان را با اذن ذکر یعنی باب بکشید. این در حالی است که استناد به جملاتی از این دست قابل خدشه است، چراکه اولاً قتل مشرکان در هر مکان (ولو خارج از محیط جنگ) را به اذن باب مشروط می‌کند و نه موضوع جهاد در میدان جنگ و ثانیاً همین عبارت را می‌توان بدان معنا نیز دانست که با این جمله، باب اذن کلی را صادر کرده و به بابیان برای قتل مخالفان اذن داده است. در واقع

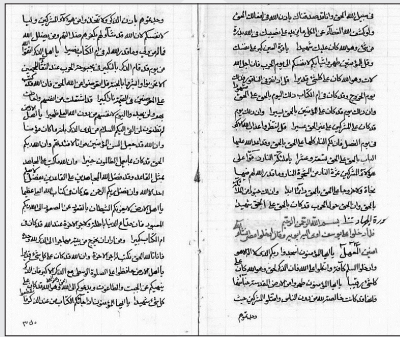
از خود به یادگار می‌گذارد. همه‌ی این‌ها البته، آن‌گونه که شوقی تأکید کرده، مفاد تبلیغات قره‌العین و اعتقادات او بوده و ثمرات زینبار خود را در تاریخ ایران به نمایش گذاشته است. ۳- به نظر می‌رسد استدلال خانم یزدانی و سایر بهائیان که «باب اجرای این تعالیم را منوط به اذن اختصاصی خود کرده بود و چون چنین اذنی را صادر نکرده بود، وجود خشونت در باور بابی منتفی است» را با توجه به وقوع جنگ‌های داخلی پیش‌گفته نتوان پذیرفت. چراکه اولاً نمی‌توان باور کرد که باب چنین حجمی از تعالیم خشونت‌آمیز را در کتاب‌های خود گنجانده باشد و در عین حال، بابیان را از جنگیدن منع کرده باشد. چون در این صورت، بیان چنین مطالبی عبث و بیهوده خواهد بود. کلام اگر الهی باشد، برای عمل کردن نازل می‌شود نه برای پر کردن و حجم بخشیدن به کتاب. به‌ویژه آنکه این همه تأکید بر جهاد و کشتار غیر بابیان و جزئیات مربوط به آن در قیوم‌الاسماء به چشم می‌خورد. دو دیگر



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهنائی‌شناسی

جمله، جمله‌ای دوپهلواست و مفهومی که خانم یزدانی از جملاتی نظیر این جمله برداشت می‌کند، تنها یکی از برداشتهای ممکن از آن است. برعکس برداشت و تفسیر ایشان از چنین جملاتی، به نظر می‌رسد برداشت دوم، یعنی اراده‌ی اذن برای انجام قتل توسط بایبان از این جملات محتمل‌تر باشد، چرا که باب پیش‌تر، دستورات کلی‌تری را برای جهاد و کشتار مخالفان خود، آن هم بدون لزوم دریافت اذن از او صادر کرده است و در اینجا درواقع در مقام صدور آن اذن است و نه مشروط کردن جهاد و قتال به اذن خود. درواقع باب در مقام بیان این سخن است که اکنون با اذن ذکر، مخالفان من را هر جا که یافتید به قتل برسانید. این احتمال بر رفتار پیروان او نظیر قره‌العین و اصحاب قلعه‌ی طبرسی قابل تطبیق‌تر و با مفاد سایر

نوشته‌های او در همین کتاب سازگارتر است. ۴- خشونت‌آمیز بودن اعتقادات قره‌العین و احکام باب فقط در عبارات قیوم‌الاسماء قابل کاوش نیست. از نظر رهبران و مبلغان بهائی نیز، احکام باب، احکامی خشونت‌بار و مشمئزکننده بود که قابلیت اجرا نداشت. برای همین افتخار بهائیت آن است که بهاءالله، این احکام را منسوخ کرد و حکم جهاد را برداشت و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی را به جای قتل و غارت در معتقدات بابیه جایگزین کرد. البته در آن زمان قره‌العین دیگر مرده بود و امکان موافقت یا مخالفت با نسخه‌ی بهاءالله برای بشریت را نداشت. اما ملاحظه‌ی این دو سند، می‌تواند تفاوت دیدگاه رهبران و مبلغان پیشین بهائی با نظر خانم مینا یزدانی در صلح‌آمیز بودن معتقدات و سلوک قره‌العین و سایر بابی‌ها را



بیشتر مشخص سازد:

۴-۱- جناب عباس افندی در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد: «و در یوم ظهور حضرت اعلیٰ، منطوق بیان، ضربِ اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الّا مَنْ اَمَنَ وَ صَدَّقَ بود، اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله، رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان است» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶) توضیحاتی که در ادامه می‌آید، برای درک بهتر کلام عباس افندی، ضروری به نظر می‌رسد:

مراد از حضرت اعلیٰ همان باب و منظور از بیان، آیین باب است. مفهوم و منطوق، یکی از مباحث مربوط به دلالت الفاظ است. «منطوق» عبارت است از معنایی که مستقیماً از کلام فهمیده می‌شود و موضوع آن در جمله ذکر شده است و در مقابل، «مفهوم» عبارت است از معنایی که در کلام بیان نشده، ولی با

توجه به ساختمان ترکیبی آن فهمیده می‌شود و موضوع آن نیز در جمله ذکر نشده است. ملاحظه می‌شود که عبدالبهاء، صراحت موجود در احکام باب برای زدن گردن مخالفان (ضرب اعناق)، تخریب تمامی آرامگاه‌ها و مکان‌های مقدس (هدم بقاع)، سوزاندن تمامی کتاب‌هایی که در تأیید آیین باب نیست (حرق کتب و اوراق) و کشتار تمام غیر بابیان (قتل عام الا من آمن و صدق) را از احکام غیرقابل اجرایی می‌داند که توسط بهاء‌الله تغییر کرده است.

۴-۲- نمونه‌ی دوم، مطالبی است که ابوالفضل گلپایگانی در کتاب کشف‌الغطاء در پاسخ به ادوارد براون به رشته‌ی تحریر درآورده است. این مبلغ بهائی در این کتاب می‌نویسد: «آیا مستر برون می‌خواهد که بهاء‌الله هم مثل باب حکم به احراق جمیع کتب نماید؟ آیا مستر برون می‌خواهد که بهاء‌الله هم مثل باب حکم به تخریب و هدم جمیع هیاکل و کنائس و مساجد و مشاهد و بقاع و قباب نماید و مکه و بیت‌المقدس و هرچه کنیسه و هرچه مسجد و





هرچه تربت است بایی‌ها بریزند و خراب کنند؟ ... آیا اساس مدنیت امروزه عالم که ندای صلح و سلام عمومی از اقطار و آکناف بلند است، به این تعلیمات پیش می‌رود؟ ما بهائیان می‌گوییم که مقتضای وقت همین است که این احکام تغییر داده شود و به جای حرق کتب و هدم کل بقاع و قتل نفوس و سب و لعن اشخاص، صلح و سلم و وفا مقرر شود، آیا این‌گونه بهتر نیست؟ امروز مقتضای وقت و مصلحت اهل علم عموماً و ایرانیان خصوصاً نیست که عبوس و نفور باشند و هر کس با ایشان مخالفت کرد، کافر و ملعون بخوانند و هرچه کلیسا و مسجد و تربت و مشهد است خراب کنند و هرچه کتاب غیر بیان است بسوزانند، خدا را و هر منصفی که در عالم هست بشهادت می‌طلبیم که این احکام امروزه مقتضای مصلحت وقت نیست و مصلحت اهل عالم در این‌ها نمی‌باشد» (گلپایگانی، کشف الغطاء، صص ۳۶۷ و ۳۶۸). او در جای دیگر می‌نویسد: «عقلای عالم ... می‌خندند بر کسانی که در این دوره‌ی علم و

تمدن می‌خواهند دینی را که اساس آن قتل نفوس و محو کتب و هدم بقاع و تخریب معابد و مساجد است در عالم جاری کنند» (همان، صص ۲۵۲-۲۵۳). در جای دیگر: «بنیان دین بیان که اکنون معتقد از لیان و دوستداران جناب برون می‌باشد، بر محو و اتلاف جمیع کتبی که در غیر دین بیان نوشته شده<sup>۱</sup> و هدم و تخریب کل مشاهد و معابد و بقاع و مقابر<sup>۲</sup> و قتل نفوس<sup>۳</sup> و اباحه‌ی اعراض و ناموس<sup>۴</sup> و خلاصه افناء کل من لم یتدین بدین البیان و محو آثار ایشان است<sup>۵</sup>» (همان، ص ۱۶۶). علاوه بر این‌ها در آن کتاب آمده است که اموال غیر بابیان نیز لازم است مصادره شود تا زمانی که به باب ایمان بیاورند: «و از طرف دیگر در باب خامس از واحد خامس بیان می‌خواند آنچه خلاصه آن این است که نفس کشیدن غیر مؤمن به بیان بر او حرام است، تا چه رسد به اموال او و لذا بر اولی القوه لازم است که اموال ناس را بگیرند و به آن‌ها رد نکنند مگر وقتی که ایمان به صاحب بیان بیاورند» (همان،

ص ۱۳۰.

این مدارک نشان می‌دهد که برخلاف نظریه‌ی خانم یزدانی، باب، قره‌العین و سایر بابیان، به رفتارهای رادیکال و **خشونت باری** معتقد بودند که حتی از نظر عباس‌افندی و مبلغانی چون گلپایگانی نیز قابل قبول **نمی‌نمود**. پژوهش بی‌طرفانه و نه مؤمنانه، می‌طلبد که خانم یزدانی بیش از پیش به این منابع و مدارک توجه کنند و به جای خوانش تاریخ مطابق انتظارات خود از عقاید بهائی، به «فکت‌های مسلم تاریخی» بپردازند.

۵- از دیگر نکاتی که در این مناظره تلویزیونی دکتر تفرشی مطرح کرد و خانم دکتر یزدانی ترجیح داد به‌جای پرداختن به آن، از روی آن عبور کند و البته مجری برنامه نیز بدون رعایت بی‌طرفی در اینجا به کمک ایشان آمد، چرایی برداشتن برقع توسط طاهره در ماجرای بدشت است. دکتر تفرشی اشاره کرد که بدشت، با هدف نسخ اسلام توسط بهاء‌الله شکل گرفت و برداشتن روبنده توسط

طاهره، به‌هیچ‌وجه با هدف ایجاد الگو برای آزادی زنان نبود. مسأله‌ای که از آغاز گفت‌وگو توسط خانم یزدانی تعقیب می‌شد. به‌باور دکتر تفرشی، طاهره حجاب را برداشت تا اسلام را منسوخ اعلام کند، کمالینکه به برگزاری نماز توسط قدوس اعتراض کرد و از او خواست تا سجاده‌ی نماز را جمع کند (فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳ ص ۳۲۵). طاهره مخالف ادامه‌ی اجرای احکام شریعت اسلام بود و برداشتن روبنده را در همین بستر باید مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. رویدادهای مسلم تاریخی نزد بهائیان البته در اینجا با تعارض‌های جدی مواجه است. منابع تاریخی بهائی از یک سو به مخالفت ظاهری قدوس با نسخ اسلام را توسط قره‌العین اصرار دارند و نسخ اسلام را نقشه‌ای طراحی شده و حاصل جلسات شبانه بهاء‌الله با قدوس و قره‌العین در دشت بدشت می‌دانند. آنان تصریح می‌کنند که قرار شد اعلام نسخ اسلام توسط قره‌العین انجام شود تا در صورت عدم پذیرش سایر بابیان، با بهانه‌ی

آن روز به منزله‌ی نفخ صور بود احکام و قواعد جدیده اعلان گشت» (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۶۵).

این قرائت اما از سوی دیگر، با «فکتهای مسلم تاریخی» در تعارض است. مخالفت قدوس با قره‌العین در بدشت، جدی‌تر از یک مخالفت صوری به نظر می‌رسد. در تلخیص تاریخ نبیل، دامنه‌ی اختلافات چندروزه است و آن چنان که مجید تفرشی در این گفت‌وگوی تلویزیونی اشاره کرد، ملاحسین بشرویی اولین ایمان‌آورنده‌ی به باب و ملقب به باب‌الباب، گفته بود که «اگر من در بدشت بودم، اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم» (فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۱۰).

مخالفت ملاحسین بشرویی و ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به قدوس با نتایج احتفال بدشت، به این رویدادها خلاصه نمی‌شود. چند ماه بعد از حادثه‌ی بدشت (در شعبان ۱۲۶۴)، جنگ قلعه‌ی طبرسی میان نیروهای مردمی و دولتی با بابیان (در محرم ۱۲۶۵) شعله‌ور

زن بودن طاهره، او از مجازات ارتداد رهایی یابد و بعداً توبه کند و اگر بخشی از بابیان با او همراه شدند، قدوس نمایندگی مخالفان را برعهده بگیرد و در این میان، بهاء‌الله میانجیگری کند و غائله را به سود قره‌العین و یارانش فیصله دهد (محمدحسینی، حضرت طاهره، ص ۲۷۵). به باور این منابع بهائی، بعد از احتفال بدشت، «جانمازها که همیشه مبسوط بود، چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز روی هم می‌گذاشتند، شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند.» (فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۱۱). همچنین «از آن پس در حرکات و سکنات و شوون و آداب و انجام فرائض مذهبی تابعان که کل از حامیان و مدافعان غیور شریعت محمدیه محسوب [می‌شدند]، انقلاب شدید رخ گشود و احکام و سنن قدیمه متروک گردید» (شوقی، قرن بدیع، ص ۲۶۵) و «از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی - که اعلان استقلال امر مبارک و آغاز نظام جدید بود - حاصل شد.

همراه اصحابش می خواند (همان، ص ۳۱۱) و حتی پس از مرگ او که زعامت بابیان برعهده‌ی قدوس بود، صدای تلاوت قرآن از اردوگاه بابیان قطع نمی شد (همان، ص ۳۵۸). این‌ها نشانه‌هایی است که در تلخیص تاریخ نبیل وجود دارد و هریک به‌تنهایی برای اثبات ادامه‌ی سلوک مسلمانی قدوس و سایر بابیان قلعه‌ی طبرسی کافی است. سلوکی که یکسره با منویات قره‌العین در تعارض است و نشان می‌دهد ایده‌ی او مورد قبول بابیان نخستین قرار نگرفته است.

البته نشانه‌های دیگری نیز از زئی مسلمانی قدوس و ملاحسین و اصحاب قلعه‌ی طبرسی از سایر منابع تاریخی در دست است. نشانه‌هایی که هریک به‌عنوان یک «فکت مسلم تاریخی» می‌تواند بیانگر تأیید نظریه‌ی دکتر مجید تفرشی در مخالفت بسیاری از بابیان با هنجار شکنی‌های قره‌العین باشد. به‌عنوان نمونه: «...پس قدوس فرمان داد که زودتر از شب‌های دیگر به اذان و مناجات و تلاوت قرآن

می‌شود. در اثنای این جنگ، ملاحسین بشرویی و قدوس، به تمام احکام شریعت اسلامی عمل می‌کرده‌اند. به عنوان نمونه «جناب ملاحسین وقتی که از راه مخصوص مازندران به سیر خود ادامه دادند، بعد از نماز صبح، به اصحاب و همراهان اعلان فرمودند که هر چه از مال دنیا با خود دارند در میان بابیان بیندازند. به آن‌ها فرمود فقط اسب و شمشیر خود را نگاه دارید.» (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۹۵)؛ یا ملاحسین در برابر مردم بارفروش [=بابل] که به ایشان حمله کرده بودند، گفت: «شما عملی منافی با دیانت مقدس اسلام از ما مشاهده کردید که به ما هجوم و حمله نمودید؟» (همان، ص ۳۰۲)؛ یا آنکه اصحاب ملاحسین، به سنت مسلمانی اذان می‌گفتند (همان، ص ۳۰۳) و با آنکه نماز جماعت در آیین باب حرام بود و مطابق قرائت رسمی، در بدشت، جانمازها برای همیشه برچیده شده بود و احکام اسلام منسوخ شده بود، ملاحسین نماز صبحش را در قلعه‌ی طبرسی به جماعت و به



همچنین در همان کتاب، در مورد ماجراهای پس از ورود قدوس به قلعه‌ی طبرسی - که قاعدتاً باید باب‌الباب و سایر جنگجویان را از ماجرای بدشت آگاه کرده باشد - چنین می‌خوانیم: «بعد کم‌کم مردم برای فحس و تحقیق به قلعه شتافته و از مهر بابی‌ها و الطاف حضرت قدوس و جناب باب‌الباب می‌فهمیدند که موضوع انقلاب در کار نیست (چون قبلاً شهرت داده بودند که این‌ها جمعیت اراذل و اوباش‌اند و این موقع که شاه فوت کرده برای جمع زخارف دنیوی آمده‌اند) به خلاف است. بلکه این عده قولشان و فعلشان مطابق شریعت محمدیه و آنی از ذکر خدا غافل نیستند و موضوع دیانت در پیش است» (همان، صص ۲۰۳ و ۲۰۴).

مهجور زوارهای نیز در تاریخ میمیه، نمونه‌هایی از سلوک مسلمانی اصحاب قلعه‌ی طبرسی را نمایش داده است. او در صفحه‌ی ۵۰ این کتاب می‌نویسد: «پس حضرت قائم جیلانی [=قدوس] اصحاب را امر به نماز

بپردازند، چه که عادت هر شبه‌ی ایشان بر آن بود که قبل از صبح کلاً برخاسته با صدای بلند به تلاوت قرآن و دعا می‌پرداختند...» (آیتی، الکوکب الدریه، ج ۱، ص ۱۶۳). یکی دیگر از منابعی که به‌طور قطع نشان می‌دهد مبارزان قلعه‌ی طبرسی، اهل وضو و نماز و اذان بوده‌اند و درواقع بعد از اجتماع بدشت، جا نمازها را جمع نکرده‌اند، کتاب تاریخ شهدای امر است. این منبع تصریح می‌کند که برخی جنگجویان در آستانه‌ی ورود به قلعه‌ی طبرسی، نماز می‌خوانده‌اند. به این بخش از این کتاب توجه کنید: «آقا سیدعلی که بزرگ ایشان بود از اسب پیاده شدند [او] فرمودند پیاده شوید، بارهای ما به منزل رسید. خسرو [برای ادامه دادن به راه] اصرار کرد، قبول نکردند. در همان صحرا ماندند و ما هم با آن جمعیت در صحرا ماندیم و شب بود. بعد یک نفر از آنان آمد. گفت اینجا آب کجا است که ما برداریم از برای وضو و نماز؟ نشان دادیم [او] رفت...» (ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ص ۱۶۷).

توسط باب اعتقادی نداشتند و او را همچنان همان رکن رابع ایمان و باب حضرت مهدی علیه السلام می دانستند و شیخی مسلک بودند. به باور ایشان، باب جانشین سید کاظم رشتی و نایب امام زمان علیه السلام بود و قرار بود با تلاش ایشان، زمینه های لازم برای ظهور امام عصر علیه السلام فراهم شود. به باور شیخیان، ظهور امام زمان علیه السلام موجب تجدید احکام اسلام و احیای قرآن بود و هرگز مفهومی از نسخ شریعت در اذهان آنان شکل نگرفته بود. این در حالی بود که بهاء الله و قره العین می کوشیدند احکام اسلامی را نسخ کنند و ردای قائمیت بر قامت باب بیوشانند. عدم حضور بهاء الله در میان اصحاب قلعه ای طبرسی را نیز می توان در همین راستا ارزیابی کرد.

بهاء الله، اصالتاً مازندارنی و اهل نور بوده و در زمان بروز این حادثه، در مازندران زندگی می کرده است. منابع بهائی از ملاقات او با ملاحسین و قدوس، پیش از آغاز نبرد قلعه ای

جماعت فرمودند و اصحاب را فرمودند دو نصف شوند. نصفی یراق پوشیده و در دور قلعه راه بروند و نصف دیگر نماز کنند و چهار پیش نماز قرار فرمودند: یکی جناب میرزا حسن الرضوی الخراسانی و یکی ملا محمد صادق خراسانی مشهور به مقدس و یکی جناب ملا میرزا محمد محولاتی و یکی (جناب) ملا آقابابای میامی. «نمونه دیگر، نماز خواندن قدوس و اصحاب قلعه پس از تسلیم شدن و پیش از اعدام است. به گفته ی مهجور زورهای، اصحاب قلعه طبرسی همگی تا پیش از اعدام، تمام نمازهای خود را به جا می آوردند و حتی زمانی که آب برای وضو گرفتن در اختیار نداشتند، تیمم می کردند و در لحظات مرگ، شهادتین بر زبان جاری می ساختند و با اعتقاد مسلمانی کشته شدند (همان، صص ۱۱۰-۱۱۲).

این نمونه های تاریخی بیانگر آن است که شخصیتی مانند قدوس و ملاحسین بشرویی، تا آخرین لحظات زندگی، به نسخ اسلام



منتظر، حضرت مهدی علیه‌السلام بازخوانی کرد. تحلیلی که شاید جناب تفرشی فرصت نیافت بیش از آنچه که مجری بی‌بی‌سی اجازه داد، به آن بپردازد.

۶- از نگاه یک بهائی معتقد مانند خانم دکتر یزدانی که دوست دارد تاریخ را مطابق ایدئولوژی خود قرائت کند، میرزایحیی صبح ازل شخصیتی سراسر تاریک است که نباید هیچ ویژگی مثبتی را به او نسبت داد؛ چراکه بعد از ادعای بهاء‌الله، آن را نپذیرفته و در برابر او ایستاده است. نتیجه‌ی این طرز تفکر آن است که تمام خدمات ازل برای پیشرفت بابیه باید زیر پرده‌ی سانسور مدفون شود، هیچ‌گاه نباید از او سخن گفت و تمام روایت‌های او از تاریخ بابیه، غیرقابل پذیرش برای بهائیان است. اما واقعیت چیز دیگری است. ازل و بهاء‌الله به‌عنوان دو برادر در سال‌های حضور در ایران، بالاترین سطح همکاری را داشتند و به یکدیگر، بسیار کمک می‌کردند. آنان هر دو مرید باب بودند و برای پیشبرد آیین او تلاش می‌کردند.

طبرسی خبر می‌دهند، زمانی که اصحاب قلعه‌ی طبرسی به دنبال تجهیز سپاه خود و ایجاد استحکاماتی برای تقابل با نیروهای مردمی و دولتی در اطراف قلعه بودند. اما به‌ناگاه بهاء‌الله از آنان جدا می‌شود و سپس به‌هنگام بازگشت به قلعه شناسایی و بازداشت می‌شود و به‌هرحال در این کارزار حضور ندارد. هنگامی که این رویدادهای تاریخی را که همگی فقط در منابع بهائی نقل شده است، در کنار هم قرار می‌دهیم، اخراج بهاء‌الله از قلعه توسط ملاحسین و قدوس، محتمل‌تر به‌نظر می‌رسد، چراکه آنان با نظریه‌ی قره‌العین مبنی بر نسخ اسلام و مماشات و همراهی بهاء‌الله با او خرسند نبودند و چیزی نمانده بود که ملاحسین، اصحاب بدشت را با شمشیر کیفر کند. این درحالی بود که صحنه‌گردان اصلی بدشت، بهاء‌الله و قره‌العین بودند. بنابراین تحلیل دقیق‌تر تاریخی را باید براساس جدایی قدوس از قره‌العین و بهاء‌الله و پیوستن او به ملاحسین به نیت زمینه‌سازی برای ظهور قائم

یکی جام می در دهم این زمان  
که در مدح این شه گشایم زبان  
و همچنین صبح ازل را مانع نابودی آیین  
بابی (بیانی) می‌داند:

نبودی ار وجودت، نبودی بیان  
نبودی در عالم ز ایمان نشان

برای نگاه پژوهشگرانه و نقادانه به زندگی  
طاهره لازم است تمام ابعاد زندگی او از تمام  
منابع تاریخی مورد توجه قرار گیرد. این همان  
مطلبی است که دکتر مجید نفرشی در سراسر  
مناظره بر آن اصرار داشت.

در ادامه به بیان دیدگاه بهاء‌الله و عبدالبهاء  
به‌عنوان بزرگ‌ترین رهبران آیین بهائی، نسبت  
به شخصیت طاهره می‌پردازیم. با ذکر این  
نکته که شایسته نیست شخصیت طاهره را از  
دیانتش جدا بدانیم و همان‌طور که در تاریخ  
هویدا و عیان است، طاهره به بابیت پیوست و  
با همین اعتقاد قبل اظهار امر بهاء‌الله (در سال  
۱۲۷۸ قمری) در سال ۱۲۶۸ قمری وفات

جدایی ازل از بهاء‌الله مربوط به سال‌های بعد  
و در بغداد است. در زمان حیات طاهره هم،  
روابط این دو بسیار حسنه بوده و لذا تجلیل  
طاهره از هر دو برادر، دور از انتظار نیست. برای  
شناخت دیدگاه طاهره، نسبت به یحیی صبح  
ازل و بهاء‌الله، نیکو آن است که نوشته‌ها و  
شعرهای باقی‌مانده از خود او را بازخوانی کنیم.  
در صفحه ۱۱ رساله‌ای که به‌مناسبت  
صدمین سال وفات قره‌العین منتشر شده است،  
ارتباط و ارادت طاهره به جناب صبح ازل بیان  
شده است. در ذیل نمونه‌ای از اشعار طاهره در  
وصف صبح ازل را می‌خوانید:

به غمدیدگان ده تو جام صفا

به عشاق دلخسته برزن صلا

که عین ظهور ازل آمده

جمال خدایی هویدا شده

به این مژده گر جانفشانم رواست

از این مژده خوشوقت رب اعلی است

ز حق جلوه‌گر آمده نور او

سراسر جهانی شده طور او



یافت.

● ۶-۱ دیدگاه بهاءالله نسبت به طاهره:

همان طور که می دانید بهاءالله از پیروان باب و نیز از همراهان طاهره در واقعه‌ی بدشت بود، اما چرا بعدها پیروان آیینی را که خودش سال‌ها به تبلیغ آن پرداخته بود و در مواردی خود را خادم باب معرفی کرده بود، یعنی بابیان را شماتت می‌کند؟ این نکته‌ای بس قابل تأمل است که در این مقال نمی‌گنجد.

در مجموعه‌ی الواح مبارکه بهاءالله، نزاع و جدال را شأن درندگان معرفی نموده و بلافاصله در جمله‌ی بعد می‌گوید که شمشیرهای بابیان جای خود را به گفتار نیک و کردار پسندیده داده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از نظر بهاءالله، طرفداران باب «درنده‌های ارض» بوده‌اند که به جای گفتار و کردار نیک، با شمشیرهای برنده عمل می‌کردند و البته طاهره نیز از بین آنان استثناء نشده است:

«بگوای دوستان ترس از برای چه و بیم از که  
\* گلپارهای عالم باندک رطوبتی متلاشی شده

و می‌شوند \* نفس اجتماع سبب تفریق نفوس  
موهومه است \* نزاع و جدال شأن درنده‌های  
ارض \* به یاری باری شمشیرهای برنده حزب  
بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف  
راجع، لزال اخیار به گفتار حدائق وجود را  
تصرف نمودند» (بهاءالله، الواح مبارکه چاپ  
مصر، ص ۲۸۷).

همچنین در کتاب «مجموعه‌ای از الواح  
جمال اقدس ابهی که پس از کتاب اقدس  
نازل شده» تفکرات طرفداران باب، که طبعاً از  
جمله‌ی آنان طاهره است، **متهجرانه** توصیف  
شده است:

«یوم قبل مخصوص از برای یکی از اولیاء  
این کلمه‌ی علیا از قلم اعلی نازل که شاید  
اهل اعراض به اقبال فائز گردند و به غوامض  
مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند.  
معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک  
اول کلمه ضرب الرقاب [گردن زدن] و ثانی  
حرق کتب [سوزاندن کتاب‌ها] و ثالث اجتناب  
از ملل اخری و رابع فنای احزاب. حال از فضل

به جای اینکه برای امام حسین علیه السلام به عزاداری پردازد، به دلیل اینکه جناب باب در شب اول محرم به دنیا آمده بود، تولد او را جشن گرفت و حنابندان کرده و لباس های رنگین پوشید (محمدحسینی، حضرت طاهره، ص ۱۹۰-۱۹۱). این اتفاق در جامعه ای شیعه اتفاق افتاد که عزادار سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام بودند. طبیعی است که واکنش هایی نیز از طرف جامعه به این هنجارشکنی طاهره و کسانی که جشن برپا کردند ابراز شود. بهاء الله در مورد آن رفتار طاهره چنین می نویسد:

اول فتنه در عراق ظاهر، چه که در اول یوم عاشورا مقام حزن سرور ظاهر، و مقام صمت صوت تصنیف مرتفع. باری این حرکت سبب اعلاء کلمه ی نفوس خبیثه شد (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۶).

این مدرک نشان می دهد که حتی به نظر بهاء الله هم کاری که طاهره در آن روز انجام داد کاری نادرست و فتنه برانگیز بوده است و بهاء الله

و اقتدار کلمه ی الهی این چهار سد عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود» (بهاء الله - مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که پس از کتاب اقدس نازل شده - ص ۵۳).

همان طور که در این سخن بهاء الله مشخص است: (۱) از جمله دستورات آیین باب و در نتیجه باور طاهره ضرب الرقاب، یعنی زدن گردن انسان ها است. (۲) همچنین، حرق کتب یا سوزاندن کتاب ها از جمله اعمال پیروان آن بوده است. (۳) به علاوه، گوشه گیری و عدم معاشرت با اقوام و ملل دیگر از جمله دستورات و باور طاهره است. (۴) فنای احزاب، یا قتل عام اقوام و احزاب، امر دیگر در چنین باوری است. مدرک دیگری که در آثار بهاء الله با آن روبه رو می شویم و مربوط به طاهره است، مطلبی است که در کتاب مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۶ آمده است. می دانیم که وقتی طاهره در کربلا به آیین باب گروید، در روز اول محرم

هم آن روز را مقام حزن و مقام صمت (جایگاه اندوه و جایگاه سکوت) می‌شمرد، نه جایگاه سرور و صوت تصنیف (صدای آوازه‌خوانی)!

### ● ۶-۲- دیدگاه عبدالبهاء نسبت به طاهره:

ابتدا به سندی از کتاب «کشف الغطاء» رجوع می‌کنیم. کتابی که به سفارش عبدالبهاء نوشته شد و پس از اتمام مؤید به تأیید عبدالبهاء شد. در جایی از کتاب (همان‌طور که در صفحات قبل هم تکرار شد)، گلپایگانی، گلپایگانی باور طاهره را باعث سوزاندن کل کتب غیر بابی و تخریب و نابودی همه هیاکل و مجسمه‌ها و آثار هنری می‌داند؛ چیزی که در دوران معاصر همگان را بی‌اختیار، به اندیشه‌های ناصواب داعشی سوق می‌دهد.

«آیا مستر برون می‌خواهد که بهاء‌الله هم مثل باب حکم به احراق جمیع کتب نماید؟ آیا مستر برون می‌خواهد که بهاء‌الله هم مثل باب حکم به تخریب و هدم جمیع هیاکل و کنائس و مساجد و مشاهد و بقاع و قباب نماید و مکه و بیت‌المقدس و هر چه کنیسه و هر چه مسجد و

هر چه تربت است بابی‌ها بریزند و خراب کنند؟ ... آیا اساس مدنیت امروزه‌ی عالم که ندای صلح و سلام عمومی از اقطار و آکناف بلند است، به این تعلیمات پیش می‌رود؟ ما بهائیان می‌گوییم که مقتضای وقت همین است که این احکام تغییر داده شود و به‌جای حرق کتب و هدم کل بقاع و قتل نفوس و سب و لعن اشخاص، صلح و سلم و وفا مقرر شود، آیا این‌گونه بهتر نیست؟ ... امروز مقتضای وقت و مصلحت اهل علم عموماً و ایرانیان خصوصاً نیست که عبوس و نفور باشند و هر کس با ایشان مخالفت کرد، کافر و ملعون بخوانند و هر چه کلیسا و مسجد و تربت و مشهد است خراب کنند و هر چه کتاب غیر بیان است بسوزانند، خدا را و هر منصفی که در عالم هست به شهادت می‌طلبیم که این احکام امروزه مقتضای مصلحت وقت نیست و مصلحت اهل عالم در این‌ها نمی‌باشد» (گلپایگانی، کشف الغطاء، صص ۳۶۷-۳۶۸).

به‌علاوه در مکاتیب عبدالبهاء، مکتب باب که طاهره نیز از آن پیروی می‌کرد، به‌عنوان

که به مناسب یکصد و پنجاهمین سالگرد واقعه بدشت نوشته است، از طاهره به عنوان کسی یاد می کند که در سراسر زندگیش شیفته شخصیت او بوده و همواره او را ستایش کرده است.

«طاهره هرگز کشف حجاب کامل نکرده و گاه که هنگام ادای سخن حجابش را به کنار می زده پس از لحظاتی مجدداً صورت خود را می پوشیده است» (محمدحسینی، شرح حیات و آثار منظوم و منثور قرّة العین، ص ۲۱۲).

این نوشته به وضوح و صراحت نشان می دهد آن گونه که بهائیان ادعا می کنند، طاهره کشف حجاب نکرده است، بلکه گاهی نقاب و روبنده را از چهره برمی داشت و دوباره صورتش را می پوشاند.

شاهد دیگری است که نشان می دهد طاهره به طور کامل کشف حجاب نکرد، و فقط نقاب و پوششیه را از روی صورتش برمی داشت: «قرّة العین در مجلس درس نزد تلامذه نقاب نمی پوشید و مکشوف الوجه در مجلس درس

مکتبی خون ریز، این گونه معرفی شده است: «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن امن و صدق بود...» (عبدالبهاء- مکاتیب- ج ۲- ص ۲۶۶).

۷- نقطه‌ی عطف زندگی طاهره بدون شک واقعه‌ی بدشت بوده است که عده‌ای می گویند که طاهره در آن واقعه به عنوان پیشگام در آزادی زنان یا نسخ شریعت پیشین (اسلام) اقدام به کشف حجاب کرده است. بحث در علت حرکت طاهره بر اساس مستندات تاریخی معاصر، بحث مفصلی می طلبد تا به ابعاد این اقدام به طور کامل پرداخته شود. در اینجا درباره‌ی سندی که در صحبت‌های جناب تفرشی هم به آن اشاره شد، بحث می کنیم. این سند، منقول از پروفیسور براون است که جناب محمدحسینی در کتاب «شرح حیات و آثار منظوم و منثور قرّة العین» به آن اشاره می کند. لازم به ذکر است که «تصرت الله محمدحسینی» کسی است که در مقدمه کتابش «حضرت طاهره»،

ص ۳۶۸). این نوشته نیز به وضوح نشان می‌دهد که طاهره نه تنها حجاب داشت، بلکه حتی زمانی که او را می‌خواستند به قتل برسانند، حاضر نشد که چادر را از سرش بردارند و ناچار از روی چادر او را خفه کردند.

۸- نکته‌ی جالب توجه دیگری که آقای دکتر تفرشی به آن اشاره کردند، انگ بهائی‌ستیزی زدن به هر آن کسی است که مطالبی انتقادی نسبت به آیین بهائی مطرح کند. این مسأله معمولاً به صورت گسترده در مواجهه با هر گوینده و نویسنده‌ای که اشکالی را بیان کند مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرد. بهائیان با استفاده از این روش، خود را از پاسخ دادن به اشکالات و انتقادات مطرح شده رها کرده و به جای پاسخ‌گویی علمی به آن‌ها، با زدن چنین برچسبی به صورتی فرافکنانه از آن فرار می‌کنند و ادعای دادن پاسخ هم به آن مطالب می‌کنند. البته این روش کارکرد دیگری هم دارد و آن اینکه بهائیان معمولی را از اینکه چنان مطالب انتقادی را بشنوند یا بخوانند دور

جالس می‌شد و لکن در مجالس آخری و حضور سائر علما از پشت پرده با آن‌ها تکلم می‌نمود و جمعی از علما این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آن را خرق اجماع و مخالف احکام اسلام شمردند.» (محمدحسینی، حضرت طاهره، ص ۱۹۰).

این مطلب نشان می‌دهد که او فقط صورتش را ظاهر می‌کرد و از حجاب بیرون می‌آورد، آن هم نه در همه جا، بلکه در مجلس درس و نزد شاگردان خویش، و گرنه در مجالس دیگر و در مجالسی که علما حاضر بودند، نه تنها چنین نمی‌کرد، بلکه در پشت پرده قرار می‌گرفت و از پشت پرده با آنان سخن می‌گفت.

توجه به مدارک دیگر نیز، روشن می‌کند که حجاب داشتن و چادر پوشیدن طاهره تا آخر عمر ادامه داشته است. کاظم سمندر در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: «در باغ ایلخانی و یا لاله‌زار خواستند چادر را از سر وی بردارند و خفه نمایند، راضی نشد و همان از روی چادر خفه نموده، به چاه انداختند.» (تاریخ سمندر،

می‌کنند.

شاید در گذشته بیشتر و در حال حاضر هم تاحدی این روش برای این هدف کار کرده داشته باشد، اما اینان باید بدانند که این روش دیگر برای بسیاری از بهائیان آزاده و متحرکی حقیقت فائده‌ای ندارد و در عصری که اطلاعات به راحتی در دسترس همگان قرار دارد، قوت و استحکام استدلال و مطالب علمی است که بیشتر اثر می‌کند تا برچسب بهائی‌ستیزی زدن به افراد مختلف.

البته بهائی‌پژوهی هم از این تهمت بی‌نصیب نمانده است. با اینکه از ابتدا در تالارها و فروم‌های خود به صورتی دوطرفه امکان ابراز نظر بهائیان را در سایت بهائی‌پژوهی فراهم کرد و بسیاری از بهائیان مطالب گوناگونی نوشتند و گفتگوهای دوطرفه فراوانی انجام شد، اما هنگامی که ضعف بهائیان در دلایل خود برای نشان دادن حقانیت آیین خویش روشن شد، سایت بهائی‌پژوهی را بارها و بارها بهائی‌ستیزی خوانده و به گفته‌ی برخی از اعضای بهائی

سایت، آن را تحریم کردند. این روند همچنان پس از آن هم ادامه داشت و انتشارات گوی را که کتاب‌هایی از مؤسسه‌ی بهائی‌پژوهی را منتشر می‌کرد، بهائی‌ستیز خطاب کردند، کتاب‌هایی که با استفاده از مراجع مورد قبول بهائیان و در بسیاری از موارد با استناد به آثار رهبران بهائی نوشته شده است. پس از آن هم که فصلنامه‌ی بهائی‌شناسی پا به عرصه‌ی وجود نهاد، آن را نیز بهائی‌ستیز معرفی کردند. در اینجا اعلام می‌کنیم که ما به‌واقع ستیزی با بهائیان نداریم و بسیاری از آنان را افرادی می‌دانیم که با حقایق موجود در کتب خودشان و «فکت‌های مسلم تاریخی» ناآشنا هستند و آرزوی آشنایی آنان را با آن حقایق داریم. بهائی‌ستیز خواندن و برچسب‌های مشابه زدن (همچون وابستگی به حکومت و ...) به ما و یا هرکسی که انتقادی مطرح کند، پاسخی قانع‌کننده نسبت به اشکالات و انتقادات وارد شده نیست و فقط برای افراد ساده‌ای که نمی‌خواهند خودشان مطالب را ببینند



و پاسخ دهند، می‌تواند کاربرد داشته باشد. در اینجا لازم است از آقای دکتر تفرشی هم بابت اشاره‌ای که به مؤسسه‌ی بهنائی‌پژوهی و استقلال آن کردند، تشکر کنیم.

۹- نکته‌ی دیگری که در پایان برنامه‌ی گفت‌وگوی بانو یزدانی و جناب تفرشی رخ داد که بیننده‌ی پژوهشگر و آشنا به ادبیات را فارغ از هر نوع نگاه دینی، با چالشی عمیق روبه‌رو می‌کند، فراموش شدن سیاست‌های تلویزیون بی‌بی‌سی در اعلان بی‌طرفی و بیان حقایق است که چه ساده به فراموشی سپرده شد و تصنیفی که بارها در مجلات و رسانه‌ها و حتی کتب بهائیان عنوان شده است که انتساب به طاهره قره‌العین اشتباهی بیش نیست، مجدداً در این برنامه به عنوان شعری منتسب به طاهره پخش شد.

در این قسمت، از مقاله‌ی اخیر جناب شهبازی، مورخ معاصر، وام می‌گیریم که در نقد این قسمت برنامه مستنداتی ارائه کرده‌اند: «... از نظر اخلاقی، پایان برنامه بسیار

تأسف‌انگیز بود. تهیه‌کنندگان برنامه، برای تکمیل پروپاگاندای خود و حداکثر تأثیر روانی بر بیننده‌ی بی‌اطلاع، آهنگ معروف «چهره‌به‌چهره روبه‌رو»، با اجرای دو چهره‌ی نامدار موسیقی ایران، آقای محمدرضا شجریان و مرحوم محمدرضا لطفی (۱۳۵۶) را پخش کردند و این شعر را به قره‌العین منتسب کردند. کتاب‌خوان‌ها و محققین باسواد، حداقل از زمان انتشار مقاله‌ی مرحوم محیط طباطبایی در شماره‌ی اول مجله محیط (شهریور ۱۳۲۱) و نیز مقاله دیگر محیط طباطبایی در مجله گوهر (آبان ۱۳۵۶)، می‌دانند که انتساب شعر اعجاب‌انگیز فوق به طاهره قره‌العین جعلی زشت و عمدی است و این شعر به شاه‌طاهر کاشانی دکنی (نیمه‌ی اول سده‌ی دهم هجری) تعلق دارد. ولی جا‌اعلان دست‌بردار نیستند و هنوز نیز این شعر را، مانند اشعار زیبای صحبت لاری و ام‌هانی یزدی و دیگران، به قره‌العین منسوب می‌کنند. مرحوم محیط طباطبایی درباره تأثیرات

مقاله سال ۱۳۲۱ خود در مجله گوهر می نویسد:

«تأثیر این مقاله به درجه‌ای رسید که وقتی دسته‌ی ازلی از بابیان خواستند دفتری به یادبود سال ۱۲۶۸ هجری، که سال مرگ قره‌العین بوده، انتشار بدهند، این غزل را از مجموعه‌ی اشعار منتسب به او حذف کردند ولی دسته دیگر از بابیان (بهائی) آن را هنوز به نام قره‌العین در هند و ایران تبلیغ می‌کنند...» (محیط طباطبایی، «طاهرا یا طاهره؟»، گوهر، شماره ۵۶، آبان ۱۳۵۶، صص ۵۸۱-۵۸۸).

۱۰- آخرین نکته‌ای که باز بی‌طرفی شبکه‌ی بی بی سی را مورد سؤال جدی قرار می‌دهد، این است که به‌طور یکسان با میهمانان برنامه برخورد نشد. نه تنها افرادی که کار رسانه‌ای کرده‌اند متوجه این عدم رفتار یکسان می‌شوند، بلکه افراد دقیقی هم که منصفانه برنامه را مشاهده کرده‌اند، این موضوع را تأیید می‌کنند. قطع کردن‌های پیاپی صحبت‌های دکتر تفرشی یکی از رفتارهای نابرابری بود که

طبعاً می‌توانست باعث گسیختگی زنجیره‌ی فکری ایشان شود و آنچه را که می‌خواهند بیان کنند، نتوانند به‌طور مطلوب ابراز کنند. نکته‌ی دیگری هم که شاهد آن بودیم اینکه مدت زمانی هم که به صحبت‌های ایشان اختصاص داده شد، کمتر از مدت زمانی بود که به صحبت‌های خانم دکتر یزدانی داده شد. طبق برآورد تقریبی که انجام شد، به آقای دکتر تفرشی حدود ۶ دقیقه کمتر وقت داده شد و این در مقایسه با زمان نیم‌ساعتی که هر کدام از میهمانان برای سخن گفتن باید می‌داشتند، بسیار قابل توجه است.

#### ● نتیجه‌گیری

در فضای رسانه‌ای امروز که کوچک‌ترین اشتباه یا عمل نیکویی به‌سرعت در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شود و رسانه‌ها بهترین آینه برای سنجش صداقت و بی‌صداقتی هستند، نیک آن است که عزیزان بهائی با در نظر گرفتن مستندات و «فکت‌های مسلم تاریخی» در پیشگاه پژوهشگران بی‌طرف





**می‌رسانیم** که ایشان بیان کردند: «نکته‌ای که اینجا وجود دارد که بسیار مهم است و در مسائل امروز ما هم در دعواهای بین ادیان و بین اعتقادات وجود دارد، این تسری دادن مظلومیت هست به حقانیت». همان‌طور که اشاره کرده‌اند، باید به این نکته توجه کرد که بر فرض، اگر فردی مظلوم هم واقع شود، دلیلی بر درستی و صحت اعتقادات و آیین او نیست.

- پاورقی‌ها:
۱. نظر کن در باب سادس از واحد سادس از بیان.
  ۲. نظر کن در باب ثانی عشر از واحد رابع از بیان.
  ۳. نظر کن در باب سادس عشر از واحد سابع از بیان.
  ۴. نظر کن در باب خامس از واحد خامس از بیان.
  ۵. نظر کن در باب ثانی عشر از واحد رابع و باب سابع عشر از واحد رابع از بیان.

حاضر شوند، چراکه همه‌ی ما می‌دانیم آنچه حق است، به پشتوانه‌ای براساس علم و عقل دلگرم است و با «خودمدرک‌پنداری» عزیزان بهائی که هرچه ایشان می‌گویند حتماً حقیقت است و لاغیر، حق پوشانده نمی‌شود و با اتهام «بهائی‌ستیزی» نیز نمی‌توان از ارائه‌ی پاسخ گریخت.

همان‌طور که در موارد بالا آمد، نسبت «تفکر داعشی» به گفته‌ی جناب تفرشی محدود نبوده و بهاءالله و عبدالبهاء بارها پیروان باب را که طاهره نیز از آنان بود، این‌گونه توصیف کرده‌اند. «ترویج خشونت» و «دستور جهاد» را نیز، برخلاف گفته‌ی بانو یزدانی، باب به بابیان که در آن زمان بهاءالله نیز از جمله‌ی آن‌ها بوده، ابلاغ کرده است و ایشان نیز در اطاعت از دستور باب، با توجه به مستندات تاریخی، اهتمام کامل داشته‌اند.

ابتدای سخن را با صحبت بانو یزدانی در چگونگی شناخت طاهره، آغاز کردیم، لذا در پایان با صحبتی از جناب تفرشی به اتمام

## شرکت در سی و یکمین نمایشگاه بین المللی کتاب نمایشگاهی پر توفیق!

خوشبختانه امسال، انتشارات گوی (ناشر پژوهش‌ها و کتاب‌های تخصصی "بهبائی‌پژوهی") و پایگاه خبری بهائی‌پژوهی در سی و یکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران شرکت کردند. از همان ساعات اولیه‌ی گشایش نمایشگاه کتاب تاروز پایانی، هر روز افراد بسیاری از این دو غرفه دیدن کردند و با پژوهش‌های ارائه‌شده در زمینه‌ی بهبائیت آشنا شدند. سی و یکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، در ساعات پایانی روز بیست و دوم اردیبهشت ۹۷ در حالی به پایان رسید که هنوز عطش دیدار در مردم مشتاق، زبانه می‌کشید و نشان داد که ده روز مداوم از ساعت ۱۰ تا ۲۰ (که روزهای آخر به دلیل استقبال شدید یک ساعت افزایش یافته بود) برای این پدیده‌ی بزرگ فرهنگی، کافی نبوده است.

دوستان جوانی که غرفه‌ی نشر گوی و پایگاه

درباره‌ی آیین بهائئ را در محیطی آرام و دوستانه، به صورتی علمی و به‌دور از هرگونه هیاهوی تبلیغاتی شنیدند.

### ● سخنی با خبرگزاری هرانا

از اخباری که درباره‌ی نمایشگاه و در زمان برپایی آن منتشر می‌شد، خبری نیز در مورد غرفه‌ی ما بود، اما نه خبری بی‌طرفانه، بلکه خبری با چندین خطای بزرگ. خبرگزاری هرانا که خود را ارگان خبری فعالان حقوق بشر در ایران معرفی می‌کند با ارائه‌ی تصویری از غرفه‌ی "نشر گوی" - که ناشر مجموعه‌ی پژوهش‌ها و کتاب‌های تخصصی "بهائئ پژوهی" است - در کنار عکس بعضی ناشران دولتی در سی‌ویکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، با قضاوتی عجولانه، غیرحرفه‌ای و ضد حقوق بشری دو اتهام را به این موسسه وارد نموده است. نخست آنکه آثار چاپ‌شده را در راستای نفرت‌پراکنی و ترویج خشونت علیه بهائیت معرفی نموده و دوم اینکه بهائئ پژوهی را مؤسسه‌ای دولتی دانسته که با بودجه‌های کلان دولت اداره می‌شود!

این‌گونه فضا سازی از سوی یک خبرگزاری خارج

خبری بهائئ پژوهی را میزبانی می‌کردند، همه‌گونه مهمانی داشتند: دانشگاهی، روحانی، جوان، سالمند، دانشجو، استاد، پژوهشگر، مسلمان، بهائئ، خانه‌دار، کارمند، ایرانی، غیرایرانی، معتقد، دگراندیش و خلاصه همه نوع باور و سلیقه. خستگی‌ها وقتی ذوب می‌شد که علاقه‌ی وافر همه نوع سلیقه به شعار ما یعنی "گفتمان برتر" را در سخن و نوشتار و ادب حضور و لبخند و مهربانی می‌دیدند و آن را بهترین شیوه‌ی گفتمان دینی و اندیشگی می‌شمردند.

یکی از توفیقاتی که در آن زمان دست داد، انتشار پنجمین شماره‌ی بهائئ‌شناسی با حدود سیصد صفحه مطالب ناب و علمی بود که به نمایشگاه رسید و بسیار مورد توجه قرار گرفت. مجموعه‌ی شش جلدی "مرزبانی مهدوی" نیز برای نخستین بار رونمایی شد و این طرحواره نوین با بیش از هفتصد نکته‌ی امروزی-بن در موضوع مهدویت، در صدر آثار مهدوی چند دهه‌ی گذشته قرار گرفت. آثاری از موسسه‌ی بهائئ پژوهی نیز به چاپ دوم رسید و بسیاری با ارائه‌ی نشانی، خواستار اشتراک آثار شدند. بسیاری هم در غرفه نشستند و پاسخ سؤالات خود

علمی و پژوهشی است، بدون هیچ تنشی تاکنون مورد استقبال بهائی پژوهان در داخل و خارج کشور بوده است.

آیا گشودن باب گفت‌وگوی پژوهش محور در فضای آرامش و علمی و مردمی، ترویج خشونت و ستیز است؟ از این خبرگزاری دعوت می‌کنیم نگاهی به منشورات مؤسسه و نشریه "بهائی شناسی" که در فضای مجازی هم قابل دسترسی است بیندازد و با مصاحبه‌ای را با پژوهشگران مؤسسه در فضای سایبر ترتیب دهد و در قضاوت خویش تجدیدنظر نماید تا موجب رنجش کسانی که مروج گفت‌وگو و پژوهش هستند، نگردد و زحمات چندین ساله‌ی آن‌ها را در گشودن این باب، زیر سؤال نبرد که البته نه تنها با حقوق بشر سازگار نیست، که با اصول اولیه‌ی رفتارهای انسانی نیز متعارض است.

از اتفاقات ناگواری که در ماه‌های اخیر رخ داد، تصمیم سران کشور آمریکا برای انتقال سفارت آن کشور از شهری به شهری دیگر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین بود. رژیم کودک‌کش اسرائیل به بهانه‌ی انتقال غیرقانونی یک سفارت، چنان حمام

از ایران که حتی لای یکی از کتاب‌های ما را هم نگشوده و گفت‌وگوئی هم با دست‌اندرکاران ننموده است، کاری غیرحرفه‌ای است، به‌ویژه آنکه عنوان ارگان خبری حقوق بشر را هم یدک بکشد. اولاً به اطلاع هرانا می‌رساند که پایگاه خبری بهائی پژوهی یک مرکز مستقل مردم‌نهاد است که به هیچ ارگان دولتی و غیردولتی وابسته نیست و از طریق فروش آثار مکتوب خود که توسط پژوهشگرانی اندیشمند به رشته‌ی تحریر درمی‌آید، اداره می‌شود و هم‌وطنان بهائی که سال‌هاست با وب‌سایت و آثار این مؤسسه آشنا هستند به این امر واقف هستند. ثانیاً شعار و ابتکار این مؤسسه از ده سال قبل، گفت‌وگوی دوستانه و علمی و پژوهشی بوده و این را در عمل نشان داده است.

وب‌سایت مؤسسه‌ی بهائی پژوهی دارای تالارهای گفت‌وگوی زنده دوطرفه بوده که شبانه‌روز گفت‌وگوهای دوطرفه‌ی بهائیان و غیربهائیان را پوشش داده است. در آن سایت بیش از صد تالار گفت‌وگو در موضوعات مختلف ثبت و ضبط شده است. آثار مکتوب مؤسسه هم که کاملاً

دوهزار غرفه‌ی نمایشگاه بین‌المللی کتاب، معترض شده و آن را خلاف حقوق بشر شمرده است، در برابر کشتار وحشیانه در روز نکبت، سکوت اختیار کرده و از حقوق بشر سخنی نمی‌گوید؟ آیا منتظر اجازه‌ی نتانیا هو یا ترامپ هستید؟! آیا نگران‌اند که سران آن کشورها را خوش نیاید، یا از چنان کشتارهایی راضی هستند؟ آیا از نظر

آنان اگر فلسطینیان به خاک و خون کشیده شوند اشکالی ندارد، اما بررسی‌های علمی و مستدل یک مؤسسه‌ی کوچک مستقل، پیرامون آیین بهائی اگر منجر به

ایجاد اشکالی در باورهای بهائیان گردد قابل تحمل نیست؟!

دردا که حقوق بشر نیز برای بسیاری، تنها همان دستاویز کهنه است که وقتی حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند، شعار حقوق بشر می‌دهند و می‌گویند: ای وای حقوق بشر!

خونی به‌راه انداخت که دل همه‌ی انسان‌های آزاده را به‌درد آورده است. حتی یهودیان امریکا نیز ساکت ننشسته و به این کشتارها اعتراض کردند. دبیرکل سازمان ملل، اتحادیه اروپا، دولت فرانسه و ده‌ها کشور و بیشتر اعضای شورای امنیت نیز این فاجعه را محکوم کردند. شگفتی از مدعیان وحدت عالم انسانی

و حقوق بشر همچون رهبری تشکیلات بهائی (بیت العدل) و رسانه‌ها و سایت‌های وابسته به آن است که در مقابل این کشتار وحشیانه، مهر سکوت بر لب زدند و چیزی نگفتند تا چه بسا

رژیم تل‌آویو را ناخشنود کرده باشند.

واقعاً سؤال می‌کنیم چرا خبرگزاری هرانا که از ارائه‌ی چند کتاب تحقیقی در مورد آئین بهائی در نمایشگاه کتاب آزرده شده و بیانیه غائبانه می‌دهد و حاضر به درج جوابیه هم نیست و به حضور یکی دو غرفه‌ی پژوهشی در نقد باورهای بهائیت در میان



### ● ستیز با کتاب و نقد

را داد و نیز فتوای قتل هر دگراندیش غیربایی (قتل عام الامن امن و صدق) و تخریب همه بقاع و معابد را صادر کرد - همان طور که جناب عبدالبهاء برآن تأکید نموده است. گویا باید یقین کنیم از فتوای کتاب سوزی جناب باب تا مخالفت با ارائه‌ی کتب نقد در نمایشگاه تهران، قرابتی وجود دارد! ظاهراً از دیدگاه آقایان، ناقدان و دگراندیشان را باید به فتوای جناب باب کشت و کتاب‌هایشان را باید سوزاند، البته با شعار حقوق بشر!

راستی اسم حقوق بشر آمد، چرا جنابان ثابتان و رضائی و بیت‌العدل در برابر نقض حقوق بشر و کشتار فلسطینیان در سرزمین‌های اشغالی در روز نکبت و افتتاح غیرقانونی سفارت امریکا در قدس، ساکت‌اند و به یاد حقوق بشر نمی‌افتند و بیانیه‌ای صادر نمی‌فرمایند؟! بهتر نبود این دو جناب به همراهی رهبری بیت‌العدل به جنایت اخیر در غزه اعتراض می‌کردند (که تنها حدود ۱۰۰ نفر کودک و جوان و پیر و میانسال در این درگیری‌ها کشته شدند) و بیانیه‌ای می‌دادند و اسرائیل را به خاطر این جنایات محکوم می‌کردند، نه اینکه به مناسبت

بعد از خبرگزاری هوانا، جناب آقای ثابتان (سخنگوی بیت‌العدل) و جناب آقای رضائی (از مدیران سابق بهائیان ایران) هم به بحث نمایشگاه بین‌المللی کتاب، ورود کردند و وجود غرفه بهائی‌پژوهی در میان دوهزار غرفه‌ی ناشران کتاب را خلاف حقوق بشر و حتی قانون اساسی شمردند! واقعاً جای تعجب دارد جامعه‌ای که شعارش را صلح جهانی و وحدت عالم انسانی و ترک تعصبات و ... قرار داده از وجود چند کتاب نقد آموزه‌هایش این چنین برآشوبد و فریاد «وا حقوق بشر!» سر دهد. یعنی این مقدار سماحت و سعه‌ی صدر در جنابان ثابتان و رضائی و دوستانشان وجود ندارد که به چند نقد که در کتاب‌های این مؤسسه است، اگرچه به‌فرض ناوارد باشند، گوش دهند و به‌جای زدن انگ ستیز، پاسخ معقول و علمی دهند؟!

این طور که پیداست اصولاً آقایان با کتاب و نقد سر ستیز دارند. اینجاست که به یاد فتوای کتاب سوزی جناب سید باب می‌افتیم که دستور سوزاندن هر کتاب به‌جز بیان و کتاب‌های مربوط به آیین باب



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئ‌شناسی

حقیقت؟ بد نیست به پاس فتوای جناب باب در محو کتب غیربایبان، آقای ثابتان و آقای رضائی پیشنهاد فرمایند سال بعد جشن کتاب‌سوزی در نمایشگاه کتاب برگزار شود و ناقدان هم کنار کتاب‌هاشان اعدام شوند!

آری، بگذریم. به هر حال، خداوند متعال را شکرگزاریم که امروز نام این پایگاه مستقل و مردم‌نهاد به‌عنوان یک مرکز علمی گفتمان‌محور برای پژوهشگران داخل و خارج کشور، نامی آشناست و علی‌رغم برخی از بداندیشان مغرض و جهت‌دار مثل خبرگزاری هرانسا که با

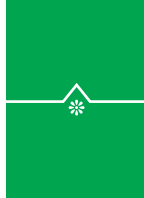
سیاه‌نمایی غائبانه حتی حاضر نشد جوابیه‌ی ما را در سایتش درج کند، همه از این حضور خرسند بودند و ما خرسندتر! امید ما این است که خداوند متعال هم از کارهای ما خرسند و خوشنود باشد. از همه‌ی آنان که جوانان پایگاه را در این اقدام فرهنگی تشویق کردند و مهر ورزیدند صمیمانه سپاسگزاریم.

انتخابات صوری و نمایشی و از پیش معلوم بیت‌العدل در اسرائیل، به جشن و پایکوبی مشغول شوند. ای کاش مدیران بهائئ‌ی به‌جای اعتراض به عرضه‌ی دانش در نمایشگاه کتاب، حداقل مانند تعدادی از بهائئیان به نمایشگاه مراجعه می‌کردند و به‌جای گرفتن عکس پنهانی از کتاب‌ها با ما از

نزدیک مذاکره می‌کردند و می‌فهمیدند که موسسه‌ی ما وابسته به هیچ نهاد و موسسه‌ی دولتی نبوده و به‌عنوان ناشری از بخش خصوصی با رعایت ضوابط وزارت فرهنگ و ارشاد توانسته است در نمایشگاه شرکت کند. ای کاش این مدیران از نزدیک

محتوای کتاب‌ها را می‌دیدند و فرق بین پژوهش و ستیزه را می‌فهمیدند. سؤال می‌کنیم آیا تبلیغ تهاجمی و پنهانی و دزدانه‌ی بهائئیت برای مسلمانان و ستیز با معتقدات اسلامی آن‌ها، انسان‌دوستانه و مطابق با حقوق بشر است یا عرضه‌ی عمومی چند کتاب برای مراجعه‌کنندگان عاقل و متحری





## همراهی بهائیان با دشمنان ایران: مرگ مک کین و عکس کاویان صادق زاده با او

خبر مرگ سناتور جان مک کین در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۹۷، سر فصل خبر بسیاری از نشریات مهم دنیا بود. عده‌ای همچون کاویان صادق زاده میلانی، مبلغ فعال بهائی، با اظهار تأسف از مرگش، او را جمهوری خواه اخلاق مدار و انسانی وطن دوست معرفی کردند. این در حالی است که عموم کسانی که وی را می شناسند، او را بی رحم، جنگ طلب، دلال اسلحه و تندروترین سناتور ضد ایرانی، خواندند. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ آمریکا، زمانی که در مقابل دوربین تلویزیون از سناتور مک کین، کاندیدای ریاست جمهوری و رقیب باراک اوباما پرسیدند در صورت پیروزی در انتخابات با ایران چه می کنی؟ یک باره با لبخندی به پهنای صورتش زیر آواز زد که:







فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

”بوم، بوم، بوم“ یعنی: جنگ و بمباران ایران! گرچه مرگ سناتور آمریکائی واقعه‌ی مهمی در مطالعات بهائی‌شناسی نیست، ولی مطلب حائز اهمیت اظهار علاقه‌ی جناب کاویان صادق‌زاده، مبلغ فعال بهائی و رابط ویژه‌ی بیت‌العدل است که بدون رعایت حکمت،

ذوق‌زده شده و عکس یادگاری خودش را با مک کین در صفحه‌ی فیس بوک قرار داده و در مرگ او شیون کرده است. این کار او یادآور آن است که ستیزه‌جویان سلفی - وهابی نیز در سفر محرمانه‌ی مک کین به سوریه، با او عکس یادگاری گرفته

و منتشر کردند. از آنجاکه کاویان میلانی چهره‌ی شناخته‌شده‌ای از بهائیان و از نزدیکان بیت‌العدل و مبلغان فعال است، اقدام او می‌تواند قرینه‌ای بر وابستگی و هماهنگی تشکیلات رهبری و فعال بهائی با دشمنان قسم‌خورده‌ی ایران باشد. اقدام جناب میلانی

خط بطلانی بر این عبارت منافقانه و فریب‌کارانه‌ی شو‌قی افندی، آخرین رهبر بهائی است که گفت: ”نگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند، بلکه برآستی بدانند و یقین نمایند که از همه بیشتر و از همه مخلص‌تر و از همه ثابت‌ترند!“



## گزارش نمایشگاه ارومیه

سیصد و پنجاهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب استانی در تاریخ ۲۰ تا ۲۵ شهریور سال ۱۳۹۷ در ارومیه برگزار شد. انتشارات گوی با نشریات خود همراه با کسب نمایندگی انتشارات منیر در این نمایشگاه حضور پیدا کرد. این اولین تجربه نمایشگاهی انتشارات گوی در ارومیه بود.

از نکات بارز این نمایشگاه می‌توان به حضور انتشاراتی‌ها و بازدیدکنندگان اهل تسنن اشاره کرد. بازدیدکنندگان طیف وسیعی از پیر و جوان، کارمند و بازنشسته و مغازه‌دار، طلبه و روحانی، استاد و دانشجو و حتی مسئولان رده بالای سازمان ارشاد را تشکیل می‌دادند. افراد مختلف دیدگاه‌های گوناگونی درباره‌ی بهائیان داشتند. بعضی معتقد بودند که لازم



## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائائی شناسی

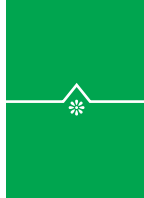
این میان البته بعضی به جای کار نگارشی، روش‌های دیگر در ارائه‌ی مطالب را مفید می‌دانستند و سلیقه‌ی آنان با کارهای هنری بیشتر موافق بود.

امیدواریم بتوانسته باشیم قدمی در راه ارائه‌ی کارهای علمی مؤسسه‌ی بهائئی پژوهی و رساندن مطالب مورد نظر افراد علاقه‌مند برداشته باشیم.

است با شدت عمل بیشتری با بهائیان برخورد شود و بعضی دیگر به فکر حقوق پایمال شده‌ی بهائیان بودند.

برخی که قبلاً فصلنامه را دیده بودند، از کار وزین و دقیق علمی صورت گرفته تعریف و تمجید کردند. بسیاری هم به دنبال آگاهی بیشتر در مورد آیین بهائئی و بهائیان بودند. در





## همراهی بهائیان با دشمنان ایران راندولف دابز

در برنامه‌ی میهمانی شام و سخنرانی مایک پمپئو وزیر ایران‌ستیز امور خارجه‌ی امریکا با گروه‌های مخالف دولت ایران و ضدانقلاب ایرانی، در ۲۲ جولای ۲۰۱۸، مطابق با ۳۱ تیر ۱۳۹۷ در کالیفرنیا، در محل کتابخانه‌ی رونالد ریگان تعدادی از بهائیان ایرانی و امریکائی نیز حضور داشتند. راندولف دابز (Randolph Dobbs) یکی از بهائیان بانفوذ امریکایی است که در این میهمانی حاضر بود. او در اواسط دهه‌ی ۹۰ میلادی برای محفل روحانی بهائیان لوس‌آنجلس انتخاب و به‌عنوان منشی تمام‌وقت در آنجا مشغول شد. ایشان مدیر مذهبی در دفتر زندگی مذهبی است، در جامعه‌ی مذهبی بسیار فعال است، برای توسعه بهائیت تلاش





فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی



عمومی مردم ایران خواهد داشت. پس از سخنرانی پمپئو، در سر شام من هم بر سر میز او نشستم و از او درباره بهائیان در یمن پرسیدم، او گفت که وزارت امور خارجه امریکا به دنبال برگزاری جلساتی در این زمینه است و بهائیان حتماً بخشی از این اقدام خواهند بود!

می‌کند و نفوذ زیادی دارد. مطلب زیر نوشته‌ی او درباره‌ی میهمانی مذکور است. راندولف دابز: پمپئو در سخنان خود اعلام کرد وزارت امور خارجه امریکا برنامه‌های فارسی زبان منظم و گسترده‌ای با استفاده از تمام رسانه‌های اجتماعی و دیجیتال و رادیو و تلویزیون برای تأثیرگذاری بر افکار

## ● توضیح و تحلیل:

این مطلب و صدها مطلب مشابه آن گویای آن است که **شعار عدم** دخالت در سیاست و اطاعت بهائیان از حکومت فریبی بیش نیست و بهائیان هر زمان و هر کجا که بتوانند، از هیچ اقدامی برای مخالفت و ضدیت با حکومتی که موافق خواسته و تمایل آن‌ها حرکت نکند، کوتاهی نخواهند کرد.

گزارش راندولف دابز از حضور آنان در نشست مذکور و صحبتش با پمپئو برای فشار بر دولت یمن، به سبب مخالفت دولت یمن با فعالیت تبلیغی بهائیان ایرانی در آن کشور و تلاش آن‌ها برای بهائی کردن کودکان و فرزندان یمنی است، این در حالی است که فقط در سال ۲۰۱۸ یک میلیون و هشتصد هزار کودک یمنی از سوء تغذیه شدید رنج برده‌اند که از این میان، چهارصد هزار کودک در آستانه‌ی مرگ قرار دارند و بهائیان کمترین اعتراضی به این

وضع در یمن نداشته‌اند.

بسیار جای تأسف و اندوه است که بهائیان، علی‌رغم شعارهای فریبنده و **دروغین** همچون وحدت عالم انسانی و تلاش برای صلح جهانی، در گفت‌وگو با وزیر امور خارجه‌ی امریکا، به‌جای درخواست از وی در جهت تلاش برای قطع حملات نظامی و تأمین کمک‌های انسان‌دوستانه به میلیون‌ها کودک و تبعه‌ی یمنی، که در وضعیت بحرانی به‌سر می‌برند، فقط خواستار فشار بیشتر امریکا بر یمن، برای کسب اجازه‌ی فعالیت تبلیغی و بهائی‌سازی کودکان مسلمان آن کشور، توسط مبلغان مهاجر بهائی هستند. عملکرد جامعه‌ی بین‌المللی بهائی در دوران پس از پیروزی انقلاب ایران و قرار گرفتن در کنار و در جبهه‌ی معاندان و زیر چتر حمایتی دول متخاصم با ایران، به‌روشنی یادآور نقش و جایگاه و موضع‌گیری آن‌ها در اوان پیدایش گروه بابی - بهائی در دوران قاجار است.



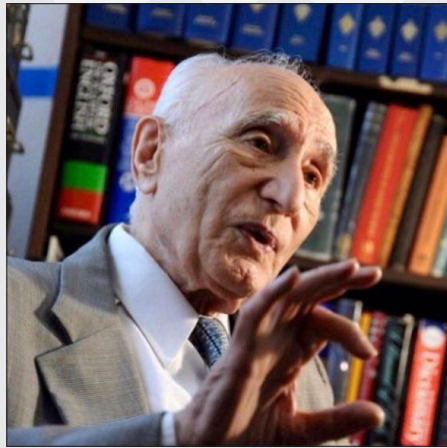
## معمای یار شاطر

در نیمه‌شهریورماه خبر درگذشت احسان یارشاطر تیتربعضی از رسانه‌های داخلی و خارجی شد. مردی که نامش با شناساندن فرهنگ ایران به غرب و شناساندن فرهنگ غرب به ایرانی‌گره خورده است: از بنگاه ترجمه و نشر کتاب برای ترجمه‌ی آثار ادبی غربیان تا دانشنامه‌ی ایران و اسلام و تا ترجمه‌ی آثار کلاسیک فارسی به زبان‌های دیگر و آخرین و بزرگ‌ترین اثرش به نام **دائرةالمعارف** ایرانیکا. مردی که به توصیه و تأثیرپذیری از یکی از دوستان پدرش که زن‌ستیز بود سال‌ها زن نگرفت و وقتی هم که زن گرفت زیر بار بچه‌دار شدن نرفت، زیرا ایرانیکا را بچه‌ی خود می‌دانست (۱). او در مورد خاستگاه فکری خانواده‌اش در مصاحبه‌ها صحبتی نکرد جز اینکه گفت مادرش صدای خوشی داشت (۲). او

را تقبیح کردند چون براساس اسناد اسماعیل  
رائین در جلد دوم فراماسونری در ایران جزو لژ  
مهر فراماسونری بود (۳) و مثل آتاتورک معتقد  
به حذف خط عربی و قرآنی بود و می گفت باید  
خط فارسی را به لاتین نوشت (۴) و معتقد بود  
هرجا واژه‌ی معشوق در شعر فارسی هست  
منظور معشوق مرد بوده است (۵) و انصاف را در  
ایرانیکا رعایت نکرده درمورد امامان شیعی تنها  
سه ستون اما درمورد رهبر بهائیان بیست و پنج  
صفحه مطلب آورده است که در این موضوع

مردی بود که در سن نودسالگی هم روزی هشت  
ساعت کار می کرد و بسیاری از نویسندگان و  
مترجمان و ویراستاران را با افکار و تخصص های  
متفاوت به کار می گرفت.

جالب است که قضاوت های متفاوتی در مورد  
او شد، از مدح و تمجید و ستایش تا رد و تقبیح  
و نکوهش. او را ستودند چون از چهره های  
مطرح فرهنگی بود که مؤسسات تأثیر گذاری را  
بنیان نهاد و آثار بسیاری را پدید آورد و خود  
را وقف معرفی ایران به غربی ها نمود و ... او





سخن بسیار است.

معمای یارشاطر با موضوع بهائیت پیچیده‌تر می‌شود، زیرا بهائیان او را منتسب به خود نموده و از او تجلیل کرده و مرگ او را ضایعه فرهنگی خواندند و تسلیت‌ها گفتند، اما مشهور است که او به‌خاطر مسافرت به آمریکا و اینکه در وقتی که شوقی مسافرت به آمریکا را ممنوع کرده بود به دستور او عمل نکرد و به آمریکا رفت، طرد شد (۶). این مطلب به‌نظر صحیح می‌آید زیرا به‌تصریح احمد اشرف سرویراستار ایرانی‌ها، هرگز ارتباطی با تشکیلات بهائی نداشت (۷) و نامش در ویکی‌پدیا جزو کسانی چون دنیس مکاوئن و فوئث هیرست و آلدن پنز جزو بهائیان بازگشته آمده است (۸). اگر یارشاطر بهائی بود چرا تشکیلات بهائی (بیت‌العدل) و جامعه‌ی بهائیان آمریکا پیام رسمی ندادند و برایش مجلس یادبود نگرفتند و اگر مطرود بود و غیر بهائی، چطور در بسیاری از تجمعات بهائی مثل کنفرانس شیکاگو دیده شد؟ مگر ارتباط با مطرودین

خط قرمز آن‌ها نیست؟ شاید هم بیت‌العدل قوانین بهائی را عوض نموده و دیگر ارتباط با مطرودین خط قرمز نیست و یا بهائیان هم دیگر به آموزه‌ی غیر انسانی «طرد» اعتقادی ندارند!؟

این معمایی است که با درگذشت یارشاطر پیچیده‌تر شد.

**پاورقی‌ها:** .....

(۱) مصاحبه یارشاطر با رادیو آمریکا، یوتیوب

<https://youtu.be/VWCx0TrOncM>

(۲) همان.

(۳) فراماسونری در ایران، ج ۲، فهرست لژ مهر.

(۴) مصاحبه با BBC، یوتیوب. <http://youtu.be/FKbB1GtMrQY>

(۵) همان.

(۶) <http://bahatism.blogspot.com>

(۷) <https://iranian.com/News/2007/April/Images/ReplyToAP.pdf>

(۸) [https://en.m.wikipedia.org/wiki/List\\_of\\_former\\_Bahá%27%C3%Ads](https://en.m.wikipedia.org/wiki/List_of_former_Bahá%27%C3%Ads)

گفت‌وگو با اولیور شاربروت

# مشکلات منتقدان در بازنگری قرائت رسمی تاریخ بهائی

## مقدمه

پرفسور اولیور شاربروت<sup>۱</sup>

آلمانی الاصل و استاد مطالعات

اسلامی در دانشکده‌ی ادیان و مذاهب دانشگاه بیرمنگام انگلیس است. وی حدود ۱۲ سال پیش با یک بانوی فلسطینی الاصل ساکن لندن ازدواج نموده و مسلمان می‌شود. در زمانی که دوران تحصیلی دکترای تخصصی‌اش در کالج مطالعات شرقی و آفریقایی - سوواس<sup>۲</sup> - را می‌گذرانده، موضوع «مقایسه‌ی محمد عبده، اسلام‌گرای مصری با عباس عبدالبهاء رهبر دوم بهائیت در ارتباط با رفورم اسلامی» را به‌عنوان رساله دکتری‌اش انتخاب می‌کند. این رساله بعد از پذیرش، در سال ۲۰۰۸ تحت عنوان: اسلام و آیین بهائی: مقایسه‌ی محمد عبده و عباس عبدالبهاء<sup>۳</sup> توسط انتشارات روتلیج<sup>۴</sup> به چاپ می‌رسد. اگرچه در تهیه‌ی مطالب این رساله، بهائیان کمک زیادی به شاربروت کردند، ولی بعد از چاپ مورد استقبال بهائیان قرار نگرفت و بر آن نقدهایی نوشته شد. علاوه بر آن بعضی نویسندگان غربی آشنا با بهائیت به نقد و بررسی آن پرداخته‌اند. دنیس مک‌اوتن از جمله‌ی این اساتید است که نقد وی بر آن کتاب در سایت بهائی پژوهی منتشر گردید. شاربروت اولین مرکز مطالعات ادیان در ایرلند<sup>۵</sup> را در دانشگاه کورک ایجاد نموده و مدیر مؤسس مرکز تحقیقات اسلامی دانشگاه چستر انگلیس بوده است.<sup>۶</sup> ایشان همچنین عضو انجمن بریتانیایی مطالعات اسلامی<sup>۷</sup> و نویسنده‌ی دو کتاب زیر است:

Muslims in Ireland: past and present

Yearbook of Muslims in Europe, Volume 7

وی مقاله‌ای درباره‌ی رساله‌ی مدنی‌ی عبدالبهاء نیز نگاشته است.



## را مطالعه کرده‌اید؟

خیر به سایت مراجعه‌ای نداشته‌ام اما مراجعه خواهم کرد و مطالعه می‌کنم. بله مک‌اوتن آدم انتقادگری است و حدود ده سال قبل هم نقدی بر کتاب من نوشت. شاید این همان مقاله یا مقاله‌ی دیگری باشد. او یکی از کارشناسان و متخصصان در بهائیت است. «بله همین طور است. سال ۲۰۱۴ هم مقاله‌ای انتقادی نگاشته است. در این وبگاه همچنین مقالاتی از دانشمندان و اساتید غربی منتقد بهائیت نظیر دکتر جان کول، استندسون و... درج شده است. بهائئ پژوهی از سال قبل یک فصلنامه‌ی علمی و آکادمیک تحت عنوان «بهائئشناسی» منتشر نموده که تاکنون ۵ شماره‌ی آن منتشر شده است که تقدیم شما می‌گردد. خلاصه‌ی مقالات به زبان انگلیسی هم در انتهای فصلنامه قرار دارد. این پنج شماره را ملاحظه نمایید. عکس روی جلد شماره‌ی یک مربوط به آقای فرانچسکو فیچیکیا منتقد آلمانی بهائیت و عکس روی جلد نشریه شماره‌ی چهار مربوط به آقای دکتر جان کول تاریخ‌شناس و محقق معروف آمریکایی است. آن عکس دیگر هم مربوط به دکتر رسول جعفریان است. عکس آخرین شماره یعنی شماره پنج نیز به دکتر مجید تفرشی اختصاص دارد. بله این افراد را می‌شناسم. ممنون از هدیه‌ی شما. من تا اندازه‌ای فارسی می‌دانم و سعی می‌کنم آن‌ها را مطالعه کنم. «مبنای این وبگاه و این فصلنامه براساس تحقیقات علمی و تاریخی بارویکرد دانشگاهی،

به‌منظور آشنایی بیشتر، در جریان سفر دکتر شاربوت به ایران مصاحبه‌ای با ایشان به‌عمل آمد که ترجمه‌ی فارسی آن از نظر خوانندگان فهیم بهائئشناسی می‌گذرد.

«خیلی خوش آمدید. از اینکه دعوت ما را پذیرفتید متشکریم. حال خانواده شما چطور است؟ چند فرزند دارید؟

من هم از دعوت شما متشکرم. امیدوارم گفت‌وگوی خوبی داشته باشیم. دو فرزند دارم، به نام‌های هادی ۱۱ ساله و لیلیا ۹ ساله.

«آیا به مدارس اسلامی در انگلیس می‌روند؟ خیر. آن‌ها به مدارس دولتی می‌روند. واقعیت این است که کیفیت آموزشی مدارس اسلامی خوب نیست و بعضی مسائل سیاسی و قومیتی بر آن‌ها حاکم است. البته در بیرمنگام یک جامعه‌ی اسلامی قوی و فعال وجود دارد.

«در ابتدا چنانچه درباره‌ی مؤسسه‌ی بهائئ پژوهی سؤال دارید، در خدمت شما هستیم»

ممکن است در مورد این مرکز تحقیقات بهائیت توضیحاتی بدهید؟

«فعالیت این مرکز بر محور یک وبگاه اینترنتی به نام «بهائئ پژوهی» استوار است. این وبگاه حدود ۱۲ سال قبل فعالیتش را شروع کرده و در این مدت حدود یک میلیون بازدیدکننده داشته است. بیشترین فعالیت و مراجعه مربوط به زبان فارسی است و در عین حال صفحه‌ی انگلیسی و عربی آن هم فعال است. اخیراً در وبگاه، مقاله‌ای از آقای دنیس مک‌اوتن در نقد و بررسی کتاب شما منتشر شده است. آیا آن

فعالیت مرکز بهائئ پژوهی بر محور یک وبگاه اینترنتی به نام «بهائئ پژوهی» استوار است. این وبگاه حدود ۱۲ سال قبل فعالیتش را شروع کرده و در این مدت حدود یک میلیون بازدیدکننده داشته است



**بدون درگیر شدن با مسائل حقوق بشری و ایدئولوژیک است. ما معتقدیم مسائل جنجال برانگیز حقوق بشری و تکیه بر تعصبات**

**فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی**

دوست ندارد آنچه من نتیجه‌گیری علمی کرده‌ام خلاف عقیده‌ی او باشد و تلاش می‌کند دیگران آن را مطالعه نکنند

**عقیدتی نباید مانع تحقیقات علمی درباره‌ی بهائیت شود. این تعصبات و پیش‌داوری‌ها، مانع روشن شدن چهره‌ی واقعی بهائیت شده است.**

بله درست است. مشکل در این بوده و هست که بسیاری تحقیقات در مورد بهائیت به‌ویژه به زبان انگلیسی را خود بهائی‌ها نوشته‌اند. منتقدان بهائیت دارند یک حرکت نوسازی و بازنگری قرائت رسمی از تاریخ بهائیت<sup>۸</sup> را انجام می‌دهند و این حرکت با چالش جدی بهائیان روبرو شده است. افرادی همچون جان کول و مکاوئن با چالش قرائت رسمی بهائیان از تاریخ خودشان روبرو شدند و با آن مقابله کردند. این شخصیت‌ها به عمق واقعیت‌های تاریخی بهائیت، خارج از قرائت رسمی بهائیت، ورود پیدا کردند و متأسفانه با چالش ازسوی بهائیت روبرو شدند. برای مثال نگاه کنید به نقد دنیس مکاوئن از کتاب من که

با نگاه مثبت به آن نگاه کرده و شخصی بهائی به نام مینا یزدانی انتقادی خیلی خیلی تند و منفی علیه این کتاب نوشته و انگار که هیچ جنبه‌ی مثبتی در کتاب ندیده است. این خیلی واضح است.

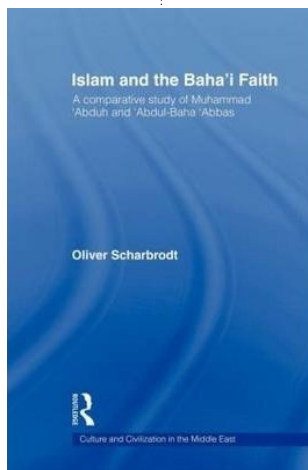
من وقتی آن را به همکاران دانشگاهی‌ام نشان دادند گفتند این یک مقابله‌ی عقیدتی است. به‌رحال او یک بهائی است و

**«علاوه بر این کتاب، آیا شما کتاب و آثار دیگری درباره‌ی بهائیت نگاشته‌اید؟»**

البته من بیش از این‌ها تحقیق کرده‌ام، اما اگر شما بخواهید برای بالا بردن اعتبار علمی تان در اروپا یک کار آکادمیک و علمی انجام دهید، خیلی مناسب و مفید نیست که در مورد بهائیت تحقیق کنید. چون بهائیت به‌عنوان یک موضوع قابل اهمیت، در محافل دانشگاهی اروپا، مورد توجه نیست. در واقع من علاقه‌مند به تحقیق درباره‌ی آراء و افکار «محمد عبده» شده بودم و ارتباط وی با عباس‌افندی بعداً به تحقیق من اضافه شد که توضیح آن را در کتابم داده‌ام.

در حال اگر شما قصد داشته باشید در حوزه‌ی مطالعات شرق‌شناسی یا اسلام‌شناسی کار کنید، کار روی بهائیت چندان جذاب و کاربردی نیست، چون در مجامع علمی به‌عنوان یک موضوع قابل توجه مطرح نیست. اگر بخواهم کتاب جدیدی بنویسم، ده‌ها موضوع جالب‌توجه دیگر وجود دارد. مشکل اینجاست که بهائیان هر کار تحقیقی را که در جهت عقایدشان نیست و قرائت رسمی از آیین شان را زیر سؤال می‌برد، رد می‌کنند.

**«ما فکر می‌کنیم بهائیان برای بهائی نمودن غیر بهائی‌ها (پروسیستالیزاسیون) برمسأله‌ی**



مشکل در این بوده و هست که بسیاری تحقیقات در مورد بهائیت به‌ویژه به زبان انگلیسی را خود بهائی‌ها نوشته‌اند. منتقدان بهائیت دارند یک حرکت نوسازی و بازنگری قرائت رسمی از تاریخ بهائیت را انجام می‌دهند و این حرکت با چالش جدی بهائیان روبرو شده است

و مذاکراتی داشته‌اند. آن موضوع برای من جالب توجه بود که چگونه محمد عبده با عباس عبدالبهاء ارتباط داشته است. این ارتباط برای من یک مقدار غیرمعمول به نظر می‌رسید، چون عبده یک اصلاح‌گر و تجدیدنظرطلب مسلمان محسوب می‌شد.

### «آن دوست بهائی شما چه شخصی بود؟»

شخصی بهائی بود به نام نجاتی الکان که درحال تحقیق درباره‌ی ارتباط میان اصلاح‌طلبان عثمانی با بهائیت بود.

«مطالعات ما نشان می‌دهد که میرزا حسین علی بهاء و عبدالبهاء در دورانی که در استانبول و سپس عکا بودند از اینکه خود را بابی یا بهائی معرفی کنند، استنکاف می‌نمودند و تا آخرین روزهای عمرشان واقعیت عقاید مذهبی خودشان را آشکار نکرده بودند. به طوری که بسیاری از مردم آن‌ها را یک مسلمان می‌دانستند.»

بله درست است. آنچه شما گفتید یک واقعیت است. من در کتابم به آن اشاره کرده‌ام که چگونه در ملاءعام خود را نشان می‌دادند. آن‌ها تقیه می‌کردند. مثلاً عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ با یک ناشر بهائی مصری به نام کردی مکاتبه کرد و به وی متذکر شد زمانی که با افراد فرهیخته روبه‌رو می‌شوی، لازم است تقیه کنی.

خود بهاء‌الله آدم گوشه‌گیری بود و با دنیای خارج از خودش ارتباط زیادی نداشت. اما عباس‌افندی ارتباطات قوی داشت و فرد فعالی بود. از طرف دیگر وقتی به نوشته‌های عبده و یکی از تابعینش به نام رشید رضا مراجعه می‌کنیم،

### تبلیغ و تبلیغات خیلی اصرار دارند.

درست است. بهائیت یک مذهب جدید است. آن‌ها می‌خواهند طرفداران خود را حفظ کرده و پیروان بهائیت

را افزایش دهند. این معمول است و کار عجیبی نیست.

«در بعضی کشورهای اروپایی شاهد بوده‌ایم که مردم اصولاً به تبلیغات مذهبی علاقه‌ای ندارند و از اینکه کسی بخواهد با زور تبلیغات آن‌ها را جذب کند یا دین آن‌ها را تغییر دهد، متنفر هستند.»

مشاهدات شما کاملاً صحیح است. البته این یک مفهوم کلی است که هرگونه تلاش برای تبلیغ دین توسط دیگران خیلی مورد استقبال اروپاییان قرار نمی‌گیرد. البته یک واقعیت پیچیده وجود دارد که بسیاری از مردم اروپا سکولار شده‌اند ولی هر گروهی به دنبال یک حقیقت معنوی گم‌شده است و به همین دلیل بعضی‌ها بودایی یا مسلمان یا بهائی یا پیرو مکاتب یوگایی شده و یا به صوفیگری تمایل پیدا کرده‌اند.

### «جناب پرفسور عقیده و یا مذهب شما چیست؟»

من از حدود ۱۲ سال قبل مسلمان هستم.

### «انگیزه‌ی شما برای انتخاب موضوع مرتبط با بهائیت چه بود؟»

من در دوران فوق‌لیسانس چند دوست بهائی داشتم. زمانی که در کالج سواس دوره‌ی فوق‌لیسانس را طی می‌کردم، کلاسی درباره‌ی محمد عبده داشتیم و همه‌ی افراد در کلاس درباره‌ی شخصیت وی صحبت می‌کردند. یک نفر بهائی گفت او دوست عباس عبدالبهاء بوده

مشکل اینجاست که بهائیان هر کار تحقیقی را که در جهت عقایدشان نیست و قرانت رسمی از آیین‌شان را زیر سؤال می‌برد، رد می‌کنند



من در کتابم به آن اشاره کرده‌ام که چگونه در ملل عام خود را نشان می‌دادند. آن‌ها تقیه می‌کردند. مثلاً عبدالیهادر سال ۱۹۲۱ با یک ناشر بهائی مصری به نام کردی مکاتبه کرد و به وی متذکر شد زمانی که با افراد فرهیخته روبه‌رو می‌شوی، لازم است تقیه کنی.



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیت‌شناسی

بهائیت است و موضوع دین جدید در میان است.

قضیه مقداری پیچیده است. در برخی موارد، مسلمانان اصلاح‌طلب و فرهیختگانی که با بهائیت‌ها در تماس بودند، کاملاً از کنه واقعیت بهائیت بی‌خبر بودند، چون واقعیت ادعاهای آنان روشن و مشخص نبود.

بهائیت‌ها در مباحثات خودشان مطالب متفرقه و ناواضحی مطرح می‌کردند و نوعاً به موضوع دین جدید نمی‌پرداختند. در اینکه آن‌ها به‌طور آشکار از بهائیت سخن نمی‌راندند، کاملاً حق با شماست.

«آیا به‌نظر شما، حرکات عبدالبهاء یک نوع نفاق و دورویی نیست؟ تقیه زمانی مطرح می‌شود که جان شما در خطر باشد. زمانی که فردی چون او در مباحثه‌ی مسالمت‌آمیز با عبده شرکت می‌کند، به‌راحتی می‌تواند خود را بهائیت معرفی کند و لزومی ندارد خود را در قالب یک شیعه‌ی اصلاح‌طلب قلمداد نماید.

درست است، اما نزدیک شدن به این موضوع و نتیجه گرفتن آن سخت است. علاقه و زمینه‌ی کار من، آکادمیک است. من می‌خواستم رابطه‌ی میان آن دونفر را کشف کنم. زیرا آن رابطه برای من عجیب بود.

«شما چگونه به رابطه‌ی میان عبدالبهاء و محمد عبده پی بردید؟»

سؤال خوبی مطرح کردید. قطعاً آن دو نفر یک ملاقات حضوری در بیروت داشتند و بعد از آن روابطی به‌شکل تبادل نامه صورت گرفته است. من در ادامه‌ی کار پژوهشی‌ام در مورد این نامه‌ها به حیفا (بیت العدل) نامه نوشته و تقاضای کمک برای دسترسی به این نامه‌ها را نمودم؛ ولی جوابی

متوجه می‌شویم که آن‌ها به ماورای افکار و عقاید این دونفر پی برده بودند. رشید رضا به عبده یادآور شده بود که بهاء‌الله ادعای پیامبری هم کرده و

دین جدیدی آورده است. نوشته‌های بعدی عبده نشان می‌دهد او به‌خوبی از ماهیت بهائیت آگاه بوده است.

در اوائل دهه ۱۸۹۰ میلادی مقاله‌ای در روزنامه الاهرام تحت عنوان «القضية البابية» به چاپ رسید که در کتابم به آن اشاره کرده‌ام. من به‌احتمال زیاد



فکر می‌کنم آن مقاله، نوشته‌ی عبده است؛ اگرچه کاملاً مطمئن نیستم. اگر مقاله را بخوانید، متوجه اطلاع کامل نویسنده از بهائیت و انشعابات ازلی‌ها و بابی‌ها و انشعابات و عقایدشان می‌شوید.

همان‌گونه که گفتم، نجاتی ارکان در مورد اصلاح‌طلبان عثمانی و دیدگاه‌هایشان تحقیق کرده است. وقتی با بهائیان صحبت می‌کردند سخنانی دربارهٔ اصلاح و تقریب بین مذاهب و طریقت و ... می‌شنیدند ولی من فکر می‌کنم مردم می‌دانستند که یک چیزهایی پشت قضیه





فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

اسلامی بوده‌اند. من فکر می‌کنم در آن زمان و ملاقات، عباس صحبتی از مهدویت و امثال آن با محمد عبده نکرده باشد که با مخالفت احتمالی وی روبه‌رو شده باشد. به‌هر حال عبده یک عالم سنی بوده است.

بله درست است. در مفهوم کلی در این باره صحبت نکرده‌اند. کاملاً موافق نظر شما هستم. احتمالاً شاید یک استراتژی از سوی عبدالبهاء بوده که مواظب بوده دارد با یک اصلاح‌طلب تندروی مسلمان صحبت می‌کند. اما در آن زمان مردم اطلاع داشتند که ادعاهایی از سوی باب شده است و فردی مانند عبده که اهل مطالعه‌ی تاریخ بوده، قطعاً بی‌اطلاع نبوده است. در هر حال از کنه سخنان این دو نفر (در ملاقات حضوری) خبر نداریم.

«به‌نظر می‌رسد هیچ مورخ و فرد دانشگاهی، عبدالبهاء را به‌عنوان یک رفورمیست شیعه نمی‌شناسد. چون وی جملات و بیانات قابل توجهی در مورد رفورم و اصلاحات ندارد. فقط در جریان سفرهایش به اروپا و آمریکا سخنانی به‌ظاهر زیبا گفته است.

بله. اما روابط عمومی او خوب بوده است. به‌نظرم او دارای یک شخصیت جذاب بوده است. این را کسانی که با او ملاقات کرده‌اند و خود عبده اعتراف کرده‌اند. او در هنر خوب معرفی کردن خودش استاد بوده است. منظور من از آن تحقیق این بود که در آن زمان بهاء‌الله و عبدالبهاء به‌ناچار درگیر مباحث اصلاح‌طلبی اسلامی آن دوره بوده‌اند و در نوشته‌هایشان در مورد شورا و تمدن و امثال این‌ها صحبت کرده‌اند.

نگرفتم. البته من آن کتاب را سالیان قبل نگاشته‌ام، ولی در خاطر ام است که در مدرکی نشان داده‌ام که عبدالبهاء درباره‌ی رابطه‌اش با عبده و مکاتبات

با یکدیگر اشاراتی داشته است. من در کتابم به وجود یکی دو نامه اشاره کرده‌ام. عباس در نامه‌اش نسبت به مشکلاتی که عبده با آن روبه‌رو بوده، دلجویی کرده و ادعا کرده که قصد داشته در بیروت به او کمک نماید. اینکه این مسائل درست است یا داستان پردازی، قابل بررسی است.

«عبده در آن زمان در بیروت در حال تبعید بوده است.

بله. همین‌طور است و مشکلاتی داشته و مورد طعنه و مخالفت مردم هم بوده است.

«اما به‌نظر نمی‌رسد که عباس تأثیری روی افکار عبده داشته است. چون عباس یک فرد تحصیل‌کرده‌ی کلاسیک و فرهیخته نبوده است.

من دقیقاً نمی‌دانم. اما به‌هر حال او کسی بوده که با فرهنگ اسلام تربیت و بزرگ شده بود و در شعر و ادبیات دستی داشته است. وی در یک خانواده‌ی اشرافی و درباری بزرگ شده بود. به‌نظرم یک نوع تحصیلات کلاسیک اما غیر سیستماتیک داشته است. اما مثلاً تحصیلات حوزوی نداشته است. شما درست می‌گویید، اما اگر به‌نامه‌ی عبده به عبدالبهاء توجه کنید، متوجه می‌شوید که از او تمجید کرده است. عبدالبهاء یک شخصیت کاریزماتیک داشته است.

«شما در کتابتان در مورد جنبش‌های موعودگرا (مسیانیک<sup>۹</sup>) درباره‌ی بهاء‌الله و عبدالبهاء بیان کرده‌اید که آن‌ها معتقد به ختم مهدویت

مطالعات ما نشان می‌دهد که میرزا حسینعلی بهاء و عبدالبهاء، در دورانی که در استانبول و سپس عکا بودند از اینکه خود را بابی یا بهائی معرفی کنند، استنکاف می‌نمودند و تا آخرین روزهای عمرشان واقعیت عقاید مذهبی خودشان را آشکار نکرده بودند. به‌طوری که بسیاری از مردم آنها را یک مسلمان می‌دانستند

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیتی شناسی

است و شاید تقیه می کرده است. تنها مدرکی که ما داریم، یک نامه از عبده به عبدالبهاء است. در نامه نگاری عربها و زبان عربی معمولاً از مبالغه و مجامله و تعارفات استفاده می شود و این روش در نامه‌ی عبده متجلی است.

« به نظر می رسد در آن زمان بهائیت یک مکتب شناخته شده و مشهور نبود.

بله همین طور است.

« شما هم فرمودید که خود بهاء الله فردی منزوی و کم‌ارتباط بوده است.

صحیح است.

« خود عبدالبهاء هم که درگیر منازعه با برادرش محمدعلی بر سر جانشینی بهاء الله بود و کلاً اختلافات خانوادگی در خاندان بهاء الله پیش آمده بود.

درست است.

« در واقع شوقی، بنیان گذار یک نوع ساماندهی برای بهائیت شد. در دوران بهاء الله و عبدالبهاء در واقع یک فرقه‌ی خانوادگی به وجود آمده بود که همه باهم خویشاوند بودند که بر سر قدرت و رهبری با یکدیگر می جنگیدند و منازعه داشتند.

بله کاملاً همین طور بوده است. ممکن است من اشتباه کنم و شاید با کسی در این مورد مباحثه کنم. واقعاً یک جنگ قدرت<sup>۱۰</sup> در مورد رهبری بهائیت بعد از بهاء الله بود و شاید هم یک مبارزه برای مسیر و جهت گیری آینده‌ی بهائیت بود.

به نظر من محمدعلی به بازگشت به سوی اسلام گرایش داشت. ولی عبدالبهاء به دنبال راه جدید و مستقل از اسلام بود. یعنی اینکه فقط

قطعاً این دونفر در عکا با اصلاح طلبان و تجدیدنظرطلبان عثمانی در تماس بوده و حرف‌های آنان برایشان دارای ایده‌های جذابی بوده و بدشان نمی آمد

این مفاهیم جذاب را در مذهب جدیدشان وارد کنند

« آیا هرگونه سند مکتوبی از عبدالصاحب در مورد این مکتوبات و نوشته‌های رشید رضا و یا محتوای مباحثه‌ها دارید؟

خیر ندارم. به نظر من دستیابی به آن‌ها مشکل است. من معتقدم نامه‌های دیگر محمد عبده در حیفا وجود دارد. آیا شما کسی را می شناسید که امکان دسترسی به آن‌ها را داشته باشد؟

« خیر، در حال حاضر امکانی را سراغ نداریم. نویسندگان بهائیتی تبلیغ می کنند که عبده احترام زیادی برای عبدالبهاء قائل بوده است.

اگر شما به تاریخ مراجعه کنید، متوجه می شوید که در مورد بهائیت صحبت نکرده اند. آن‌ها حتماً تقیه می کردند. آن‌ها درباره‌ی تقریب مذاهب و رفرم و امثال این‌ها صحبت می کنند. تا آنجا که به خاطر دارم عبده گفته است که با عباس افندی ملاقات کردم و او را فردی فرهنگی و تحصیل کرده دیدم و بهائیان را افرادی مدرن و تحصیل کرده و زبان دان می داند.

ما اسنادی داریم که عبده درباره‌ی افرادی که ملاقات داشته از عبارت عرش العظیم یاد کرده که شاید مقصودش عباس افندی بوده است. رشید رضا در بیوگرافی عبده به ارتباط او با بهائیت اشاره داشته و به نظر می رسد، هدفش یک نوع کسب اطلاع از بهائیت بوده است. عبده گفته است که نمی دانسته عباس چه عقیده‌ای داشته

قطعاً آن دو نفر یک ملاقات حضوری در بیروت داشتند و بعد از آن روابطی به شکل تبادل نامه صورت گرفته است. من در ادامه‌ی کار پژوهشی‌ام در مورد این نامه‌ها به حیفا (بیت العدل) نامه نوشته و تقاضای کمک برای دسترسی به این نامه‌ها را نمودم؛ ولی جوابی نگرفتم



**فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی**

« آیا موافقید ما به بازنگری بعضی

مطالب بپردازیم؟

شابروت: اشکالی ندارد ولی بهتر است

قبلاً با من مشورت کنید و یا ممکن

است منابع جدیدی را پیدا کنید.

« این حجم زیاد منابع را بهائی‌ها در اختیار

شما قرار دادند؟

من سعی کردم تا آنجا که می‌توانستم خودم

منابع را جمع‌آوری کنم. البته بعضی بهائی‌ها قبلاً

علاقه‌مند بودند که منابع را در اختیارم بگذارند.



« شما از افرادی مثل میثاقی مقدم و ایرج ایمن

بهره‌برده‌اید و در سال ۲۰۰۳ به مصر رفتید و با

وحید دهدشت آشنا شدید.

او تنها بهائی‌ای بود که با علاقه و جدیت به من

کمک می‌کرد.

« دیگر بهائیان نظیر کامران اقبال و آرمین

اشراقیان چطور؟

بله او کسی بود که در مورد تقیه‌ی باب به زبان

آلمانی مقاله‌ای نوشته است. بدون تعارف اکثر

منابعی که من استفاده کردم با رجوع و استفاده

منزاعه بر سر قدرت نبود، بلکه نحوه‌ی

ارتباط بهائیت و اسلام هم مطرح بود.

برای ادعاهای بهاء‌الله و حتی باب،

ادعاهای مشابهی در تاریخ اسلام داریم.

جنبش‌های زیادی همین ادعاها را داشتند و

این جنبش‌ها محو شدند، اما پیروان آن‌ها اصرار

داشتند که این سخنان در مورد رهبران آن‌ها

مبالغه‌آمیز و گزافه‌گویی و برای فریب مردم است.

مثل شطحیات که نزد صوفی‌ها رواج داشته است.

این جنبش‌های محوشده یک حالت اورتودوکسی

پیدا می‌کنند و فرقه‌ها به وجود می‌آیند. کمالینکه

در بین شیعیان هم بوده است. در ایران رهبر

نعمت‌اللهی‌ها گفت نایب ابن‌العسکری است، یعنی

باب و نماینده‌ی امام زمان است. بهاء‌الله با یک

مشرب صوفیانه حرکت کرد، اما جنبش او توسط

غرب به سوی غربی شدن تغییر جهت داد. اگر

شما به جنبش غلام‌احمد قادیانی نگاه کنید، او

هم چنین ادعاهایی مطرح می‌کرد، اما با هجمه‌ی

کفرآمیز بودن روبه‌رو شد. حرکت غلام‌احمد مثل

فرقه‌ی پنجابی صوفی شد که ابتدا دارای زیارات

و عبادات بود ولی بعداً در ظرف و محتوای مدرن

قرار گرفت. به علت حرکات استعماری، غرب به این

جنبش‌ها اجازه‌ی رشد می‌دهد.

« آیا قصد بازنگری در محتویات کتابتان

ندارید؟

این کتاب مربوط به حدود پانزده سال قبل است

و قصد دارم در موضوعات جدید و مفید پژوهش

نمایم. الآن اگر از محافل دانشگاهی بخواهید مجوز

تحقیق در مورد بهائیت بگیرید، به شما می‌گویند

چرا به موضوعات مهم‌تر توجه نمی‌کنی و چرا

داری وقتت را تلف می‌کنی؟

امر به عدم تقیه کرد و از بهائیان خواست تا در سیاست دخالت نکنند. در حالی که نامه‌ای از عبدالبهاء موجود است که در جریان مشروطیت، خواهان حضور نماینده‌ی بهائیت در مجلس شورا بوده است. تقیه یک موضوع پیچیده است.

«جناب دکتر به نظر می‌رسد یک نوع ناآگاهی در میان غربی‌ها نسبت به محتویات کتب باب و بهاء‌الله وجود دارد. به نظر شما چگونه می‌توانیم در این مورد آگاه‌سازی کنیم.»

بله همین‌طور است. مخصوصاً این عدم اطلاع در مورد کتاب‌های باب بیشتر است. سؤال شما سؤال خوبی است ولی اجرای آن مشکل است. هرچه بگویید، چون از ایران نشأت گرفته، مورد قبول غربی‌ها قرار نمی‌گیرد مگر اینکه حرفتان را در یک روند و حرکت آکادمیک و دانشگاهی مطرح کنید. چه خوب است جوانان علاقه‌مند ایرانی شیعه وارد دانشگاه‌های غربی شوند و تا حد دکترا پیش بروند و از جایگاه علمی‌شان به آگاه‌سازی در مورد مسأله بهائیت بپردازند.

«بهائیان زیادی شامل متبریان، پشیمان‌شدگان، مطرودان و... جود دارند که حرف‌های زیادی برای گفتن و افشاگری دارند. بله همین‌طور است. ممکن است شما بتوانید با آن‌ها ارتباط برقرار کنید.»

«به باور برخی، بهائیت دین نیست و یک فرقه است و از نظر تاریخی یک فرقه‌ی استعمار ساخته است. چگونه می‌توان به جامعه‌ی غربی و رسانه‌ها این موضوع را اثبات و تفهیم کرد.»

کار مشکلی است چون شما با عقبه و سابقه‌ی

از سایت «لج بهائی» دکتر جان کول بود. دوره‌ی دکتری من پژوهشی بود. ابتدا در مورد تقیه تحقیق می‌کردم ولی به آن توجه آکادمیک نشد و لذا من

این موضوع را انتخاب کردم زیرا تاکنون کسی در مورد آن کار نکرده بود. البته دانشگاهیان بهائیت عکس‌العملشان خیلی منفی بود.

«من فکر می‌کنم کتاب شما خیلی مورد استقبال بهائیتی‌ها قرار نگیرد، چون انتظار چنین نتیجه‌گیری را نداشتند.»

نه، من چنین تعبیری را قبول ندارم. برای بعضی‌ها استقبال مثبت بود، البته بعضی دانشگاهیان بهائیتی نظیر خانم یزدانی سعی می‌کردند که با نگارش مقالات به اصطلاح علمی این کتاب را منزوی کنند و نشان دهند که کتاب مفیدی نیست و دارای عیوب است.

«آیا با دکتر موزان مومن هم مباحثاتی داشته‌اید؟»

نه آن چنان زیاد. او یک بهائیتی ایرانی ساکن انگلستان است.

«آیا با مدارکی مواجه شده‌اید که اثبات کند از نظر بهائیت تقیه، ممنوع و حرام است؟»

بله مواردی وجود دارد. از بهاء‌الله مدرکی وجود دارد. در نامه‌اش به صراحت می‌گوید امر به تقیه نازل شد. فرج‌الله کردی که یک ناشر مصری است، معتقد است آن امر یک پیش‌نیاز بوده و لازم است تحقیق شود که چرا بهاء‌الله به ایرانیان گفت که تقیه حرام است. من فکر می‌کنم یک مشکل عمده در مورخان و دانشگاهیان بهائیتی وجود دارد که تفکراتشان بر اساس دکترین بهائیتی خودشان شکل گرفته است و غیر آن را قبول ندارند. شوقی

برخی معتقدند چنانچه آمارهای تفکیکی هر کشور را جمع‌بندی کنید، تعداد بهائیان عالم کمتر از یک میلیون نفر است. مثلاً تعداد رسمی بهائیان آمریکا با سابقه بیش از یک قرن حضور بهائیت در آن کشور در حدود صد و چهل هزار نفر است و گفته می‌شود که آمار بهائیان انگلیس کمتر از پنج هزار نفر است.

اسلامی تان با آن برخورد می‌کنید و مفهوم مذهب یا دین نزد شما با غربی‌ها متفاوت است. از نظر غربی‌ها، هر گروهی که آمد و گفت من یک مذهب

و یا دین هستم قبول می‌کنند. فرقه ساینتلوژی، یک فرقه و تجارت است ولی خود را در غرب به‌عنوان «دین» مطرح می‌کند. اما من معتقدم که تحقیقات علمی انجام‌نشده‌ی زیادی در مورد بهائیت و به‌خصوص بابیت وجود دارد که می‌تواند در روشنگری بهائیت کمک کند.

«تعداد بهائیان انگلیس رقم بالایی نیست.

بله زیاد نیستند. چندهزار نفری هستند که تعدادی ایرانی و یا ایرانی‌الاصول در میان آن‌ها است.

«بارها از جامعه بهائیت سؤال شده که چرا آمار رسمی تعداد بهائیان دنیا را به تفکیک کشورها منتشر نمی‌کنید. آن‌ها نمی‌توانند آماري ارائه دهند چون بهائیت در حال رکود و کساد است.

برخی معتقدند چنانچه آمارهای تفکیکی هر کشور را جمع‌بندی کنید، تعداد بهائیان عالم کمتر از یک میلیون نفر است. مثلاً تعداد رسمی بهائیان آمریکا با سابقه بیش از یک قرن حضور بهائیت در آن کشور در حدود صدوچهل هزار نفر است و گفته می‌شود که آمار بهائیان انگلیس کمتر از پنج هزار نفر است.

«جناب آقای دکتر شاربوت از اینکه وقتتان را به گفت‌وگو اختصاص دادید متشکریم. امیدواریم در سفرهای آتی نیز میزبان شما باشیم.

من هم از شما متشکرم و برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم.

#### پاورقی‌ها:

- ۱ Oliver Scharbrodt
- ۲ School of Oriental and African Studies
- ۳ Islam and the Baha'i Faith: A Comparative Study of Muhammad 'Abduh and 'Abdul-Baha 'Abbas
- ۴ Routledge
- ۵ Study of Religions Department in the Republic of Ireland at University College Cork
- ۶ (The) Chester Centre for Islamic Studies at the University of Chester
- ۷ The council of the British Association for Islamic Studies (BRAIS),
- ۸ Renovation of the official version of the history
- ۹ messianic
- ۱۰ Power Struggle

گفت و گو با  
خانم زینب رز (سوزان) ثمالی

# دلایل بازگشت از بہائیت

گفت و گو : عبدالحسین فخری

## اشاره

آشنایی بهائی‌شناسی با  
خانم ثمالی و مادرشان با

معرفی مرکز تخصصی مهدویت در حوزه‌ی علمیه‌ی قم انجام شد. این دو بانو آن‌چنان‌که به تفصیل در مصاحبه خواهد آمد، از آیین بهائی بازگشته‌اند و به اسلام مشرف شده‌اند. خانم عهدیه ثمالی (محمد حسینی) خواهر آقای نصرت الله محمد حسینی، از مبلغان و نویسندگان بهائی، هستند که به تازگی به آیین اسلام مشرف شده‌اند. از آنجاکه علت بازگشت ایشان از بهائیت می‌تواند برای خوانندگان فرهیخته‌ی بهائی‌شناسی قابل توجه باشد، مصاحبه‌ای با این دو بانو ترتیب داده شد و نظرات آنان در این باره ثبت گردید. یادآوری این نکته مهم است که بهائی‌شناسی در مسلمان شدن این دو بانو، نقشی ایفا نکرده است و فقط در این مصاحبه، به انعکاس نگاه ایشان از درون جامعه‌ی بهائی و چرایی مسلمان شدن آنان پرداخته است. در اینجا لازم است از حجت‌الاسلام و المسلمین **نصوری**، برای ایجاد آشنایی با این **دو بانو** تشکر کنیم.



«هیچ نعمتی با نعمت هدایت  
برابری نمی‌کند، بنابراین ما اگر  
هر روز خدای را بر نعمت هدایت  
سپاس کنیم، اندکی از بسیار را

به‌جا آورده‌ایم. الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما  
کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله.

در خدمت دو بانوی فرهیخته هستیم که بر اثر پژوهش‌ها و تحقیقات و کنکاش‌های خودشان، لطف الهی شامل حالشان شد، به اسلام مشرف شدند و نعمت هدایت را با تمام وجود یافتند. ما که درون این دریا هستیم، قدر آب را نمی‌دانیم و کسانی که بیرون بودند و نعمت هدایت را نداشتند و بعداً پیدا کردند، به گوهرهایی دست می‌یابند که نصیب ما نمی‌شود. می‌بینیم کسی مثل سلمان فارسی از اصفهان یا شیراز، به دنبال پیدا کردن حقیقت حرکت می‌کند و سرانجام خدمت پیامبر می‌رسد و ایمان می‌آورد. افراد بسیاری در خدمت پیامبر بودند، اصحابی اطراف ایشان بودند، اما پیامبر اسلام تعبیر «منا اهل البیت» را فقط برای سلمان به کار بردند و او به مقامی رسید که دیگران به آن دست نیافتند. مقام سلمان که قبلاً مسلمان نبوده، به جایی می‌رسد که پیامبر او را از خودشان می‌دانند، در حالی که این تعبیر درباره‌ی دیگران به کار نرفته است. مقدمه را طولانی نمی‌کنم و صحبت را به خانم ثمالی می‌سپارم، که خودشان بگویند که چگونه نعمت هدایت را یافتند؟

زینب ثمالی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. در حقیقت اسلام من را به خود آورد و وقتی انسان به خود بیاید، قطعاً راه درست را می‌تواند پیدا

کند، این فقط لطف الهی است و هذا من فضل ربی. تمام کسانی که نعمت هدایت نصیبشان شده، دستی از غیب برون آمده و آن‌ها را به آنجایی که باید برسند، رسانیده است.

«ممکن است خودتان را معرفی بفرمایید؟»

زینب ثمالی: من زینب ثمالی هستم، البته در شناسنامه سوزان هستم.

«شما چند سال دارید و از چه زمانی ارتباط خود را با جامعه‌ی بهائی قطع کردید و مسلمان شدید؟»

زینب ثمالی: من متولد سال ۱۳۴۵ هستم و سال ۱۳۷۶ مسلمان شدم. آن موقع ۳۱ ساله بودم. البته از ۲۵ سالگی ارتباطم را با جامعه‌ی بهائی قطع کردم. آن موقع در اوج تمسک بودم و به این خاطر ارتباطم را قطع کردم که با خودم می‌گفتم اطرافیان من بهائی نیستند. یک بهائی واقعی که این جوروی نباید باشد. چون احساس می‌کردم بسیاری از رفتارها و عقاید آنان، با فطرت انسان در تضاد بود. بعدها فهمیدم که آن‌ها بهائی واقعی هستند و من بهائی واقعی نبودم. اما آن موقع در رؤیاهای خودم می‌گفتم به این‌ها نگاه نکن، این‌ها بهائی نیستند. ابوالفضل بتهائی واقعی است. از ابوالفضل گلیپایگانی در ذهنم بتی ساخته بودم که نور چشم عبدالبهاء است. تا برحسب اتفاق خواهرم کتابی را آورد که عکس ابوالفضل را دیدم.

«عکس ابوالفضل چه نکته‌ای داشت؟»

زینب ثمالی: خیلی تعجب کردم. با خودم گفتم: این قیافه که کاملاً موزیانه است، جز تزویر در او ندیدم. با خودم گفتم: این نور چشم

در خدمت دو بانوی فرهیخته هستیم که بر اثر پژوهش‌ها و تحقیقات و کنکاش‌های خودشان، لطف الهی شامل حالشان شد، به اسلام مشرف شدند و نعمت هدایت را با تمام وجود یافتند.





عبدالبهاء است؟! »

### « بهائی شناسی: روی ظاهر انسان‌ها که نمی‌شود قضاوت کرد. »

فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

زینب ثمالی: بله قبول دارم. اما

به هر حال با دیدن عکس ابوالفضائل، حالت خوبی به من دست نداد. البته آن چیزهایی که باعث شد نهایتاً آیین خود را تغییر دهم، مسائل بسیار مهم‌تری بود. یادم است در ۲۵ سالگی که از جامعه کنار کشیدم، جایی در منطقه‌ی لواسانات تهران را اجاره کرده بودیم که یک آپارتمان دوبلکس بود. بین ما و صاحب‌خانه یک در شیشه‌ای بود. آخرین باری که اول و دوم محرم جشن گرفته بودیم، یک پیرهن بنفش پوشیده بودم. سال‌های قبل از آن بر خودم حرام می‌دانستم که اول محرم تلویزیون روشن کنم. چون تلویزیون

از ابتدای محرم برنامه‌هایی مرتبط با سوگواری امام حسین علیه‌السلام را پخش می‌کرد. تماشای عزاداری با جشن‌های بهائی متناسب نبود.

بهائی‌ها اول و دوم محرم را به مناسبت میلاد باب و بهاء جشن می‌گیرند؛ ولی در آن سال من برنامه‌های تلویزیون را دیدم. در آن آپارتمان یک اتاق بود که کمدی قدیمی داشت، من آنجا کتاب ادعیه‌ی محبوب را که در دستم بود، زمین انداختم و در دلم گفتم: خدایا تو شاهد باش! من با این عزادارهای امام حسینم! خواهرم که از همه‌جا بی‌خبر بود، فردا صبح گفت: ببین چه خوابی دیدم! خواب دیدم مسابقه‌ای بود و برنده شدی و جایزه‌ات هم سفر مکه است و توی آن سالن انتظار من هم کنارت نشسته بودم. به همین



دیگران هم یک کالای تقلبی عرضه کرده‌اند. ممکن است شما چند نمونه را بیان کنید که آنجا بود و الآن که شما به آن‌ها نگاه می‌کنید، احساس می‌کنید

که چه مطالب نادرستی بوده؟

زینب ثمالی: تا وقتی آدم داخل آن جریان هست، شاید خیلی متوجه آن نباشد. من یادم هست که به مجموعه‌ی روایت فتح خیلی علاقه داشتم و نگاه می‌کردم. بهائی‌ها تعجب می‌کردند و به من می‌گفتند: شما پای روایت فتح می‌نشینید؟ یا من روزشماری می‌کردم که پنجشنبه بیاید و صحبت‌های آقای قرائتی را بشنوم. این‌ها را که می‌دیدم، حال‌وهوا و فضایی داشت که بسیار متفاوت از بهائیت بود و من احساس می‌کردم جزء همین‌ها هستم. انگار من از طایفه‌ی اسلام هستم. صدای اذان که کشش خاصی داشت، یا در دوران مدرسه، زنگ دینی برایم دل‌نشین بود. ولی کلاس‌های درس اخلاق را کشان‌کشان می‌رفتم. هرچند آنجا هم خوش می‌درخشیدم و آن‌ها به من می‌گفتند شما می‌توانید خیلی درخشان شوید، ولی چرا کم کار می‌کنید؟ یک حس درونی به لطف خدا من را از اینکه با آن‌ها حشرونشر داشته باشم و فعالیت‌های تشکیلاتی و امری بکنم، مانع می‌شد.

«ما از آیینی صحبت می‌کنیم که در تعالیم خود تأکید می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشته است و این کار، جایی در آیین بهائی ندارد. شما که سال‌ها بهائی بوده‌اید، آیا این ادعا را تأیید می‌کنید؟

زینب ثمالی: مسلماً پاسخ منفی است. یعنی در بهائیت اگر کسی گردن‌بند «الله» بیندازد، همه

خاطر خیلی به خواهرم امیدوارم. من هم خواب‌های این‌چنینی برای خواهرم دیده‌ام. همین دیروز، یک روز بعد از شهادت امام صادق، به ایشان

گفتم یا امام صادق! خواهرم را به من بشناسان. آدم که با ائمه صحبت می‌کند، خوب آن‌ها پاسخ می‌دهند. همیشه پاسخ‌ها ملموس نیست، ولی این دفعه ملموس بود. خواب خواهرم را دیدم که با من تلفنی صحبت کرد، در پایانش گفت: خواهرجان! یادم رفت بگویم. چقدر علیه بهائیت قشنگ صحبت کردی! یعنی شاید او آینده را امروز دید. من مطمئن هستم که این اتفاق زیبا خواهد افتاد و یقین دارم. به‌همین خاطر هم بود که اسم او را آوردم چون همدلی ایجاد می‌کند.

«شما طبیعتاً تأملاتی داشته‌اید تا به اینجا رسیده‌اید؛ اما به‌هرحال سالیانی را که در آیین دیگر بودید، در چند جمله توصیف کنید.

زینب ثمالی: به‌یاد کلامی از حضرت علی علیه‌السلام افتادم که ایشان فرمودند: در آخرالزمان گروهی خواهند آمد که باطل خود را توسط آیات قرآن، حق جلوه خواهند داد و وقتی از ایشان سؤال شد چگونه؟ می‌فرمایند: مانند مسی که روکشی از آب طلا روی آن را گرفته باشد. چندی پیش با خودم فکر می‌کردم که بهائیت مانند یک کالای قاچاق اعتقادی است که اعتقاداتی را به‌طور قاچاق وارد کرد و به اذهان تلقین کرد.

«یعنی در طول آن سالیان کالایی را به‌عنوان یک کالای درست و حقیقی تبلیغ می‌کردند و وقتی شما پژوهش کردید، دیدید که این کالا واقعی نیست و نه به شما، بلکه به بسیاری از

این درحالی است که در بهائیت امر به معروف و نهی از منکر نیست، ولی برعکس آن الهی ماشا، الله هست؛ یعنی امر به منکر و نهی از معروف!



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

با حالت تعجب به او نگاه می کنند و به او مسلماً تذکر خواهند داد. چون این کار مطابق فرهنگ اسلامی است. این در حالی است که در بهائیت

امر به معروف و نهی از منکر نیست، ولی برعکس آن الی ماشاءالله هست؛ یعنی امر به منکر و نهی از معروف!

یادم آمد خیلی سال قبل که حالت تقیه داشتم و خواهرم نمی دانست که من به اسلام گرایش دارم، یک روز ایشان گفتند در یکی از مجالس تذکر (بهائیان به مجلس ختم، مجلس تذکر می گویند) چندتا از خانم های بهائی روسری به سر کرده بودند. بلافاصله به ایشان تذکر داده بودند که این کار شما با فرهنگ بهائی همسویی ندارد و در واقع آن ها را امر به منکر کرده بودند. از آن طرف در مجالس بهائی ها برخی خانم ها واقعاً لباس مبتذل می پوشند و این را بهائی هایی که صدای من را بشنوند تأیید می کنند و هیچ کس حق ندارد به این ها تذکر بدهد. اگر کسی هم این کار را بکند، به او تذکر می دهند که ما نهی از منکر نداریم.

«واقعیت این است که بسیاری از کسانی که به بهائیت گرایش پیدا کرده اند، مخصوصاً در خارج از کشور، از حقیقت و مطالب درون کتاب ها مطلع نیستند و نخوانده اند. متون بهائی فارسی و عربی است. شما تصور کنید یک آفریقایی که بهائی می شود، آیا می تواند اقدس و ایقان را بخواند و بفهمد؟ ولی تنها چیزی که به آن ها القا می شود شعارهای زیباست که اگر در کتاب های اصلی دنبال کنند، خواهند دید که خلاف آن ها است.

مثلاً در کتاب بدیع، میرزا حسین علی نوری، دشنام بسیاری به علما می دهد و بعضی شان را ابن الذئب (بچه گرگ) می نامد، در حالی که در بیرون در تعالیم

بهائی مطرح می کنند ادب و متانت پیراهن ماست (الادب قمیصی). در کتاب ها که نگاه می کنیم، برادرها به همدیگر دشنام ها دادند مثلاً همین آقای بهاءالله به برادرش ازل، یا عبدالبهاء به محمدعلی. اما کسی این ها را نمی داند. چرا بهائی ها را از متون اصلی ناآگاه نگاه می دارند؟

زینب ثمالی: دلیلش واضح است. اگر با درون این ها آشنا شوند، مسلماً رفتارشان تفاوت پیدا خواهد کرد. جالب است که مثالی از خواهرم بزنم؛ چون امیدوارم ایشان هم روزی در جایگاه من قرار بگیرد. با ایشان صحبت می کردم. می گفت: اصلاً در اینجا (ایشان خارج از ایران هستند) کسی کتاب ها را نمی خواند. شما هستید که این مطلب را زیر ذره بین می گذارید. همین قدر که می بینند کسی آمده و از صلح می گوید، از محبت می گوید، جذب می شوند. به قول بزرگی، بهائیت دین کشورهای جهان سوم است. کسانی که مبلغ هستند و مهاجرت می کنند، جاهایی را رصد می کنند که به لحاظ فرهنگی و اقتصادی در فقر هستند. از فقر آن ها نهایت سوءاستفاده را می کنند. بهائی هایی که از آنجا آمده بودند از ساده دلی افریقایی ها تمجید می کردند و می گفتند ما در افریقا وارد روستایی شدیم، به قدری آن ها خوش قلب و مهربان بودند، بدون اینکه ما به آن ها پولی بدهیم، بهائی شدند. «یعنی اعتراف کردند که آن ها پول می دادند

به قول بزرگی، بهائیت دین کشورهای جهان سوم است. کسانی که مبلغ هستند و مهاجرت می کنند، جاهایی را رصد می کنند که به لحاظ فرهنگی و اقتصادی در فقر هستند. از فقر آن ها نهایت سوءاستفاده را می کنند

## و بهائی می شدند.

زینب ثمالی: الان در ایران هم همین کار را می کنند. روستایی هایی که اطراف شهرها هستند و فقیرند،

مخصوصاً در شیراز، می رفتند و با انجام کارهایی مثل جمع کردن زباله، پاکسازی محیط و رسیدگی به خانواده هایی که مشکلاتی داشتند، تبلیغ می کردند؛ بدون اینکه خودشان را معرفی کنند. بعد از اینکه مردم جذب این ها می شدند، خودشان را معرفی می کردند. یک CD چند سال پیش دیدم که این واقعیت را نشان می داد. متأسف شدم برای بهائی هایی که به نحوی خودشان را به خواب زده اند و یا دوست دارند در خواب بمانند.

نهایت رشد برای کسی که بهائیت را تبلیغ می کند، این است که افراد مسلمان را بی بندوبار کند. خامی گفته بود این علی کوچولو اوایل که با ما آشنا شده بود، خودش را قايم می کرد، اما حالا با ما دست می دهد و روبروسی می کند. این نهایت رشد علی کوچولوست برای این ها. خانواده های مسلمانی هم که آگاهی چندانی از اسلام ندارند، جذب این ها می شوند؛ چون اعتقادشان ریشه دار نیست. همه ی این ها هدایت الهی است: *يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ* و *يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ*. کسانی که جذب این ها می شوند باید در زندگی شان جست و جو کنند که کجا مرتکب خطا شده اند و چه مشکلی در باورها و روابط اجتماعی شان بوده که بهائی شده اند.

« من همین جا که شما ویژگی هایی از بعضی هم کیشان سابق بهائی را گفتید، سوآلی کنم در باره ی زرین تاج که به او قرآة العین می گویند. بهائی ها او را به عنوان یک زن امروزی مطرح

واقعاً چقدر باید افق نگاه یک فرد پایین باشد که حریت را در نداشتن حجاب بدانند؟ ضمن اینکه در قرن ۲۱، خانم هایی که در غرب مسلمان می شوند و محجبه می مانند، همه این را می گویند که ما این پوشش به ما حریت می دهد، شخصیت می دهد.

می کنند و وقتی می پرسیم او چه کرد؟ می گویند او در صحرای بدشت، روبنده از صورت خود برداشت و ادعا کرد که دیگر دوره ی اسلام تمام شده و منسوخ شده است. بهائی ها او را به عنوان یک الگو برای زنان امروزی می دانند. لطفاً در این زمینه توضیح بفرمایید.

زینب ثمالی: یکی از گویندگان بهائی به نام خانم شکوه با صدای دل نشینی که دارند - که امیدوارم روزی صدای خوب ایشان در راستای اسلام عزیز استفاده شود و در وصف خانم فاطمه ی زهرا صحبت کنند - از طاهره چنان تعریف کرده که طاهره با برداشتن حجاب، حتی زنان غرب را هم آزاد کرده است. واقعاً چقدر باید افق نگاه یک فرد پایین باشد که حریت را در نداشتن حجاب بدانند؟ ضمن اینکه در قرن ۲۱، خانم هایی که در غرب مسلمان می شوند و محجبه می مانند، همه این را می گویند که این پوشش به ما حریت می دهد، شخصیت می دهد. ما ایرانی ها به اشتباه می گوئیم حجاب. بزرگواری می گفت در پمپ بنزین ها می نویسند: استعمال دخانیات اکیداً ممنوع. عربی گفته بود اگر چه تک تک این کلمات عربی هستند، ولی عرب وقتی می خواهد این مفهوم را برساند، این جمله را استفاده نمی کند. یکی از این واژه ها حجاب است که ما ایرانی ها درست به کارش نمی بریم. در قرآن ۷ بار به کار برده شده و هرگز به معنای پوشش بانوان نیست. برای پوشش بانوان کلماتی مانند جلباب، خمار و امثال این هاست.

متأسفانه در واقعه ی بدشت، از کلمه ی حجاب نهایت سوءاستفاده شد و تحریف معنوی صورت



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

گرفت. در آموزه‌های دینی داریم در قیامت مؤمن از پشت ۷۰ حجاب نورانی و کافر از پشت ۷۰ حجاب ظلمانی با خداوند ملاقات خواهد

داشت. بهائئها از این گونه روایات سوءاستفاده کرده‌اند. وقتی زرین تاج پوششش متداول را در بدشت کنار می‌زند و به او اعتراض می‌کنند، با لحنی پر خاش گونه و طلبکارانه می‌گوید: مگر نخوانده‌اید که در قیامت حضرت فاطمه‌ی زهرا بدون حجاب در برابر خداوند ظاهر می‌شود؟ من نمی‌دانم این را چه بنامم؟ این بسیار فراتر از کفر و شرک است و این‌ها چگونه فردای قیامت پاسخ‌گو خواهند بود؟ جالب است که منظره‌ی ورود خانم فاطمه‌زهرا به محشر را اگر بهائئیان بخوانند، خودشان خجالت خواهند کشید. در احادیث آمده است که در آن هنگام به اهل محشر دستور داده می‌شود که سرهای خود را پایین بیندازند و چشمان خود را فرو بندند، تا حضرت زهرا سلام‌الله علیها وارد محشر شوند.<sup>۲</sup> علت اصلی که بهائئها در مسیر این راه اشتباه قرار گرفتند، عدم آگاهی از تعالیم زیبای اسلام است. حجاب‌های الهی را با پوشش زن خلط کرده‌اند و روز بدشت را هم روز قیامت گرفته‌اند و لقاء حضرت زهرا با خداوند بدون حجاب الهی را به برداشتن روبنده و روسری تفسیر کرده‌اند و از همه بدتر آنکه خود را مساوی حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله علیها دانسته‌اند.

«در این قسمت با خانم عهدیه شمالی گفت‌وگو می‌کنیم. ایشان بعد از تحقیقاتی که کردند، مشرف به اسلام شدند و نوشته‌های خیلی زیبایی نوشته‌اند که در آنجا توضیح

داده‌اند که چه شد که تأملاتشان به ترک بهائیت انجامید و به دامان اسلام مشرف شدند؛ صحبت‌های ایشان شیرین و عاطفی است. وقتی نوشته‌هایشان را می‌خوانیم، احساس می‌کنیم که از دل سخن می‌گویند و طبیعتاً با سنی هم که دارند، جوهره‌ی تجربیات انسانی را در اختیار دیگران می‌گذارند و دوست دارند دیگران هم با این گوهر آشنا شوند. عهدیه شمالی: عهدیه شمالی هستم، بهائئ‌زاده و مسلمان.

به اراده‌ی الهی بود که من در این وادی قدم گذاشتم. خیلی خوشحالم. خیلی دیر خدا را شناختم، ولی خوشحالم که شناختم. از بچگی خیلی بی‌قرار بودم، نمی‌دانستم چرا این حالت در من هست. احساسم این بود که گمشده‌ای دارم. همیشه گریه می‌کردم و از خدا می‌خواستم این حالت من را از من بگیرد. من چقدر باید بی‌قرار باشم؟ تا اینکه لطفش شامل حالم شد و من را عاشق خودش کرد. در آن آیین (بهائئ) من عاشق مؤسس آیین بهائئ بودم، واقعاً عاشق بودم. تصورم این است که خداوند سبحان می‌دید من عاشق اویم، گفت چرا او را عاشق خودم نکنم؟ و الآن خوشحالم که در این وادی هستم. البته نمی‌توانم بگویم بی‌قرار نیستم. الآن هم بی‌قرارم؛ ولی با گذشته فرق می‌کند. بی‌قراری الآن این است که بتوانم هم‌کیشان خوب سابقم را در این وادی وارد کنم. همیشه از خدا هدایت آن‌ها را می‌خواهم و اینکه آن‌ها متوجه شوند. اگر آن‌ها کتاب‌ها را با دقت بخوانند، متوجه خواهند شد. همان اشکالاتی که من همیشه داشتم و در چند

وقتی بهائئ بودم خدا در نظر من مثل یک امامزاده‌ی کوچک بود. جایگاه مهمی برای من نداشت. وقتی نماز بهائئ می‌خواندم، می‌گفتم: یا جمال مبارک! کمکم کن! نماز به طرف عکا بود.

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

نامه برای شما هم نوشتیم. وقتی کتب امری را می‌خواندم، با خودم می‌گفتم: این از ناهمی من است، من لیاقت درک این‌ها را ندارم! کم‌کم ایرادات

بهائی می‌خواندم، می‌گفتم: یا جمال مبارک! کمکم کن! نماز به طرف عکا بود. متوجه شدم چرا من به‌سوی عکا نماز بخوانم؟ پیروان ادیان به‌سوی

خداوند نماز می‌خوانند و فکر نمی‌کنم کسی به‌سوی قبر پیامبرش نماز بخواند.

«بله، همین‌طور است. در گنجینه‌ی حدود و احکام هست که از بهاء‌الله می‌پرسند به چه سمتی نماز بخوانیم؟ می‌گوید تا هستم به سمت من و وقتی هم مُردم به سمت قبر من بخوانید. اصلاً خدا مطرح نیست. شما تصور کنید تا وقتی زنده‌است، مردم چطور محل او را پیدا کنند؟ با قطب نما؟ خدا - همان‌طور که فرمودید - در تعالیم آن‌ها مطرح نیست. بحث بعدی در نوشته‌هایتان این است که بهائی‌ها مدعی‌اند از طرف خدا احکامی آورده‌اند و شما به بعضی از آن‌ها اشاره کرده‌اید. مثلاً کسی که دزدی می‌کند، یک اثر روی پیشانی‌ش بگذارند که همه بفهمند او دزد است. چرا این تعالیم و احکام به‌نظر تان نادرست می‌آمد؟

عهدیه شمالی: قبلاً نوشته‌ام؛ باز هم عرض می‌کنم. یکی حکم مجازات دزد در بهائیت است که در مرحله‌ی اول تبعیدش کنند، مرحله‌ی دوم مهر بر پیشانی او بزنند. خوب اگر شما دزدی را تبعید کردید، برایش بهتر می‌شود. چون آنجا شناخته‌شده نیست و در تبعید هم ممکن است راحت‌تر دزدی بکند. کارش این است. بعد هم جزئیات محل تبعید معلوم نیست. جای بدآب‌وهوا باشد؟ دور باشد؟ یعنی ابهامات احکام بهائی خیلی زیاد است. اجرایی نیست و تا الآن هم اجرا نشده است. مرحله‌ی دوم آن است که

و اشکالات من زیادتر و زیادتر شد و نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. تا اینکه یک دوست خوبی کتابی به من داد در نقد آئین بابی و بهائی. البته تمایلی به خواندن آن کتاب نداشتم؛ چون یک بهائی واقعی بودم، اما بالأخره تعصب را کنار گذاشتم و خواندم آن را. در بهائیت به ما گفته بودند رديه‌ها را نخوانید، وقت خود را صرف این مطالب نکنید. شما کارهای مهم‌تر دارید! حالا متوجه می‌شوم که چرا ما را از خواندن آن‌ها منع می‌کردند، چون اذهان آگاه می‌شوند، به مطالبی برمی‌خورند که تصورش را نمی‌توانند بکنند. الآن واقعاً خدا را شاکرم که هدایت شدم و خیلی خوشحالم و از خدا می‌خواهم که بهائیان همه جا روشن شوند. برنامه‌شان فقط تشکیلات نباشد. تشکیلات آن‌قدر آن‌ها را سرگرم می‌کند، که متوجه مسائل دیگر نمی‌شوند. ولی اگر مطالعه کنند، حتماً متوجه مطالب می‌شوند.

«من در این نوشته‌ی حکیمانه و عالی شما دیدم که اشاره به بحث خدا کردید که ما در آن آیین بحث خدا نداشتیم، هرچه بود جمال مبارک بود، مظهر خدا بود و همیشه ما را به جمال مبارک ارجاع می‌دادند و نه به خدا. در سویدای دل، ما را هرگز به خدا ارجاع نمی‌دادند.

عهدیه شمالی: بله، همین‌طور بود. وقتی بهائی بودم خدا در نظر من مثل یک امامزاده‌ی کوچک بود. جایگاه مهمی برای من نداشت. وقتی نماز

در بهائیت به ما گفته بودند رديه‌ها را نخوانید، وقت خود را صرف این مطالب نکنید. شما کارهای مهم‌تر دارید! حالا متوجه می‌شوم که چرا ما را از خواندن آن‌ها منع می‌کردند، چون اذهان آگاه می‌شوند، به مطالبی برمی‌خورند که تصورش را نمی‌توانند بکنند.



عهدیه ثمالی: بله، همان طور که خداوند فرمود: اگر آیینی الهی باشد، نقصی در آن نیست.

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائی شناسی**

گفتند مهر بزنند بر پیشانی اش. خب الان با جراحی پلاستیک می توانند به راحتی آن را از بین ببرند. این احکام، با دوراندیشی تعیین نشده و اجرایی نیست.

**« برای خویشاوندان شما؛ برادرتان، برادرزاده هایتان، دختر دیگران که بهائی هستند، چه پیامی برای آن ها دارید؟ »**

عهدیه ثمالی: من به آن دخترم گفتم که مسلمان شدم و او خیلی ناراحت شد. بهائی ها خیلی تعصب دارند و همه ی آن ها عاشق جمال مبارک هستند و اصلاً نمی توانند تصور کنند که این آیین الهی نیست، که اگر چنین کنند، آن ها هم مسلمان خواهند شد. جدیداً برای آن ها نامه ای نوشتم و منویات قلبی ام را در ارتباط با اشکالاتی که در این آیین دیدم، توضیح دادم. امیدم به خداست؛ ولی من رسالتی دارم و باید

حتی مشخصات و نوع دزدی نیز در این حکم مشخص نشده است. اینکه دزدی چقدر باشد تا فردی را تبعید کنند؟ کوچک باشد، بزرگ باشد؟ از روی نداری و فقر باشد یا در عین توانایی و ثروت؟ و ... به این ها اشاره ای نشده است. برای من مسائل مهم تری هم بود که بغرنج بود و نمی دانستم چه کار باید بکنم و خلاصه تصمیم گرفتم فرار را بر قرار ترجیح دهم!

**« بهائی شناسی: و البته «فروا الی الله» شما سمت خداوند فرار کردید. »**



است مثل همه‌ی ما که مریض می‌شود  
و می‌میرد و... مثل همه‌ی ماست. آیا  
او را خدای خود می‌دانستید؟ فکر  
می‌کنم این توصیه‌ی شما که خیلی

مهربانانه و دوستانه است و با هم‌کیشان خود  
مطرح می‌کنید سرّ گفت‌وگوهای ما با آن‌ها  
می‌تواند باشد. دعوت خیرخواهانه‌ی شما  
به مطالعه، تأمل کردن و ... می‌تواند راه را  
برای آن‌ها باز کند. در اینجا به زینب خانم  
برمی‌گردیم. شما از احادیث امیرالمؤمنین و  
ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام زیاد یاد می‌کنید.  
گویی گنجینه‌های گهرباری‌اند که شما اخیراً  
کشف‌شان کرده‌اید. در این زمینه بفرمایید.

زینب ثمالی: امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:  
اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را بدانند، جذب ما  
خواهند شد.<sup>۳</sup> مشکل بزرگ بهائئیت‌ها هم همین  
است و علت دور ماندن آن‌ها همین است. در  
بهائیت قانون کلی صادر شده که روایات و احادیث  
اعتبار ندارد. در حالی که زمان پیامبر اسلام، برخی  
با وجودی که ایشان زنده بودند، کارخانه‌ی  
حدیث‌سازی داشتند. در زمان امام جعفر صادق  
علیه‌السلام هم افراد دیگری بودند که همین کار  
را می‌کردند، اصحاب به آن حضرت عرض کردند:  
ما چگونه می‌توانیم حق را از باطل تشخیص  
دهیم؟ می‌فرمایند: اگر حدیث با سه چیز مطابق  
باشد، حدیث ماست. اول فصاحت و بلاغت کلام  
ماست که کلام ائمه از فصاحت برخوردار است  
که فرمودند پایین‌تر از کلام خداوند است و بالاتر  
از کلام بشر. دوم هم‌سو با قرآن و عقل باشد و با  
علم. جالب است که آقا رسول‌الله می‌فرمایند اگر  
چیزی از من شنیدید که با علم در تضاد بود، آن

این پیام را به آن‌ها برسانم. چون من  
مسئول هستم. یک‌بار به دخترم گفتم.  
گفت: بله من در آن دنیا می‌گویم که  
مامان به من اطلاع داد و من متشکرم؛

این بود که من زیادتر از آن کاری نکردم. در خانه  
اگر کس است، یک حرف بس است.

«من احساس می‌کنم که اصل نکته را، هم  
شما و هم دخترتان گفتید و آن اینکه آن‌ها  
عاشق جمال مبارک هستند که حاضر نیستند  
چیز دیگری را بشنوند. همین سؤال را داریم  
که چرا وقتی دو تعلیم هست: یکی تحری  
حقیقت و دیگری ترک تعصبات که هادم بنیان  
انسانی است، چرا این‌ها عمل نمی‌کنند؟ خوب  
چرا اجازه نمی‌دهند کتابی را که در نقد بهائیت  
نوشته شده، کسی بخواند؟ چرا در چپه‌ی  
قلبشان را روی حرف‌های او بسته‌اند؟ و از  
پیش محکوم می‌کنند که این ردیه است،  
ستیزگراست. چرا تحری حقیقت نمی‌کنند؟  
وقتی مادری صحبت می‌کند با هم‌کیشان  
خود که من سؤالاتی دارم که شما جواب  
ندادید، چرا گوش قلبتان را به روی سخنان  
من بسته‌اید؟ مادری مثل شما که عاشق جمال  
مبارک بودید و به حقایقی رسیدید، چرا حرف  
شما را گوش نمی‌کنند؟ چرا تأمل نمی‌کنند؟  
این دور از انصاف است که به سخنان آدمی  
که سالیانی باهم بوده‌اند و پیامی خیرخواهانه  
دارد، توجه نمی‌کنند؟ مگر شما از آن‌ها  
چه خواسته‌اید؟ شما گفته‌اید دیانت بهائئیت  
ادعا دارد که با خدا ارتباط دارد، من به شما  
می‌گویم که آیا شما واقعاً با خدا ارتباط دارید  
یا با جمال مبارک ارتباط دارید که انسانی

جدیداً برای آن‌ها  
نامهای نوشتیم و  
منویات قلبی‌ام  
را در ارتباط با  
اشکالاتی که  
در این آیین  
دیدم، توضیح  
دادم. امیدم به  
خداست؛ ولی من  
رسالتی دارم و  
باید این پیام را  
به آن‌ها برسانم.  
چون من مسئول  
هستم





را پاره کنید. در حالی که جناب بهاء‌الله می‌گوید علم را رها کنید و آنچه را من می‌گویم بپذیرید. علی‌رغم شعار دین باید مطابق علم و عقل باشد، در

**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهائئ‌شناسی**

مرا منقلب کرد. مؤسس بهائیت الواحی نوشته بودند و بعد به کاتبشان اشاره می‌کنند که مردم عاجز از درک این الواح‌اند، پس این‌ها را در شط بریزید.

بن‌بست‌ها به راحتی این استدلال‌ها رخ می‌گشاید که علم را رها کنید. مثلاً در مورد صرف و نحو که علم است، به راحتی می‌گویند بشر باید با علم الهی خودش را تطبیق دهد و نه علم الهی با بشر. همین نشان می‌دهد که جناب بهاء‌الله با

من خیلی ناراحت شدم. با خودم گفتم: اگر این‌ها از جانب خداوند بود که ایشان نمی‌بایست آن‌ها را دور بریزد. اگر از جانب خودشان هست، ایشان که پیغمبر هستند چرا نمی‌دانستند که خلق نمی‌توانند این‌ها را درک کنند؟ کلی وقت صرف

قرآن، روش انبیا و سیره‌ی معصومین بیگانه بوده است. در قرآن تلویحاً می‌فرماید زبان ساخته خداست و دانشمندان اخیراً به این نتیجه رسیده‌اند که زبان‌های متعدد ساخته‌ی بشر نیست.

شد و این مطالب را نوشتند؛ ولی بعداً ایشان متوجه شد که خلق عاجز از درک این مطالب است؟ من از یک نفر سؤال کردم. گفت: این سمبلیک است. گفتم هر چه من سؤال می‌کنم، می‌گوید

اینکه جناب بهاء‌الله اشاره کرده که این عربی‌هایی که باب گفته یا من می‌گویم، درست است، نه آنچه شما می‌گویید، در واقع نوعی

سمبلیک است، پس تاریخ امرالله همه‌اش سمبلیک است!  
**« یکی از نکات دیگری که مطرح است، این است که بهاء‌الله در مورد جانشین خودش می‌گوید، اول غصن اعظم باشد که عباس افندی است و دوم محمدعلی باشد. عبدالبهاء که جای پدر را می‌گیرد، برادرش را کنار می‌زند و می‌گوید از راه منحرف شده و نباید جانشین باشد. در حالی که نص بهاء‌الله در مورد جانشینش اول غصن اعظم بوده و بعد محمدعلی. نکته اینجاست که آیا بهاء‌الله می‌دانسته که محمدعلی منحرف خواهد شد یا نمی‌دانسته است؟ اگر می‌دانسته که منحرف خواهد**

اولین اشکال من همین بود که مرا منقلب کرد. مؤسس بهائیت الواحی نوشته بودند و بعد به کاتبشان اشاره می‌کنند که مردم عاجز از درک این الواح‌اند، پس این‌ها را در شط بریزید. من خیلی ناراحت شدم.

پشت پا زدن به علم است. عرب‌زبانان هم فارغ از عقیده و اعتقادشان، روش ایشان در سخن گفتن را نپسندیده‌اند و به همان روشی که پیش از این سخن می‌گفتند که زبان قرآن است، اکتفا کردند.

**« من سؤالی از مادر کنم. شما مطالب جالبی نوشته‌اید که در متون بهائی هست که جناب بهاء‌الله مطالبی را می‌نوشتند و آن‌ها را در شط می‌ریختند.**

عهديه شمالي: اولین اشکال من همین بود که

شد، چرا او را تعیین کرد و اگر نمی‌دانسته، این چه پیامبری است که خبر نداشته جان‌شینش منحرف خواهد شد؟!

اخلاق می‌رفتسم ولی با میل نبود. ضیافت ۱۹ روزه شرکت می‌کردم، ولی در قلبم مایل نبودم و تمایلی نداشتم. «درباره‌ی این تشکیلات و رأس آن،

که بیت‌العدل است، افراد زیادی صحبت کرده‌اند، همان‌طور که شما هم می‌فرمایید، بهائیت به شکل یک سازمان یا کالت یا حزب است و از صورت دین خارج شده است. نه نفر آدم معمولی دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند مصون از خطایند به عصمت الهی. این افراد تا قبل از اینکه کسی به آن‌ها رأی بدهد، افراد عادی بودند، حالا که عضو بیت‌العدل شدند، یک دفعه مصون‌اند به عصمت الهی؟ از ابتدا هم بهائیان به نام بهائیان ارتدکس با این‌ها مخالفت کردند و معتقدند بیت‌العدل

عهدیه ثمالی: از این چراها بسیار زیاد است، بعضی اهمیت می‌دهند و بعضی می‌گویند حتماً باید همین‌طور باشد که این ناراحت‌کننده است که چرا بهائیت‌ها اهمیت نمی‌دهند؟ تصور من این است که نمی‌توانند بپذیرند این آیین الهی نیست.

«نقش تشکیلات در این زمینه چقدر است؟ عهدیه ثمالی: خیلی زیاد است. تشکیلات برای بهائیت‌ها مهم است. ممکن است که برنامه‌های دیگر تعطیل شود ولی تشکیلات نه. من خودم از بچگی هم تشکیلات را دوست نداشتم. درس





فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

جلی است، بیت العدل تقلبی است، بیت‌العدلی درست است که ولی‌امرالله بالای سرش باشد. بعد از شوقی که ولی‌امراللهی نبود، این

بیت‌العدل بدلی است. بهائیان ارتدوکس هم سایت و تشکیلاتی دارند و پیروانی. شما هم فرمودید که این تشکیلات است که افراد را نگه داشته است؛ آن‌ها را هدایت می‌کند که باید درس اخلاق بروید، ضیافت بروید، مهاجرت کنید یا نکنید، الان رأی دهید یا ندهید. مثل یک حزب، بهائی‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد و نمی‌گذارد تکان بخورند و غیر از آن کاری نکنند. به هر حال این تشکیلات دینی نیست. پیامبران به مردم می‌گویند: اِنَّا هَدِیْنَاهُ السَّبِیْلَ اِمَّا شَاکِرًا و اِمَّا کُفُوْرًا. ما راه را نشان می‌دهیم، خواستید بیاید، خواستید نیابید. اما اگر یک بهائی بگوید من نمی‌خواهم فلان دستور شما را گوش کنم، بیانی‌هی شما در مورد جشن دویستمین سال باب رانمی‌خواهم اجرا کنم، آیا می‌گویند اشکالی ندارد یا بلافاصله سؤال‌ها از او شروع می‌شود؟ به قول شما تویب‌خ می‌کنند، و بعد هم طرد و... خانم ثمالی، در مورد احکام بهائی نکات دیگری را هم در نوشته‌هایتان مطرح کرده‌اید. اگر دوست دارید، به آن‌ها هم اشاره کنید.

عهدیه ثمالی: یکی دیگر از مسائل بغرنج، حمل جنازه در آیین بهائی است. مطابق احکام بهائی حمل جنازه نباید بیشتر از یک ساعت طول بکشد. از وقتی جنازه را برداشتند تا زمانی که به محل دفن برسند، یک ساعت یا کمتر از آن باید طول بکشد. فقط یک ساعت وقت است که

او را دفن کنند. با خودم می‌گفتم با این همه ترافیک که در شهرها هست، واقعاً امکان‌پذیر نیست که میت را سر یک ساعت به محل دفن حمل کنند. این

برای من مسأله بود که فکرم را پریشان می‌کرد. «به خصوص که با خود این آیین هم تناقض دارد. ببینید بعد از اعدام باب در تبریز به دستور امیرکبیر و مقامات حکومت ایران - که آن‌هم به دلیل جنگ‌های طبرسی و نیریز بود - می‌گویند او را به عکا بردند و آنجا دفن کردند که خوب معلوم است فاصله بسیار زیاد است. خانم ثمالی، لطفاً در مورد نگاه بهائی‌ها به مسلمانان بفرمایید که چگونه است؟ چرا بهائی‌ها حرف‌های دیگران را گوش نمی‌کنند تحت عنوان ردیه و منع می‌کنند از خواندن آن‌ها و می‌گویند باید اعراض کرد. شما فرمودید علتش این است که خودشان را بالا می‌بینند و دیگران را تحقیر می‌کنند.

زینب ثمالی: معروف است که هر چه بار درخت بیشتر است، افتاده‌تر است. رسول گرامی اسلام با آن مقام عظیمی که دارند، می‌فرمایند من نسبت به پیامبران سابق، مثل عمارتی هستم که همه‌ی اجزایش ساخته شده و تنها یک آجر آن باقی مانده و من آن آجرم. این را مقایسه کنید با جناب بهاء که گفته است جمیع ادیان، به‌مثابه قطره است و آیین من دریاست. هر شنونده‌ای مشتاق می‌شود که با این دریا آشنا شود. وقتی در این وادی قدم می‌گذارد، به او می‌گویند بسیاری از این آیات، کیسه‌کیسه در شط ریخته شد، چون خلق آن‌ها را نمی‌فهمیدند. این جمله معروف است که یک نویسنده‌ی خوب کسی است که

وقتی صحبت از نماز می‌شود، می‌گویند نماز نهر کفتی را در دیدند! شما تصور کنید وارد جمعی می‌شوید و به شما می‌گویند ما برای شما خیلی تدارک دیده بودیم، ولی احساس کردیم شاید این‌ها برای شما بد باشد، همه را جمع کردیم

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیت‌شناسی

سخنانش عوام‌فهم و خواص‌پسند باشد. اینکه کسی مطلبی بگوید که کسی نفهمد، یک نکته‌ی منفی است. وقتی صحبت از نماز می‌شود،

می‌گویند نماز نهرکعتی را دزدیدند! شما تصور کنید وارد جمعی می‌شوید و به شما می‌گویند ما برای شما خیلی تدارک دیده بودیم، ولی احساس کردیم شاید این‌ها برای شما بد باشد، همه را جمع کردیم. این حرف محکمه‌پسند نیست، به طنز شبیه است. من بهائیان را دعوت می‌کنم که تحریر حقیقت کنند.

جدای از مقوله کیفیت به لحاظ کمی ببینید سخنان جناب بهاء چقدر است. حضرت علی علیه‌السلام بالغ بر ۵۰۰۰ کلمات قصار دارند که هر کدامش دنیایی است. درحالی‌که هنوز برایم سؤال است کجای این کلمات جناب بهاء مکتوبه هست؟ وقتی شما کلمات مکتوبه را بخوانید، متوجه می‌شوید که هیچ‌چیز مکتوبه‌ای در این‌ها نیست. شاید این‌ها می‌خواهند این جور جلوه دهند که گنجی درون این‌ها هست. یا مثلاً صحیفه سجاده که مطمئن هستم کمتر بهائی حتی اسم آن را هم شنیده باشد که به زبور آل محمد علیه‌السلام معروف است، حضرت در قالب دعا، مطالب عمیق خداشناسی، حکمت‌ها و نکات اقتصادی و فرهنگی را بیان کرده‌اند. به قول بزرگوار خود این کتاب یک دانشگاه است. سایر فرمایش‌های ائمه اطهار هم همین‌طور است. در اسلام طب الائمه و طب الرضا هست و در آیین بهائی تنها یک لوح طب است در حد یک صفحه. درحالی‌که اگر با طب الائمه آشنا شوند، خواهند دید یک اقیانوس بی‌کران است. این‌ها را در یک

وقتی در این وادی قدم می‌گذارد، به او می‌گویند بسیاری از این آیات، کیس می‌کسیسه در شط ریخته شد، چون خلق آن‌ها را نمی‌فهمیدند.

کفه‌ی ترازو قرار دهند و بعد ببینند در بهائیت مقابلش چه دارند؟ متأسفانه در بهائیت بی‌انصافی بیدار می‌کند. ما درم گفتند که بهائی‌ها عاشق

هستند، واقعاً همین‌طور است. برخی از آن‌ها عاشق هستند و اتفاقاً خداوند دست آن‌ها را که خالصانه عاشق هستند می‌گیرد. خدا می‌فرماید این‌ها عاشق یک مسیر باطل‌اند، اگر حقیقت را بشناسند چه خواهند کرد؟ قریب‌به‌اتفاق بهائی‌ها، به این جهت بهائی هستند که اسلام را یک آیین تاریخ‌مصرف گذشته - العیاذبالله - می‌دانند، علی‌رغم اینکه در ظاهر علاقه نسبت به اسلام وجود دارد، وقتی که تأمل کنیم می‌بینیم که این یک ارادت حقیقی نیست و در بسیاری از موارد خلاف آن دیده می‌شود. اگر جناب بهاء خودشان را از جانب خدا می‌دانند، باید نسبت به اسلام که غریب واقع شده، روشنگری می‌کردند. دشمنان اسلام می‌گویند اسلام به زور شمشیر پیش رفت، درحالی‌که دکتر زرین کوب در کتاب ارزشمند کارنامه اسلام، آنالیز کردند که گرچه لشگرکشی‌هایی بوده، آن‌هم نه توسط پیامبر و ائمه که توسط دیگران، اما روی عقاید مردم شمشیر کشیده نشده. نهایت تأسف است که عباس افندی به‌جای اینکه از اسلام دفاع کند، می‌گوید ما هم اگر می‌خواستیم با شمشیر عقیدمان را پیش ببریم خیلی زودتر و بیشتر پیشرفت می‌کردیم. این جای تأسف است و نهایت بی‌انصافی است. یا جای دیگر جناب قدوس که از چهره‌های شاخص است، در واقعه‌ی قلعه‌ی طبرسی اشاره می‌کند که اگر ما هم مانند حضرت رسول می‌خواستیم

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهبائی شناسی

شمشیر بکشیم و دشمنان را مجبور به پذیرش اسلام کنیم، می توانستیم و این نهایت بی انصافی و کذب است که کسی حضرت رسول را متهم کند به

این امر. به این جهت بهائی ها احساس قشنگی نسبت به اسلام ندارند و چون این احساس را ندارند، با خودشان می گویند: ممکن است این آیین پوشالی باشد یا آنکه مخصوص انسان های جاهل و عرب دوران پیامبر است؛ پس بهتر است خودمان را به خواب بزنییم. عدم اعتقاد به آخرت و عدم شناخت اسلام باعث می شود آنچه که باید، تحقق پیدا نکند.

اجازه بدهید چند نمونه دیگر برای شما عرض کنم. بهائی ها خیلی افتخار می کنند که از تعالیمشان این است که آدم روی مبل یا صندلی بنشینند و روی زمین ننشینند. روی زمین نشستن را مخصوص عرب های دوره ی پیغمبر می دانند. برای آن ها خیلی ثقیل است که روی زمین بنشینند. ما هم هنوز مبل داریم. ولی من در اتاقم بساط نشستن روی زمین برای خودم جور کرده ام. حضرت رسول می فرمایند: وقتی خشمگین شدی بنشین روی زمین. انگار زمین یک ویژگی خاصی دارد. من سال ها پیش در مقاله ای در یکی از مجلات خارجی خواندم که اروپایی ها روزهای تعطیل دوست دارند خارج از شهر بروند و روی زمین بنشینند. اما بهائی ها همه ی این ها را به چشم حقارت نگاه می کنند. می گویند خوب این ها مسلمان ها هستند دیگر! جهان سومی اند، کفش درمی آورند، روی زمین می نشینند و... این آداب و رسوم و سنت ها را عقب افتادگی تلقی می کنند.

یک نمونه ی دیگر عرض کنم: آقای دام پزشکی تعریف می کرد که برای دوره های به ژاپن رفته بود. آن پانسیونی که گرفته بود، خانمی که راهنمایی اش می کرد تا دم در رسید گفت: لطفاً کفش هایتان را در آورید. ژاپنی ها که اوج پیشرفت اند، روی زمین می نشینند. باید این حرف ها را به بهائی ها بگوییم. تعلیم و الزام روی مبل نشستن و روی زمین نشستن، نشانه ی پیشرفت و مدرن بودن نیست.

یا مثلاً شستن پا با آب سرد، که بهاء الله خواسته خودش را دایه ی دلسوزتر از مادر نشان بدهد، گفته در اسلام شست و شو با آب سرد است، من برای اینکه خودم را مهربان جلوه دهم، می گویم برای این کار از آب نیم گرم استفاده کنیم. خود من قبلاً فکر می کردم چقدر همه چیز این آیین ملایم است! اما بعداً متوجه شدم شست و شو با آب سرد نه تنها نشان خشونت یا عقب افتادگی نیست، بلکه برای خودش فلسفه ای دارد. هنگامی که حضرت ایوب به آن بیماری مبتلا شدند، خداوند فرمود: پایت را در این چشمه ی آب سرد بگذار. آب سرد برای دفع برخی بیماری ها و تنش ها خیلی مؤثر است. در مسائل طبی و حتی خوراک و پوشاک نیز اسلام، تعلیم پیشرفته تری نسبت بهائیت دارد. مثلاً در مورد تغذیه، صبحانه جایگاه مهم تری نسبت به سایر وعده های غذایی دارد. میرزا حسین علی نوری در جایی گفته است صبحانه کم بخورید. در این موارد، تعلیم بهاء با اسلام ضدیت دارد. باید از آن ها بپرسیم آیا دوران صبحانه ی کامل خوردن هم گذشته است؟

من در عمرم تنها یک بار شکوه کردم که خدا

نهایت تأسف است که عباس افندی به جای اینکه از اسلام دفاع کند، می گوید ما هم اگر می خواستیم با شمشیر عقایدمان را پیش ببریم خیلی زودتر و بیشتر پیشرفت می کردیم

را شکر آن هم باطل از آب درآمد. آن موقع که بهائی بودم به محضر خدا عرض کردم خدایا! اسلام دینی به این قشنگی! چرا بعد از اسلام دین دیگری

فرستادی؟! بعد هم فهمیدم که شکوهام باطل بود!

«یکی از مهم‌ترین مسائل در ادیان الهی، نحوه‌ی ارتباط با پروردگار است. در دیانت اسلام، یکی از مهم‌ترین شکل‌های این رابطه، استغفار و طلب بخشش از خداوند در قبال اشتباهات و گناهان است. آیا در سلوک یک بهائی، چنین مسائلی وجود دارد؟»

زینب ثمالی: استغفار که اصلاً در این‌ها نیست. یادم هست درس اخلاق که می‌رفتم، مربی به‌عنوان افتخار می‌گفت در آیین‌های شرقی، انسان‌ها را دلیل می‌کنند تا نسبت به گناهانشان در برابر خدا یا در برابر کشیش اعتراف کنند و... ولی در این آیین (بهائی) بشر کرامت دارد. یعنی فکر می‌کردند که استغفار یعنی حقارت و نمی‌دانند که استغفار یک بنده، به‌خاک افتادن پیش خداست. استغفار، اوج عزت و کرامت انسان است، چون در معرض توجه خداوند قرار می‌گیرد. استغفار، عبور از منیت‌ها است. توجه به قدرت لایزال الهی است. علت اینکه استغفار در بهائیت کم‌رنگ است، این است که توجه به خدا در این آیین وجود ندارد. پیامبران الهی معروف بودند به رازونیا‌های عاشقانه با خدا. شما به بهائی‌ها بگویید چرا هیچ‌جا نداریم که بهاء‌الله در حال مناجات و نماز باشد. من یادم آمد در زمان طاغوت که بت ما در آن زمان‌ها متأسفانه خواننده‌ها بودند، مناجات‌هایی که با

در مسائل طبی و حتی خوراک و پوشاک نیز اسلام، تعالیم پیشرفته‌تری نسبت بهائیت دارد. مثلاً در مورد تغذیه، صبحانه جایگاه مهم‌تری نسبت به سایر وعده‌های غذایی دارد

صدای عهدیه بود اوج معنویت ما بود. چون قرآن را نشنیده بودم، مداحی را نشنیده بودم، در مقایسه با آهنگ‌های مبتذلی که خواننده‌ها می‌خواندند،

این را که گوش می‌کردم، یک حالت معنوی در من پیدا می‌شد و گاهی اشک هم می‌ریختم. فقط آن نوار در اختیارم بود. به‌قول حافظ: گل پیش تو رونق گیاه ندارد. می‌گوید گل، آن‌ها که خار هم نبودند! وقتی کسی با حقیقت معنویت آشنا شد، آن وقت از معنویت‌های ساختگی که در بهائیت هست، اصلاً آدم خنده‌اش می‌گیرد! دقیقاً مشکل این‌ها همین است. رضاشاه، که خدا لعنتش کند، مجالس حضرت اباعبدالله را قدغن کرد، می‌دانست این مجالس یک‌سره شور است و نور است و شعور و کسی که در این مجلس برود، زیر بار زور نمی‌رود. یادم هست که آن موقع‌ها به ما می‌گفتند که شوقی گفته، شرکت نکردن در مجلس امام حسین احسن و اولی است.<sup>۷</sup> خوب این از صدتا بی‌ارادتی به آن مجالس بدتر است. از آن طرف بیت‌العدل برای جشن ۲۵۰۰ ساله گفته بود بهائی‌ها به بهترین وجه ممکن در این جشن‌ها شرکت کنند. اما من به این دستور عمل نکردم. روز اول محرم، دلم برای امام حسین و عزاداری آن حضرت پر کشید. صدای عزاداری را شنیدم و منقلب شدم. این فقط مخصوص به من نیست. بهائی‌های دیگری هم در مجالس امام حسین شرکت می‌کنند. اوائل که ما به مشهد آمده بودیم. با یک روحانی صحبت می‌کردم، او گفت جوان‌های بهائی به مجلس اباعبدالله می‌آیند. می‌گفت ما نمی‌دانیم استکان چای این‌ها را جدا بشوریم یا نه؟ در اینکه برخی



بهائی‌های پاکدل به مجالس عزاداری

امام حسین می‌آیند، تردیدی نبود.

« پس در بهائیت استغفار نیست؟ »

یعنی، در برابر خدا نه مخلوق خدا!

یعنی وقتی من در حق خدا جفا می‌کنم، باید در محضر خدا از خدا عذر بخواهم. من فکر می‌کنم یک مشکل بهائی‌ها که مسلمان نمی‌شوند این است که این‌ها از خدا، بابت اشتباهاتی که کردند، عذرخواهی نمی‌کنند؛ که اگر استغفار کنند، خدا باب هدایت را برای آن‌ها باز می‌کند. در اسلام حتی برای خطاهایی که نسبت به اطرافیانمان انجام می‌دهیم، باید ضمن عذرخواهی از ایشان، به درگاه خدا نیز مراجعه کنیم و طلب مغفرت کنیم.

زینب ثمالی: تا آنجا که یادم می‌آید، استغفار آن‌ها موقعی است که یک نفر به بیت‌العدل یا این ۴ نفر اعتراضی کرده باشد. استغفار آن‌ها، در این جور مواقع است. حتی جایی گفته شده کافر و مؤمن در این آیین مثل هم‌اند، فقط کسی که به بیت‌العدل و مقام شامخ آن ۴ نفر تعدی بورزد، او گنهکار است و لازم است استغفار کند. البته تصور کاملی در مورد استغفار در میان مسلمانان هم وجود ندارد. من مسلمانانی را دیده‌ام که فکر می‌کنند استغفار، وقتی است که گناهی کرده باشند، درحالی که آیاتی در قرآن هست که نشان می‌دهد استغفار باران رحمت است و شامل حال مؤمنان می‌شود. انسان باید ابتدائاً استغفار کند و این گره‌گشاست. استغفار طلب غفران است که هر چقدر به خدا نزدیک‌تر باشد، خودش را خطاکارتر می‌بیند. این ارتباطات و رازونیاها اصلاً

یادم هست که آن موقع‌ها به ما می‌گفتند که شوقی گفته، شرکت نکردن در مجلس امام حسین احسن و اولی است

در بهائیت نیست.

عهدیه ثمالی: اجازه بدهید من

حرف زینب را این‌طور تکمیل کنم.

در بهائیت، توجه کلی، به سمت جمال

مبارک [=بهاءالله] است. خانمی برای من تعریف می‌کرد که مزرعه‌ی من را آتش زدند. پدرم می‌گفت: امیدوارم جمال مبارک قبول کند! یعنی طرف قبول یا رد اعمال و حتی صبر بر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها، خداوند نیست. خدا نیست که باید از یک بهائی اعمالش را بپذیرد، جمال مبارک باید اعمال را قبول کند. در مورد استغفار هم من یک جمله اضافه کنم. وقتی زینب مسلمان شد، من هنوز تا سال‌ها بهائی بودم. من تازه مسلمان شده‌ام. در فاصله‌ای که زینب مسلمان شده بود و به بهاءالله ایمان نداشت، من خیلی ناراحت بودم. دائماً می‌گفتم یا بهاءالله! او را ببخشید! او نمی‌داند چه می‌گوید! ولی الان از آن حالت خودم ناراحتم. به هر حال، طرف استغفار هم بهاءالله است و نه خداوند. موضوع استغفار هم انکار جمال مبارک است و نه چیز دیگر.

« ان شاء الله این فرمایش شما برای دیگر هم‌کیشان سابق شما، دوستان، آشنايان که در راه تحری حقیقت هستند، سودمند باشد و دعا می‌کنیم خداوند همه را از نعمت هدایت بهره‌مند فرماید و دل‌ها را آگاه کند. »

سؤال دیگری دارم. وقتی شما تصمیم گرفتید مسلمان شوید، حتماً لحظه‌ی سختی را تجربه کرده‌اید. بر سر دوراهی قرار گرفتید که اطلاعاتی از این طرف داشتید و جاذبه‌هایی هم به آن طرف، دلتان چیزی می‌گفت و... در آن لحظه چه چیز به شما کمک کرد که بتوانید عقاید قبلی را





کنار بگذارید؟

زینب ثمالی: گاهی یاد مرگ، باعث می‌شود، انسان تصمیم بگیرد برخی کارهای عقب‌افتاده و مهم خود را

زودتر انجام دهد. شاید حدود ۲۰ سال پیش بود که خورشیدگرفتگی عظیمی اتفاق افتاد که عده‌ای می‌گفتند شاید دنیا به آخر رسیده و همه چیز به پایان برسد. اینکه انسان بخواد همه چیز را پایان یافته اعلام کند، شجاعت خاصی می‌خواهد. در آن خورشیدگرفتگی گرچه هنوز به اسلام کاملاً مشرف نشده بودم، ولی نماز آیات برآیم جالب بود که در آن ۵ رکوع است و عظمت خداوند را انسان به یاد می‌آورد. اما در بهائیت جمله‌ای در حد نیم خط است که به تقلید از اسلام شاید باشد، که مواقع این چنینی بخوانند. آن را رها کردم و از مادرم خواستم که نماز آیات را بخوانند که البته ایشان هم خواندند. اینکه شجاعت ابراز را به من داد این بود که گفتم شاید دنیا به آخر برسد، پس سَر درونم را بگشایم و این شهامت را من از آنجا دارم.

«خداوند این شجاعت را از شما قبول کند و به سایر دوستان و هم‌کیشان هم بدهد که ان‌شاءالله به این نور حقیقت که شما رسیدید آن‌ها هم برسند. یکی از مشکلات بهائیهایی که می‌خواهند مسلمان شوند، ترس از طرد و از دست دادن خانواده است. خاطرات صبحی، فضای عجیبی را در این زمینه نشان می‌دهد. او می‌گوید: روزی که من به برخی مسائل اعتراض کردم و آگاه شدم و بهائیت را کنار گذاشتم، شب به خانه‌ی پدرم رفتم. دیدم پدرم گریه می‌کند. گفتم چرا گریه

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیه‌شناسی

می‌کنید؟ گفت: پسر من! به من گفته‌اند که دیگر تو را در خانه راه ندهم و این برای من سخت است، اما چون به من دستور داده‌اند برو بیرون. گفت: پدرم

خیلی ناراحت بود و گریه می‌کرد و من هم نمی‌خواستم خلاف میل ایشان رفتار کنم. از خانه بیرون آمدم درحالی‌که هیچ‌جایی نداشتیم که بروم. سرگردان در خیابان قدم می‌زدم. هوا هم سرد بود و گرسنه هم بودم و هیچ چیز هم برای خوردن نداشتیم. همین‌طور که می‌رفتم، کنار سطل زباله‌ای که مردم می‌گذاشتند رسیدم، داخلش دنبال چیزی خوراکی می‌گشتم. به تمام بهائیه‌ها هم گفته بودند به او توجه نکنید، کار ندهید، تا خائِباً کاسراً بمیرد و ... صبحی این‌ها را در کتابش شرح می‌دهد که آن‌ها با یک مطرود چه می‌کنند. در خانواده خواهر، شوهر، همسر نباید با او سلام و کلام کنند. این‌ها کسانی را که مطرود می‌شوند، خیلی اذیت می‌کنند. عهده‌ی ثمالی: وقتی پدرم تبری‌نامه نوشت، از طرف محفل آمده بودند و خیلی با او صحبت کردند و او را تحت فشار گذاشتند که بیا و توبه کن. پدرم خیلی تحت فشار قرار گرفت و گفت: به‌خاطر شما توبه می‌کنم ولی قلب من با بهائیه‌ها نیست! ولی به‌خاطر شما که این قدر جزع و فزع می‌کنید، می‌گویم، اشتباه کردم که گفتم بهائیه نیستیم. بهائیه هستیم ولی قلباً به‌همان که قبلاً گفته بودم، ایمان داشتم.

«پایان سخن را به امام عصر ارواحنا فداه بکشانم. دشمنی بهائیت با اصل مهدویت از آنجا شروع شد که این اعتقاد را خدشه‌دار

یعنی فکر می‌کردند که استغفار یعنی حقارت و نمی‌دانند که استغفار بیک بنده، به‌خاک افتادن پیش خداست. استغفار، اوج عزت و کرامت انسان است، چون در معرض توجه خداوند قرار می‌گیرد. استغفار، عبور از منیت‌ها است، توجه به قدرت لایزال الهی است

تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ  
وَ نَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.<sup>۸</sup>  
خدا ذخیره‌ی الاهی را - که امام عصر  
ارواح‌نفاذ است - برای جهان نگه

می‌دارد. اما در بهائیت، این اعتقاد مهدوی و انتظار جگرگوشه‌ی رسول خدا برای نجات بشر را می‌خواهند از ما بگیرند و از بین ببرند. تجربه نشان می‌دهد که تمام ادعاهای ایشان در ظهور منجی اسلام بر باد رفت و صلح و آرامش حقیقی با ظهور باب و بهاء‌الله در گیتی حاکم نشد. حال و هوای شما در ارتباط با امام زمان چگونه است؟ شما چقدر با امام عصر صحبت می‌کنید و اعتقادتان را نشان می‌دهید؟

زینب ثمالی: من کم لیاقت‌تر از آن هستم که مؤنست خوبی با آن حضرت داشته باشم ولی همین که ارادت به ایشان دارم و سره را از ناسره تشخیص دهم و همین که توانستم به این باور برسیم که باب هرگز به غبار راه امام زمان هم نخواهد رسید، بسیار ارزشمند است. ضمن اینکه ما در فرمایش حضرت رسول داریم که ظهور امام زمان آن قدر به تأخیر می‌افتد و دوران غیبت آن قدر به درازا می‌کشد که ممکن است عده‌ای منکر آن حضرت بشوند. بهائیت‌ها از این آب گل‌آلود ماهی گرفتند. مثل اینکه کسی با جایی کار دارد، شماره تلفنی را می‌گیرد که مرتب اشغال است. کسی به او می‌گوید: خوب اگر این شماره را برداشتن یا اشغال بود، شماره‌ی دیگر را بگیر. ممکن است شماره‌ی دیگری را بگیریم، گوشی را بردارند، اما احتمالاً محل دیگری را گرفته‌ایم و باز هم به مقصود نرسیده‌ایم. دقیقاً این‌ها انتظار

بکنند و باب را به‌عنوان امام زمان مطرح کنند و این اعتقاد مهدویت را از بین ببرند. یکصد و هفتاد و پنج سال از عمر آیین بابی و حدود

صد و پنجاه سال از دیانت بهائیت می‌گذرد و دیدند هیچ‌کدام از حرف‌هایی که می‌زنند، عملی نشد. قرار بود با ظهور مهدی، صلح و صفا و صمیمیت در دنیا ایجاد شود، اما بعد از این آیین، این همه کشت و کشتار و جنگ راه افتاد. جنگ جهانی اول و دوم و جنگ‌های



منطقه‌ای در دنیا و هر روز هم در گوشه‌ای بلوایی است. پیامبر اسلام از همان روز اول فرمود اگر از عمر دنیا یک روز هم باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می‌کند که فردی از خاندان من را خواهد برانگیخت که دنیا را پر از عدل و داد کند. این انتظار، روح حرکت مردم بوده و روزه‌روز هم این اعتقاد که نقشه‌الهی می‌تواند دنیا را نجات دهد و نه نقشه‌های بشری، مستحکم‌تر می‌شود. این اراده‌ی خدا است که می‌فرماید «و تُرِيدُ أَنْ



**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهائی‌شناسی**

انسان‌ها در محشر گفته شده است و در این زمینه سادات هم استثنا نشده‌اند، آن گونه که برخی گفته‌اند این باشد که در آنجا ایشان چون خورشیدی خواهند بود که نور فوق‌العاده‌ی ایشان چشم‌ها را نابود خواهد کرد.

۲ این بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲ ص ۳۳؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۵.

۳ ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۱۸۰.

۴ اشاره به آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی روم: **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَاكِمِ**، ترجمه: و از نشانه‌های اقدردت او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست.

۵ مقصود از این آیه‌ی مبارکه غصن اعظم بوده \* ... **قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ** مقام الغصن الأكبر بعد مقامه آنه هو الامر الحکیم \* قد اصطفینا الأكبر بعد الاعظم أمراً من لدن علیم خبیر \* (بهاءالله، الواح مبارکه چاپ مصر، کتاب عهدی، ص ۴۰۲).

۶ مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، ص ۲۲۴: **أَكَلُ الْقَلِيلِ فِي الصَّبَاحِ** آنه للبدن مصباح.

۷ مائده آسمانی، ج ۳، ص ۱۰: **حضرت ولی امرالله** در لوح جمشید رستم جمشیدی مورّخه ۸ شهر **القدره سنه ۹۲ - ۱۱** نوامبر ۱۹۳۵ می‌فرمایند **قوله العزيز: "در خصوص حاضر شدن بهائیان در مجامع روضه‌خوانی و جشن‌های خصوصی زردشتیان و اسلام سؤال نموده بودید که چگونه است. فرمودند بنویس: "عدم حضور انسب و اولی ولی نوعی سلوک نمایند که اسباب تکدر و تعرض آنان نگرند."**

۸. سوره قصص آیه ۵.

امام زمان را جهت‌دهی دیگری کردند و باب را علم کردند که البته تاریخ پرده از روی حقایق برداشت.

**«خیلی تشکر می‌کنیم از اینکه**

**وقت خود را در اختیار ما قرار دادید و امیدواریم که همواره در راه کسب رضایت خداوند متعال موفق باشید و افراد دیگری نیز توسط شما به راه حق و حقیقت هدایت گردند.**

**پاورقی‌ها:**

۱ به نظر می‌رسد این تفکر نادرست به دلیل روایتی در این موضوع است که گفته شده: **إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قِيلَ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَمَرٌ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَتَمَّرٌ وَ عَلَيْهَا رِيْطَتَانِ حَمْرَاوَانِ** (بحار الأنوار ط: بیروت، ج ۴۳، ص: ۲۲۱) ترجمه: هنگامی که روز قیامت شود، ندا داده می‌شود: ای اهل جمع (اهل محشر) ببندید چشمانتان را، (زیرا) فاطمه دختر رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** عبور می‌کند، پس عبور می‌کند درحالی که دو چادر قرمز بر سر اوست. در این روایت می‌بینیم که ایشان بدون حجاب نیستند و چادر به سر دارند. به نظر می‌رسد دلیلی که برای پایین انداختن سر و بستن چشمان



## گزیده‌ای از اشعار خانم زینب ثامی

### کلام محکم عدل

به محضر عدالت محض، مولایم: حضرت علی علیه السلام

علی یعنی که حرف اول عدل  
و یعنی:

حرکتی از جنس یک فتح

علی یعنی:

که فتح قله‌ی عدل ...

...

و یعنی،

مایه‌ی دل گرمی عدل

ولی بگذار تا بهتر بگویم:

علی

یعنی

که «عین» معنی عدل ...

## گلگشت نور

به مناسبت شکفتن نوگل معصومیت: حضرت معصومه سلام الله علیها

در حریم نور معصومیت  
باز هم،

«پروانه» گشتن های ما

گل کرده است ...

باز هم،

گل کاشت

عطر گنبدت،

در صحن دل ...

...

اشک شوقم

مثل «شبنم»

همدم گلدسته های مقدمت

### خط مقدم نور

به محضر آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

عهد بستم با گل نرگس

که تا پایان ابر

دوره‌ی تفسیر نامت را

مثال شاپرک‌ها، طی کنم ...

عهد بستم با گل نرگس

که مثل پنجره

چارچوب انتظارت

دیدگاه خطه‌ی قلبم شود

\*\*\*

جان زهرا

اشک ما را

از ردیف راهبان، خط نزن

## انتظار خوانا

تقدیم به تو، که فراخوان انتظارت را نانوشته برای دل‌ها، فرستادی

با سرانگشت کلید

خواستم روی درخت

یادگاری بنویسم؛ مهدی

تا که شاید روزی

انتظارم به ثمر بنشیند

تا که شاید در این دل

به صدای قدمش باز شود ...

\*\*\*

ناگهان از بالا

سایه سار یک برگ

یادم انداخت:

که بی آزاری، انتظاربست که آن سبزترین یار بهار

از من و

از همه‌ی منتظرانش دارد ...

\*\*\*

و به گرمی نوازش کردن

- با سرانگشت دعا -

روی یک برگ

که از بام خزان، افتادست

می‌نویسم: مهدی

قلب هر پروانه ای، تا اوج نرگس برگشود ...  
تقدیم به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف  
(به بهانه ی نهم ربیع الاول، آغاز امامت آن حضرت)

اینچنین که  
بوی نرگس  
در فضای باز دل  
گل کرده است  
حتم دارم  
بذر ایمان را  
به شکل نام مهدی  
در ضمیر قلبها  
پاشیده اند ...  
\*\*\*  
شاپرک  
این را سرود ...  
بعد از آن  
جستی زد و  
با عطر نرگس  
برگشود ...



## معاهده ی گل نرگس ...

تقدیم به پیشگاه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خط به خط

در نگاه دلشکسته ی کبوترها  
می توان سطر سطر دعای فرج را  
«خواند» ...

... و از طنین سکوت پرستوها  
صدای دعای ندبه می خیزد ...

\*\*\*

سوگند به دعای عهد  
که بهار

معاهده ی عدل را

به اعتبار گل نرگس

به ثبت رسانده است ...

### یکی بود یکی نبود، زیر گنبد طلا...

ساده تر از جست و خیز کودکی بی ادعا  
قلب من از شوق این گنبد، کبوتر می شود  
لحظه ای پر می کشد تا اوج تا بام «رضا»  
لحظه ای دیگر، فقط مبهوت این در می شود  
در شگفتم؛ با مرور صفحه ای از راه او  
درسهای بندگی را عاشق از بر می شود  
هر که از دل، زائرش گردد، گران اش می خرد  
ذره های خاک هم از مهر او زر می شود

\*\*\*\*\*

یک سلام و یک ارادت از پس گلدسته ها  
لحظه همامان تا به مدنها، معطر می شود  
بس که بر دلها، حریم این حرم چسبیده است  
لحظه ای دل کنندش، صد بار پرپر می شود

یکسره، گل می دهد ...

(در سالگشت شهید محسن حججی؛ که سرآمد مدافعان حرم گردید ...)

سرگذشتش مثل شمع

شرحه شرحه دیدنی ست

برگ برگ سرنوشتش

مثل گل، بوئیدنی ست

...

آن زمان که با تبسم

لحظه لحظه

از سر دنیا گذشت؛

شاپرک ها شاهدند،

- که میان آن همه تنهایی اش -

بر سر او

چی گذشت ...

\*\*\*

سرگذشت این شقایق

خواندنی ست ...

جایگاه «سر به راهش»

تا همیشه

سروری ست ...

# شورش بایبان در زنجان

نویسنده: جان والبریج ، مترجم: حمید فرناق

توضیح بهائی پژوهی  
درباره‌ی مقاله‌ی شورش

توضیح

**بایبان در زنجان:** اگرچه در منابع تاریخ رسمی معاصر ایران و نیز در لابه‌لای نوشته‌های تاریخی منتشرشده توسط بایبان و بهائیان، مطالب و نوشته‌های کافی در بیان و اثبات اقدامات مسلحانه و تروریستی بایبان در آغاز پیدایش این گروه وجود دارد ولی بهائیان هرازگاهی برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و تهییج اعضای جامعه‌ی خود، مطالب و کتاب‌هایی درباره‌ی تحریکات نظامی و اقدامات خصمانه و تروریستی خود علیه مردم بی‌گناه و دولت و قوای نظامی ملی وقت منتشر و آن را در پوشش اقدامات دفاعی توجیه می‌کنند. حتی نام کشته‌های بابی را به‌عنوان شهیدان بهائی در آثار خود رقم می‌زنند و درعین حال، خود را طرفدار صلح و خیرخواه ملک و ملت معرفی می‌نمایند.



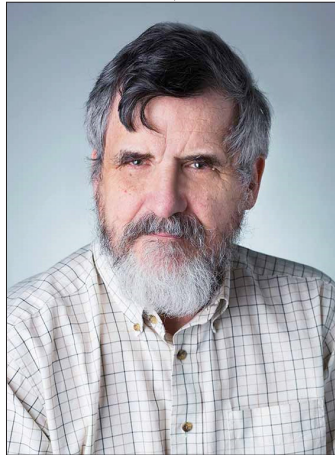
در مقاله‌ی حاضر، دکتر جان والبریج، که سابقه‌ی علمی و تخصص کافی برای مطالعه و بررسی تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه را دارد و

و حقوقی، خود را در مقابل مردم و نظامات اجتماعی و قانونی کشور قرار داده و باید پیامدهای این حمایت در تخریب اعتماد عمومی به خود را پذیرا باشند.

در زمان نگارش این مقاله، خود فردی بهائی بوده است، به بررسی شورش بابیان در زنجان پرداخته و به روشنی نشان داده که علت درگیری و خشونت دولت قاجار با بابیان در زنجان، نه عقاید و باور و دیدگاه و مشرب آن‌ها، بلکه صرفاً اقدامات افراطی تروریستی و قیام مسلحانه آنان بوده است.

نکته‌ی مهم قابل ذکر پیش از ارائه‌ی این مقاله آن است که مبلغان و نویسندگان بهائی در طول تاریخ، همواره تلاش کرده‌اند تا با تخریب علمای دینی و روحانیان، آنان را افرادی سطحی‌نگر، ریاکار، حسود و احیاناً منفعت‌طلب معرفی کنند. علل این

تخریب‌های شخصی و شخصیتی، باید در مقاله‌ای جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و نمونه‌های مختلف آن بازتاب یابد؛ اما شاید مهم‌ترین هدف مبلغان بهائی از نفرت‌پراکنی علیه روحانیان شیعه و دانشمندان دینی، آن باشد که مهم‌ترین سد



به عبارت دیگر، اگر بابیان اقدام به قیام مسلحانه و تصرف اسلحه‌خانه حکومتی نمی‌کردند، محلی زنجان ممانعت و مشکلی با عقاید متفاوت و بدعت‌آمیز آن‌ها نداشت و آن را تحمل می‌کرد؛ ولی از آنجاکه بابیان، تحت

تأثیر اندیشه‌های باب، درصدد کسب قدرت و تشکیل حکومت بابی در ایران، به هر قیمت، بودند و در واقع حاکمیت ملی و امنیت کشور را هدف گرفته بودند، حکومت مرکزی به مقابله و سرکوب آن‌ها برخاست و این اقدامی مشروع و پذیرفته‌شده در همه‌ی کشورها و تحت همه‌ی قوانین است.

مقاومت در برابر شبهه‌افکنی مبلغان بهائی در جامعه‌ی ایران، روحانیان بوده‌اند که با نیت هدایت مردم و حفظ اصل و اساس دین اسلام، به مقابله‌ی فکری و بعضاً مقابله‌ی فیزیکی با بهائیان پرداخته‌اند و با روشننگری جامعه نسبت به تبلیغات بهائیان، از گسترش و نفوذ آن در جامعه‌ی دینی ایران به‌ویژه در دوره‌ی قاجاریه جلوگیری کرده‌اند. بدیهی است که این اقدامات فرهنگی، بذر کینه از روحانیت را در دل رهبران، مبلغان و نویسندگان بهائی پرورش

به این ترتیب، تا زمانی که بهائیان به تکریم شورشیان مسلح بابی پرداخته و از آن‌ها با عنوان شهدای خود یاد کنند، به لحاظ تاریخی

در مقاله‌ی حاضر، دکتر جان والبریج به بررسی شورش بابیان در زنجان پرداخته و به روشنی نشان داده که علت درگیری و خشونت دولت قاجار با بابیان در زنجان، نه عقاید و باور و دیدگاه و مشرب آن‌ها، بلکه صرفاً اقدامات افراطی تروریستی و قیام مسلحانه آنان بوده است



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

داده و در نوشته‌های آنان، بروز یافته است. این مقاله نیز که به قلم یک بهائی و با استفاده از منابع بهائی نگارش یافته، از این مسأله مستثنی

نیست. اما باید دانست که اتکا به نقل قول‌های منابع بابی یا بهائی برای یک بررسی تاریخی، روش مقبولی نیست و بسیاری از تهمت‌ها و افتراءات علیه روحانیان در این مقاله را در همان قالب پیش گفته باید ارزیابی نمود.

● **آشنایی با دکتر جان والبریج**

تحصیلات: فارغ‌التحصیل دوره‌ی دکترای دانشگاه هاروارد آمریکا (۱۹۸۳) در رشته‌ی زبان‌های خاورمیانه.

حوزه‌های موردعلاقه و مطالعه: فلسفه‌ی اسلامی؛ تاریخ و مطالعات اسلامی؛ مطالعات بهائی؛ حوزه‌ی تاریخ اندیشه اسلامی، با تاکید بر نقش فرهنگی علم و فلسفه.

شغل: استاد رشته‌ی فرهنگ‌ها و زبان‌های خاورمیانه در دانشگاه ایندیانا، مدیر بخش مطالعات کارشناسی ارشد در بخش آموزش زبان‌ها و فرهنگ خاورمیانه.

درس‌هایی که اخیراً تدریس کرده: فلسفه‌ی اسلامی؛ مطالعات قرآنی؛ تاریخ نظامی خاورمیانه؛ مطالعات ادبیات کلاسیک عربی.

دکتر والبریج در اواسط دهه ۱۹۸۰، در پی علاقه به فراگیری و مطالعه‌ی عرفان اسلامی و تاریخ اجتماعی خاورمیانه معاصر، به آثار و تعلیم و باور بهائی گرایش پیدا کرد و به همراه همسر خود، دکتر لیندا والبریج، بهائی شد.

از آنجا که رویکرد او به حوزه‌ی دین و مطالعات

دینی، توأم با نگاه علمی و آزاداندیشی و حقیقت‌جویی و فارغ از اندیشه‌های جزم‌گرایانه و فرقه‌گرایانه بود، بین او و مسؤولان تشکیلاتی و اداری بهائی

و نیز بهائیان فعال و متعصب، اختلاف‌هایی بروز کرد. او در سال ۱۹۹۴ به منظور گفت‌وگو در حوزه‌ی مباحث جامعه‌شناسی و امور اجتماعی آیین بهائی، یک گروه اینترنتی در دانشگاه ایندیانا تأسیس کرد و نام تالیسمان بر آن نهاد.

مسؤولان انتصابی و تشکیلاتی جامعه‌ی بهائی آمریکا و حیفا، پس از اطلاع از تشکیل این گروه و مطالب منتشره در آن، که متفاوت از دیدگاه‌ها و نظرات مرسوم تشکیلات بهائی بود، به مخالفت با آن برخاستند و اعضای گروه را به طرد و تکفیر و اخراج از جامعه‌ی بهائی تهدید کردند. این تهدیدها سرانجام موجب شد تا دکتر جان والبریج، به همراه همسرش، لیندا والبریج و عده‌ی دیگری از روشنفکران بهائی، به‌صورت داوطلبانه از جامعه‌ی بهائی کناره‌گیری کنند.

برخی از تألیفات نام‌برده به شرح زیر است:  
**خدا و عقل در اسلام: خلافت عقل. کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج (۲۰۱۱)**

**مقالات و یادداشت‌هایی درباره‌ی تاریخ بابی و بهائی. مقالات پراکنده در حوزه‌ی مطالعات شیخی، بابی و بهائی. سال ششم، شماره ۱ (۲۰۰۲)**

**حکمت و خرد در عرفان شرقی: سهروردی و اشراق افلاطونی. آلبانی (آمریکا)، انتشارات سانی (۲۰۰۱)**

**دانش و اشراق: تحقیق درباره‌ی حکمت الاشراق سهروردی (همراه حسین ضیایی) انتشارات**

به این ترتیب،  
تا زمانی که  
بهائیان به تکریم  
شورشیان مسلح  
بابی پرداخته و  
از آن‌ها با عنوان  
شهادت خود یاد  
کنند، به لحاظ  
تاریخی و حقوقی،  
خود را در مقابل  
مردم و نظامات  
اجتماعی و قانونی  
کشور قرار داده  
و باید پیامدهای  
این حمایت در  
تخریب اعتماد  
عمومی به خود را  
پذیرا باشند

هیچ‌گاه برای وقوع حوادث تاریخی، تنها یک علت و دلیل قطعی وجود ندارد. یافتن دلیل و علت بروز واقعه، زمانی مشکل‌تر می‌شود که

اطلاعات اصلی، ناکافی و ناقص بوده باشد. به‌ویژه، هنگامی که عناصر شرکت‌کننده و مؤثر در آن رویداد، دیدگاه‌های عمیقاً متفاوتی درباره‌ی مفهوم و ابعاد آن رخداد داشته باشند. دو شورش بزرگ بابی دیگر (قلعه طبرسی مازندران، ۴۹-۱۸۴۸ و نیریز فارس ۱۸۵۰) رخ داده و حداقل ۴ شورش کم‌اهمیت‌تر بابی را هم می‌توان در شیراز، قزوین و اصفهان، در سال ۱۸۴۶ و تهران در سال ۱۸۵۲، ذکر کرد. البته طی آن سال‌ها، ناآرامی‌های کوچک و بزرگی، در مناطق شهری ایران، به‌وقوع پیوسته ولی بایبان، در آن‌ها دخالت مستقیم نداشته‌اند.

برای آنکه پاسخ مناسبی به علت وقوع شورش‌ها بدهیم، باید از خود پرسیم اساساً چرا شورش‌های بابی اتفاق افتاد؟ چرا این شورش‌ها در بعضی شهرها و مناطق روی داد و در برخی دیگر نه؟ چه تفاوت‌هایی در شورش‌های بابی مناطق مختلف وجود داشت؟ چه سلسله اتفاقاتی می‌تواند منجر به چنین شورش‌هایی در شهرهای کوچک شود؟ چگونه بایبان توانستند به‌صورت گروه متحد و منسجم نظامی درآیند و به هجوم و رویارویی با نیروها و قشون منظم حکومتی، با نفرت بیشتر و تجهیزات بالاتر از بایبان برخیزند؟ چه پیش‌زمینه‌های ساختاری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وجود داشت که اجازه داد شهر، به‌طور ناگهانی و قطعی، به دو بخش تقسیم شود؟ چه تفکراتی زمینه‌ساز عمل

دانشگاه یانگ بریگام (۱۹۹۹)  
اعمال مقدس، زمان مقدس، مکان مقدس: مقالاتی درباره احکام و تاریخ بهائی. آکسفورد انتشارات جرج رونالد (۱۹۹۶)

ترجمه: محبوب من: در صراط عشق. نوشته جبران خلیل جبران. انتشارات ابر سفید. (۱۹۹۷)

ترجمه: طوفان؛ شعر و نثر و داستانتک، نوشته جبران خلیل جبران. آشلند یا انتشارات ابر سفید (۱۹۹۳)

علم انوار عرفان: قطب‌الدین شیرازی و سنت اشراقیون در فلسفه‌ی اسلامی. کمبریج، ماساچوست: مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای دانشگاه هاروارد (۱۹۹۲)

### ● شورش بایبان در زنجان

دکتر جان والبریج، نشریه مطالعات ایران، سال ۲۹ (پاییز و زمستان ۱۹۹۶)  
بایبان زنجان در تاریخ ۵ مه ۱۸۵۰ مبادرت به قیام مسلحانه علیه فرماندار (قاجاری) شهر کردند. ۲۰۰۰ جنگجوی بابی، به همراه خانواده‌های خود، با رهبری یک روحانی متنفذ بابی، معروف به حجت زنجانی، در بخشی از شهر سنگربندی کرده و خود را برای مقابله با نیروهای دولتی، که جمعیتی بیش از بایبان داشتند، آماده ساختند. نه ماه بعد، هنگامی که نیروهای ارتش، آخرین خانه‌های مخروبه‌ی در اشغال بایبان را تصرف کردند، تعداد جنگجویان بابی باقی‌مانده در آنجا، کمتر از یکصد نفر بود، که دستگیر شدند تا به مجازات عمل خود برسند.

مسئولان انتصابی و تشکیلاتی جامعه‌ی بهائی آمریکا و حیفا، پس از اطلاع از تشکیل این گروه و مطالب منتشره در آن، که متفاوت از دیدگاه‌ها و نظرات مرسوم تشکیلات بهائی بود، به مخالفت با آن برخاستند و اعضای گروه را به طرد و تکفیر و اخراج از جامعه‌ی بهائی تهدید کردند





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

بازیگران مختلف این کارزار بود؟ زیرا در زنجان، حداقل پنج بازیگر نقش داشتند: بابیان، نهاد روحانیت زنجان، حکومت، قشون و ارتش دولتی و گروه‌ها و دستجات باجگیر محلی.

اقدامات هریک از این پنج گروه، متناسب با منافع سیاسی، آرای دینی، ساختار فکری و نگاه و برداشت آن‌ها از اتفاقات، تنظیم شده بود. سرانجام اینکه تأثیرات و نتایج این

سلسله‌جنگ‌ها، در زنجان و سایر مناطق، بر بابیان، بر شهرها، بر حکومت و بر نهاد روحانیت شیعی چه بود؟

● **بابیان و زنجان**

جنبش بابی را یک جوان تاجرپیشه‌ی شیرازی در سال ۱۸۴۴ (۱۲۶۰ قمری) تأسیس کرد و به سرعت در ایران و شهرهای مذهبی عراق مطرح شد و طرفدارانی یافت. مؤسس

آن، علی محمد شیرازی، براساس تمایلات و تفکرات شیخی خود، مدعی شد که باب امام زمان، حضرت حجت‌بن‌الحسن (امام دوازدهم شیعیان) است و این را مقامی اعطاشده از جانب خداوند برای خود اعلام کرد. ادعای او موجب ابراز مخالفت رهبران دینی شیعی و سپس حکومت ایران شد. طرفداران او، عمدتاً افرادی منزوی و غالباً از میان پیروان تفکر شیخی بودند (یک فرقه‌ی تأویل‌گرای نسبتاً

مخفی، در درون جامعه‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشری). در چند شهر، پیوستن یک روحانی محلی به باب، باعث شد تعداد گروندگان به او افزایش یابد. یکی از این شهرها زنجان بود، که یکی از روحانیان شهر بابی شد و ظرف مدت کوتاهی، چند هزار تن از پیروان او هم بابی شدند. خود باب، در سال ۱۸۴۷، در زندان چهریق، در شهر ماکوی آذربایجان، زندانی بود.

اولین جنگ و رویارویی آشکار، در سال ۱۸۴۸ اتفاق افتاد؛ هنگامی که چند صد بابی مسلح از خراسان، به سوی غرب حرکت کردند و در محل مقبره شیخ طبرسی، در مازندران، موضع گرفتند و سپس محاصره شدند. پس از آن، سه مورد دیگر از شورش بابیان و سپس محاصره اتفاق افتاد؛ یک بار در زنجان و دو بار در



Бабитка «Рустемъ-Али» Зенджилская героиня

نیریز فارس. باب در سال ۱۸۵۰ اعدام شد. در سال ۱۸۵۲، پس از اقدام گروهی از بابیان به ترور ناصرالدین شاه قاجار، در حومه‌ی تهران، اکثریت باقیمانده رهبران بابی نیز دستگیر، محاکمه و کشته شدند.

باب در اواخر عمر خود ادعای پیامبری و آوردن شریعت جدیدی نمود و دین اسلام و احکام آن را نسخ‌شده اعلام کرد! شورش بابیان مثال و نمونه‌ی اسفباری از اقدامات تند و

برای آنکه پاسخ مناسبی به علت وقوع شورش‌ها بدهیم، باید از خود بپرسیم اساساً چرا شورش‌های بابی اتفاق افتاد؟

شدند. دیگر آنکه جاده‌ی اصلی بین تهران و تبریز که از مهم‌ترین راه‌های کشور ایران بود، از میان منطقه‌ی بابیان می‌گذشت؛ لذا قضیه به‌هیچ‌روی قابل نادیده گرفتن نبود.

هفت یا هشت روایت بابی از این ماجرا، فصل‌هایی از کتب تاریخی مربوط به آن مقطع زمانی و منابع و رفرنس‌هایی در کتب و منابع معاصر وجود دارد. شرح حوادث و وقایع‌نگاری براساس گزارش و روایت دولتیان را می‌توان در کتب تاریخی رسمی (به‌ویژه تاریخ سپهر) ملاحظه کرد. دیدگاه‌ها و نظرات بابیان، هم در وقایع‌نگاری بابیان و هم بهائیان عرضه شده است. لذا، به‌نظر می‌رسد اطلاعات نسبتاً کافی برای بررسی این رویداد قرن نوزدهمی ایران، در دسترس باشد.<sup>۱</sup>

رمزگشایی از مباحث دینی، مشکلات خاص خود را دارد. دیدگاه عقیدتی بابیان، که دسترسی اندک و ناچیزی به باب و نوشته‌های او داشتند؛

خسونت‌آمیز، در چارچوب تعارضات دینی در ایران است، که خارج از قواعد و چارچوب شناخته‌شده برای چالش‌های دینی در غرب است

(عباس امانت، قیام و تجدید حیات Resurrection & Revival).

زنجان شهر کوچکی، در بین راه تهران و تبریز، در شمال ایران بود؛ مرکز منطقه‌ای که قبلاً به خمسه معروف بود و امروزه استان زنجان است. جمعیت استان زنجان مرکب از چند طایفه است که بزرگ‌ترین آن‌ها از طایفه ترک‌زبان افشار هستند. در اواسط قرن نوزدهم، زنجان دارای حصار اطراف شهر بود و جمعیتی حدود ۸۰۰۰ نفر داشت. اطلاعات قابل توجهی درباره‌ی طغیان بابیان و محاصره‌ی زنجان موجود است. احتمالاً این بزرگ‌ترین نبرد و رویارویی بابیان و قوای دولتی بوده است که در آن حدود دوهزار جنگجوی مسلح بابی و بیست‌هزار نیروی منظم و موقت دولتی درگیر

شورش بابیان  
مثال و نمونه‌ی  
اسفباری از  
اقدامات تند و  
خسونت‌آمیز، در  
چارچوب تعارضات  
دینی در ایران  
است، که خارج از  
قواعد و چارچوب  
شناخته‌شده برای  
چالش‌های دینی  
در غرب است





**فصلنامه**  
فهرنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

در آن دوره، که گروهی متشکل از افراد نامتجانس و در معرض تحول و تغییرات سریع بودند، متفاوت می‌نمود. در مورد قضیه‌ی زنجان

موضوع دشوارتر است، زیرا حجت، در دورانی که به‌عنوان فردی بایی زندگی کرده، هیچ نوشته‌ای از خود به‌جا نگذاشته است. زمانی که بایی‌ها و بهائی‌ها تصمیم به نوشتن تاریخ وقایع زنجان گرفتند، یک نسل گذشته بود و شرایط اعتقادی بایبان دچار تغییرات عمیق و شدیدی شده بود و این نویسندگان نمی‌دانستند که بایبان زنجان چه عقیده و اعتقادی داشتند! اگرچه تاریخ‌ها و گزارش‌های نوشته‌شده توسط مسلمانان، در مجموع، اطلاعات اندک ولی صحیحی، درباره‌ی عقاید دینی بایبان دربر دارد.

● **اختلافات دینی در زنجان، قبل از بایبان**

از جمله‌ی علمای محترم زنجان، در اوایل قرن نوزدهم، آخوند ملاعبدالرحیم بود. وی پیش‌نماز مسجد بود و به‌لحاظ تقوا و ریاضت و علم، در میان مردم، مورد احترام بود. برخی هم کرامت‌هایی به او نسبت می‌دادند. او فرزندی داشت به نام محمدعلی، که حدوداً در سال ۱۸۱۲ متولد شده بود. پدر با مشاهده‌ی برخی شایستگی‌ها در پسرش، او را برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات فرستاد، جایی که او به جلسات درسی شریف‌العلمای مازندرانی، یکی از مدرسان برجسته وقت وارد شد ولی درس و تحصیل او با مرگ استادش و شروع بیماری همه‌گیر و تعطیلی درس‌های حوزه در عتبات، در سال ۱۸۳۱، متوقف ماند و او به ایران بازگشت و در همدان اقامت گزید.<sup>۲</sup> وقتی

پدر وی فوت کرد، گروهی از مردم مسلمان زنجان به دیدار وی آمدند و از او تقاضا کردند تا جانشین پدر شود و پیش‌نمازی مسجد را بپذیرد.

لذا او به زنجان رفت و در مسجد قدیمی به پیش‌نمازی و ارشاد مردم پرداخت. (منابع بایی و غیربایی درباره‌ی شخصیت او اتفاق نظر دارند. نگاه کنید به: زنجانی، وقایع صص ۴-۳؛ تاریخ نبیل، ص ۵۲۹؛ عبدالاحد، خاطرات...، ۷۷۰؛ و اطلاعات. درباره‌ی بازگشت او نگاه کنید به تاریخ نبیل ۵۲۹، هدایت، روضه ج ۱۰: صص ۴۴۸-۴۴۷؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳: ص ۸۹. فقط زنجانی در وقایع و نبیل، ص ۵۲۹ به اقامت در همدان اشاره دارند و نبیل آن را با هشدار پدر محمدعلی از خطر دشمنان در زنجان مرتبط می‌کند. اگر این مطلب درست باشد، باید بپذیریم که آن‌ها، هر دو اخباری بوده‌اند).

پس از بازگشت محمدعلی به زنجان، به او عنوان حجت‌الاسلام دادند؛ عنوانی که برای روحانیون متعارف است و به حجت زنجانی نامور شد. به‌نظر می‌رسد که او خیلی زود با علمای سرشناس شهر دچار اختلاف شد. قطعاً حسادت، بخشی از علت این اختلاف بوده است. او فردی خوش‌بین و پرخاشگر و سخنرانی جذاب بود و به‌سرعت طرفداران زیادی پیدا کرد. بازار بقیه‌ی علما از رونق و مشتری افتاد. (زنجانی وقایع، ص ۵-۴) منشأ همه‌ی بحث‌ها و رقابت‌های علما، یک موضوع دینی بود و آن اینکه، حجت همچون پدرش، تفکر اخباری داشت (همدانی، تاریخ جدید، ص

هفت یا هشت روایت بایی از این ماجرا، فصل‌هایی از کتب تاریخی مربوط به آن مقطع زمانی و منابع و رفرنس‌هایی در کتب و منابع معاصر وجود دارد



۱۳۵. نبیل ۱۷۸. زنجانی وقایع، ص ۳. اخباری‌ها مخالف نقش روزافزون عقل‌گرایی در اجتهاد بودند. نام تفکر ایشان، متأثر از اتکای بیشتر آن‌ها بر

اخبار و احادیث معصومین علیه‌السلام است. رقبای آن‌ها هم اصولی خوانده می‌شدند که این عنوان هم به دلیل اتکای بیشتر آن‌ها بر اصول عقلی است. اصولیان عقیده داشتند که در زمان غیبت امام علیه‌السلام، در صورت فقدان حکم صریح، علما و فقهای واجد شرایط، مجاز به بررسی مسائل شرعی و صدور فتوا و پاسخ به سؤالات دینی هستند (اجتهاد). این علما، مجتهد خوانده می‌شدند و سایر افرادی که در این حد از احاطه و شناخت علمی نبودند، می‌باید از نظرات علمی مجتهدان پیروی کنند که به آن‌ها مقلد گفته می‌شد. این مطلب اساس زعامت علما و فقهای اصولی بود. اخباری‌ها جز برای امامان معصوم، صلاحیت اجتهاد مستقل قائل نبودند. این اختلاف‌نظر، تقریباً در سراسر قرن هجدهم، میان جامعه‌ی علمای شیعی حاکم بود و در اوایل قرن نوزدهم، با شکست کامل دیدگاه اخباری‌ها، پایان یافت. از آن زمان، ادعای حاکمیت علما در امور غیردینی هم افزایش یافت (برای اطلاع بیشتر از این مباحث، نگاه کنید به کتاب مؤثران مومن، درآمدی درباره‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشری، صص ۱۱۸-۱۱۷ و ۲۲۵-۲۲۲).<sup>۴</sup>

حجت جوان با این ادعاها به مقابله برخاست. او برای خود فکری مستقل داشت و فارغ از هرگونه قاعده و محدودیت سنتی بود! هرگونه مقام و منصب و منزلت را برای روحانیان و

او تا آنجا پیش رفت که «مقام و منزلت همهی روحانیان، از نواب اربعه (۴ نایب خاص امام زمان علیه‌السلام در دوره ۷۰ ساله‌ی غیبت صغری) تا روحانیون معاصر خود را تکذیب کرد و مورد حمله قرار داد

سازمان دینی روحانیت ایران تقبیح و تکذیب کرد. او تا آنجا پیش رفت که «مقام و منزلت همهی روحانیان، از نواب اربعه (۴ نایب خاص امام زمان

علیه‌السلام در دوره ۷۰ ساله‌ی غیبت صغری) تا روحانیون معاصر خود را تکذیب کرد و مورد حمله قرار داد. او به تحقیر شخصیت آنان پرداخت و تن‌پرووری آن‌ها را اسباب انحطاط دانست و فساد و فسق و فجور آن‌ها را مورد سرزنش و ناسزا قرار داد.» (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۱۷۸).<sup>۵</sup>

از دیدگاه بابیان، مخالفت و کشمکش او با سایر روحانیان و علمای شهر، به‌عنوان یک واعظ اخباری، را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ او منکر مقام و منزلت علما و مجتهدان بود و به‌دنبال آن، سلسله‌مراتب سنتی علما و روحانیان را هم بی‌اعتبار می‌دانست.

۲ او به تقبیح و تضعیف شخصیت سایر علما می‌پرداخت.

۳ او مخالف برخی سوءاستفاده‌های حکومتی بود که از سوی علماء، با عنوان امتناع از موشکافی، مورد اغماض قرار می‌گرفت.

۴ او احکامی از خود صادر می‌کرد که با فتاوا و احکام متعارف، کاملاً مغایر و متنافر بود.

۵ او احکام نظارت و مراقبت خاصی برای پیروان خود صادر کرده بود.

۶ او به علت حاضر جوابی، خوش‌صحبتی و طرفداران قابل توجهی که داشت، مورد حسادت سایر علماء بود.

اینکه او اساس مشروعیت روحانیون را



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

مورد چالش قرار داده بود، از یک نوشته‌ی مربوط به آن دوره، سال ۱۸۴۷، در رد و تکذیب حجت، روشن می‌گردد. گرچه این نوشته

مربوط به دوره‌ی پس از بابی شدن او است ولی اتهامات انتسابی به او، به سخنان و منبرهای پیشین او باز می‌گردد. یکی از کسانی که اعلامیه را امضاء کرده، نوشته است: آخوند ملا محمدعلی (حجت)... بالای منبر رفت... و در اثنای سخنانش همه‌ی روحانیون دوازده‌امامی را مورد لعن و نفرین قرار داد و به تکذیب و انکار بحث اجتهاد و تقلید پرداخت. او به‌عنوان شاهدی برای انکار مجتهدان - کثرالله امثالهم - به قرائت این آیه قرآن کریم پرداخت: «انما ولیکم الله و رسوله...» (سپس ادامه داد) این آیه را ملاحظه کنید، آیا در آن ذکری از مجتهدین شده است؟ هیچ خشک و تری نیست، مگر آنکه حکم آن در کتاب خدا آمده است. اگر قرار بود مجتهدان، راهنمایان دینی باشند، حتماً در این مورد مطلبی در کتاب خدا آمده بود!

سایر کسانی هم که مطلبی در این بیانیه نوشته‌اند: «به تکذیب مقام مجتهدان توسط او و عادت وی به تکذیب و تحقیر علما بر روی منبر» پرداخته‌اند. منابع بهائی اشاره‌ای به تکذیب موضوع «اجتهاد و تقلید» توسط او نکرده‌اند، شاید به این خاطر که به مبانی الهیاتی این بحث واقف نیستند!

مورخان بابی و بهائی، از حملات او به موارد عدم رعایت اخلاقیات، به‌ویژه، با توسل به توجیهات قانونی (کلاه شرعی) نوشته‌اند. برای مثال، یک کاروانسرای قدیمی بود، که محلی

برای انجام ازدواج‌های موقت شده بود. یک روحانی محلی عقد موقت را جایز اعلام کرده بود و بدین ترتیب کسی نمی‌توانست به‌عنوان زنا کاری، جلوی این لذت‌جویی‌های موقت را بگیرد. البته، آخوند محل هم از این منافع بی‌نصیب نمی‌ماند! حجت عقد موقت (صبیغه) را بی‌اعتبار دانست و جلوی این کار را گرفت. در آن زمان پیاله‌فروشی‌ها و میخانه‌ها، ظاهراً در مالکیت مسیحیان و ارامنه بود و لذا روحانیون مانع کار آن‌ها نمی‌شدند، ولی حجت میخانه‌های محلی را تعطیل کرد و بست. گفته شده که او همچنین علما را به‌خاطر دریافت رشوه مورد انتقاد و نکوهش قرار داده بود (زنجانی وقایع، صص ۴-۵، خاطرات عبدالاحد، ص ۷۷۰، ۷۸۶).

حجت به‌خاطر عادت به ارائه‌ی فتاوا و نظراتی کاملاً شاذ و مغایر با عرف و نظرات رایج علما، بسیار بدنام بود. معروف‌ترین این موارد، موضوع تعیین شروع ماه رمضان بود. در این مورد هم حجت نظر کاملاً خاص و غیرعادی داشت. با استناد به روایتی مبنی بر اینکه ماه رمضان کامل است (یعنی ۳۰ روز است) بعضاً دیده می‌شد که طرفداران او، روز عید فطر را روزه می‌گرفتند؛ که البته روزه گرفتن در آن روز حرام و ممنوع است. متقابلاً، در ماه رمضان سال ۱۲۶۲؛ ۱۸۴۶، علمای به‌خشم آمده‌ی زنجان، مشاهده کردند که پیروان حجت، سه روز قبل از پایان یافتن ماه رمضان، روزه گرفتن را ترک کرده‌اند (سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱۳ ص ۳۹).

آخوند ملا  
محمعلی  
(حجت)... بالای  
منبر رفت... و  
در اثنای سخنانش  
همه‌ی روحانیون  
دوازده‌امامی را  
مورد لعن و نفرین  
قرار داد و به  
تکذیب و انکار  
بحث اجتهاد و  
تقلید پرداخت

موضوع اختلافی دیگر، بحث وضو بود؛ امری که علما ظرف چندین قرن، روش انجام آن را به مسلمانان آموخته بودند. آن‌ها مقررات زیادی برای

صحت آن در نظر می‌گرفتند، زیرا بطلان وضو، موجب بطلان نماز می‌شد. حجت ضمن تأکید بر انجام آن، مطالبی از آن مقررات را حذف کرده بود. حجت از طرفدارانش خواست که هر روز دست و روی خود را با آب تازه بشویند. استشهادهای او که در سال ۱۸۴۷ علیه او، توسط علما منتشر شده، اشعار می‌دارد که او رطوبت



اهل کتاب را پاک می‌داند؛ ادرار خشک شده را پاک می‌داند و عقیده دارد که فضله‌ی موش برخی از انواع آب را نجس نمی‌کند (اطلاعات؛ زنجانی وقایع ص ۲۸). شیعیان عقیده احتیاطی داشتند که یهود و نصارا ناپاک بوده و لمس آن‌ها در روز بارانی، موجب انتقال این ناپاکی به فرد مسلمان می‌شود. یکی از امضاکنندگان اعلامیه اضافه کرده که حجت هم‌غذا شدن با اهل کتاب را جایز می‌داند؛ این نکته از جهت همخوانی با نظرات بعدی بابیان و بهائیان جالب

به نظر می‌رسد.

بحثی هم درباره‌ی ماهیت جسم و بدن امام بین آن‌ها بود. بحث جالبی که بین حجت و یکی از علمای سرشناس شهر مبادله شد، ثبت و ضبط گردیده است.

روزی مرحوم سید مجتهد و حجت، در یک جلسه حضور داشتند. او احترامی را که به حجت می‌گذاشتند ملاحظه کرد و تصمیم گرفت با او وارد بحث شود. صحبت خود را این‌گونه شروع کرد: چگونه است حال شخصی که آغازش خون حیض است و انتهایش جسد بی‌جان؟ حجت پاسخ را با هوشیاری داد: «اولاً طفل در رحم، خون نمی‌نوشد، بلکه عصاره‌ی خون می‌نوشد، زیرا اگر قرار بود خون بخورد، می‌مرد و در صورت خوردن خون، دارای ادرار و مدفوع می‌شد. لذا خون تبدیل به جفت می‌شود و عصاره‌ی خون، اندک‌اندک، تبدیل به جنین می‌شود.» سید مجتهد گفت: در این صورت حال پیامبران و امامان چگونه است؟ او پاسخ داد: «از حیث جسم و بدن، آن‌ها همچون ما هستند ولی از حیث مراتب روحانی، پاک و منزّه هستند و به ما انسان‌ها حیات تازه می‌بخشند.» گفت‌وگو و بحث همین‌طور ادامه یافت و اندکی جدی و تلخ شد. آن‌ها شروع به دروغ‌پردازی کردند و مدعی شدند که حجت زنجانی گفته است: امام شخصی است همچون من! (زنجانی وقایع، ۶-۵. پاورقی اطلاعات).

موضوع مورد بحث این است که امامی که در حالت جنینی از خون تغذیه می‌کند - که ناپاک است - و سپس به هنگام فوت، بدن او ناپاک



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

او به تهران احضار شده بود. از این نوشته دو نسخه موجود است یکی در کتابخانه ملی به شماره ۸۹۸ و دیگری در کتابخانه سپهسالار به شماره ۲۵۳۶، که نسخه‌ی اخیر، به خط خود حجت است.

● **تغییر کیش حجت و گسترش بابت در**

**زنجان**

هنگامی که اخبار مربوط به ادعای باب در ایران منتشر شد، حجت یکی از مریدانش را به سوی او فرستاد تا در این خصوص بررسی و تحقیق کند. آن مرد، سرانجام با نامه‌ای از سوی باب بازگشت. آن شخص زمانی به حجت رسید که او آماده می‌شد تا پس از نماز جماعت، به کلاس درس برود. با خواندن نامه، کاملاً مشخص بود که حجت آشفته و بی‌قرار شده است. او بلافاصله کلاس را تعطیل کرد، عمامه از سر برداشت و از یکی از حاضران که کلاه پوست بره‌ای بر سر داشت، کلاه را گرفت و بر سر خود گذاشت. با این کار، او بابتی شده بود.

در اینجا دو نکته وجود دارد. اولاً با تعویض عمامه با کلاه فرد عادی، او نشان داد که در برابر مقام و دانش باب، هیچ ادعایی ندارد. ثانیاً آن کلاه سمبل منزلت ایرانی بود. در شعر و ادبیات پارسی، عاشق برای معشوق خود، ابراز شیدایی و از خودبی خود شدن می‌کند. عمامه از کف دادن، نوعی نشانه‌ی صدق ادعای درستی و دلباختگی او بود و قباحتی نداشت! (شرح بایبان از تغییر اعتقاد حجت، در جزئیات، اندکی متفاوت است؛ ولی همه‌ی آن‌ها دریافت دراماتیک نامه و کنار گذاشتن عمامه را ذکر کرده‌اند. نگاه کنید به

می‌گردد، می‌تواند از ازل تا ابد پاک و مطهر باشد؟ حجت پاسخ می‌دهد که جنین از خون تغذیه نمی‌کند که نجس باشد. سپس مجتهد درباره‌ی

ویژگی پیامبران و امامان پرسش می‌کند. زیرا شیعیان صفات و ویژگی‌های قدسی و ماوراءالطبیعی برای آن‌ها قائل هستند، هم به لحاظ جسمانی و هم روحانی. حجت معجزه‌آمیز بودن جسم انبیا و امامان را تکذیب می‌کند. قطعاً این مؤید و پیش‌زمینه‌ای برای پذیرش معاد جسمانی است، آن‌گونه که باب هم عقیده داشته است.

نظرات و دیدگاه متفاوت حجت، او را به شدت مشهور ساخت. حتی پس از آنکه مریدانش، مسجد جدیدی در کنار مسجد قدیمی پدرش ساختند، هنوز تعداد مریدانش چنان زیاد بود که برخی از آن‌ها نماز را در حیاط مسجد می‌خواندند (زنجانی وقایع، ۸، عبدالاحد، ۷۷۹. نبیل ۳۱-۵۳). مخالفانش ادعا کردند که در ماه رمضان سال ۱۸۴۶ [۱۲۶۲ قمری]، نیمی از مردم شهر، بنابر نظر حجت، روز ۲۷ ماه رمضان افطار کردند و عید گرفتند!

سرانجام یکی از گلايه‌ها و شکایات مخالفان او، باعث شد که حجت به تهران احضار شود. ولی انتقاد صریح او از روحانیان باعث مسرت و خنده‌ی محمدشاه گردید و او با احترام از مجلس دربار بیرون آمد! (زنجانی وقایع...، ص ۶-۷؛ کتاب ریحانه الصدور نوشته‌ی حجت، در بحث مدت زمان ماه رمضان، که در سال ۱۸۴۳ برای محمدشاه نوشته شده است و این به احتمال زیاد مربوط به همان زمانی است که

با خواندن نامه، کاملاً مشخص بود که حجت آشفته و بی‌قرار شده است. او بلافاصله کلاس را تعطیل کرد، عمامه از سر برداشت و از یکی از حاضران که کلاه پوست بره‌ای بر سر داشت، کلاه را گرفت و بر سر خود گذاشت.

عبدالاحد، خاطرات و یادداشت‌ها، ۷۳-۷۷۱؛ زنجانی وقایع، ۱۰-۹؛ نبیل، ۹-۱۷۸؛ همدانی، تاریخ جدید، ۷-۱۳۶؛ شرح‌ها و نوشته‌های غیربابی

البته در صداقت او همه هم‌صدا بودند و بحثی نبود.» (زنجانی وقایع، ۱۱).

### حجت مکاتبه با باب را آغاز کرد

(عبدالاحد، خاطرات، ۷۷۵؛ سپهر،

ناسخ‌التواریخ ۳۸۹: ۳؛ هدایت، روضه الصفا ۴۴۸: ۱۰؛ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۶۱).

نبیل می‌گوید که در یکی از اولین پیام‌ها باب به او لقب حجت را داد؛ لقبی که یکی از القاب خود باب بود و به او تأکید کرد تا تعالیم بابی را آشکارا تبلیغ کند. (نبیل، ۳۳-۵۳۲. باب به تدریج که ادعای خود را بالاتر می‌برد، القاب و عناوین قبلی خود را به مریدان برجسته‌ی خود می‌داد!) یک سخنرانی منتسب به حجت، شاید بتواند حال و احساس او را بازگو نماید:

“ای مردم! تمنای جهان پرده برانداخته است. خورشید حقیقت تابان گردیده است. انوار تخیل و تقلید کور کورانه به کناری رفته است. پس نه به من، که یکی از خادمان او هستم، بلکه به امر [او] روی بگردانید. دانش من، در برابر دانش او، همچون چراغ خاموشی در برابر خورشید است. خدا را به خدا و خورشید را با انوارش بشناسید. امروز ولی عصر آشکار شده و پادشاه ممکنات قدم در عالم وجود دارد. امروز مرید و مرشد در حال پرستش بت‌ها هستند و نه پرستش خداوند! امروز مردم گرفتار جاهلیت دیگری شده‌اند!» (زنجانی وقایع، ص ۱۳-۱۱. این خطبه و برخی خطبه‌های دیگر منتسب به حجت، احتمالاً از آخرین مجموعه نوشته‌های او تحت عنوان «صاعقه» باشد. نگاه کنید به اطلاعات و عبدالاحد، خاطرات، ص ۶-۸۲۵).

در زنجان نیز، همچون سایر شهرها، ممنوعیت

نیز تأیید می‌کنند که تغییر عقیده‌ی او متأثر از نامه‌ی باب بوده ولی تاریخ تغییر عقیده او را عقب‌تر، در سال ۱۸۴۸ می‌دانند. نگاه کنید به اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۶۱؛ سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۳: ۸۹؛ هدایت، روضات، ص ۱۰؛ دوایی، سندی، ص ۱۶۳).

علی‌رغم این احتمال که درصد قابل توجهی از جمعیت زنجان، یا حداقل مریدان شخصی حجت، خیلی زود به عقیده‌ی باب متمایل شدند، ولی اطلاع و آگاهی از مفاد ادعای باب کاملاً تدریجی بود و همه‌ی ابعاد عقاید باب علنی مطرح نمی‌شد (عبدالاحد، خاطرات، ص ۶-۷۷۵؛ همدانی، تاریخ جدید، ص ۱۳۷).

پس از اولین اتفاق در مسجد، حجت، به‌طور سربسته، مردم را به پذیرش عقاید و نظرات جدید، که خود مخفیانه آن‌ها را دریافت داشته و هرازگاهی برخی از آن‌ها را آشکار می‌کرد، دعوت می‌نمود. بعضاً می‌گفت: نویسنده‌ی این مطلب مدعی است که باب است. همان‌طور که در حدیث داریم، «من شهر علم هستم و علی باب آن است.» (همدانی، تاریخ جدید ۷-۱۳۶). در منبع دیگری می‌خوانیم که «هرکس، نظر و دیدگاه خاص خود را درباره‌ی امر باب داشت: برخی او را باب ولایت تصور کردند. برخی گمان کردند که او باب قائم موعود است. برخی نفوس پنداشتند که او قائم آل محمد است و عده‌ی قلیلی نیز او را باب ظهور اعظم تصور می‌کردند؛

علی‌رغم این احتمال که درصد قابل توجهی از جمعیت زنجان، یا حداقل مریدان شخصی حجت، خیلی زود به عقیده‌ی باب متمایل شدند، ولی اطلاع و آگاهی از مفاد ادعای باب کاملاً تدریجی بود و همه‌ی ابعاد عقاید باب علنی مطرح نمی‌شد





**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهائی شناسی**

استفاده از دخانیات، مهم‌ترین ویژگی و مشخصه بابیان بود. در مجلسی که حجت (نامه باب را دریافت کرد و بابی شد) او چپق را در دستش گرفت و

شکست. پس از آن مریدان هم، به تقلید از او، چپق‌ها و قلیان‌های خود را شکستند و تنباکوی خود را آتش زدند و از خرید و فروش آن امتناع کردند... حجت، مردم را از برخی احکام و محرّمات سید باب مطلع ساخت (زنجانی، وقایع، ص ۱۱). نوشته‌های باب نیز به صورت علنی خوانده می‌شد (عبدالاحد، خاطرات، ص ۷۷۵).

برخی منابع بابی و بهائی، به بحث و مناقشه‌ای درباره‌ی نماز جماعت هم اشاره می‌کنند. در اسلام، خواندن نماز به جماعت، در صورت امکان، سفارش شده است و تنها اقامه‌ی نماز «ظهر جمعه» به جماعت، الزامی است و بزرگ‌ترین مسجد شهر، مسجد جامع، برای این کار در نظر گرفته می‌شود. در کشورهای مختلف، از جمله در ایران قرن نوزدهم، امام جمعه - فرد روحانی که نماز را اقامه می‌کند و خطبه‌های وعظ و هدایت را برپا می‌دارد - یکی از روحانیون بانفوذ شهر بود، که از سوی حکومت منصوب و حقوق دریافت می‌کرد. سنت بر این بود که در نماز جمعه برای پادشاه دعا کنند و اگر این کار صورت نمی‌گرفت، نشانه‌ی طغیان علیه پادشاه تلقی می‌شد. البته از نظر فقه شیعه نکته‌ی دیگری هم وجود دارد. منصب نماز جمعه متعلق به پیامبر [صلی‌الله علیه و آله] است و در غیاب وی، فردی که از جانب او تعیین گردیده است، عهده‌دار این

مسئولیت خواهد بود. پس از پیامبر، این منصب متعلق به امام است. امام به معنای پیشوا است. البته برای دوره‌ی غیبت کبری ترتیباتی اندیشیده شده ولی در صورت ظهور و بازگشت امام [عجل‌الله تعالی فرجه] این مسئولیت مجدداً در اختیار ایشان است.

حجت، پس از بابی شدن، از خواندن نماز جماعت خودداری کرد، زیرا شنیده بود که باب آن را مجاز ندانسته است مگر با اجازه‌ی صریح او. هنگامی که باب در نامه‌ای به او نوشت که نماز جمعه را برپا کند، بابیان هم به نماز جمعه رفتند. درگیری شدیدی بین بابیان و مریدان امام جمعه زنجان رخ داد. در نهایت، بابیان پیروز شدند و حجت نماز جمعه را برگزار و خطبه‌ها را خواند. (همدانی، تاریخ جدید، ۲-۳۷۱؛ نبیل، ۵۳۳؛ نیکولا، علی محمد، ۳۳۵، به نقل از زنجانی وقایع، ص ۱۱ می‌گوید آنچه که اتفاق افتاد این بود که حجت نماز جماعت معمولی را به صورت نماز جمعه برپا کرد؛ در حالی که طبق احکام شرعی، نماز جمعه، جایگزین نماز ظهر روز جمعه می‌شود).

این حادثه نشان می‌دهد که بابیان، ناگزیر، تهدیدی برای مقامات و مسؤولان شهری محسوب می‌شدند. نظام سیاسی حاکم در سرزمین شیعی، تنها در زمان غیبت امام معصوم [علیه‌السلام]، مجاز است. با حضور امام - آن‌طور که ادعای باب در نزد بابیان تلقی می‌شد - باید همه‌ی امور بنابر نظر او (باب) باشد! وقتی احکام و فرمان‌های او با نظم و مقررات جاری تعارض پیدا می‌کرد، بابیان بی‌هیچ شک و

هنگامی که باب در نامه‌ای به او نوشت که نماز جمعه را برپا کند، بابیان هم به نماز جمعه رفتند. درگیری شدیدی بین بابیان و مریدان امام جمعه زنجان رخ داد



داده و نظم و تشکیلات قدرتمندی دارند و در رأس آن‌ها رهبری بود که در گذشته‌ی ایام، هیچ‌گاه برای ایجاد مشکل و درگیری، تردیدی به خود راه نداده است. حداقل آنکه از آن‌ها انتظار تظاهرات عمومی می‌رفت.

هنگامی که موضوع انتقال باب به ماکو، به گوش حجت رسید، او پیک خود را فرستاد تا باب را در سلطانیه، محلی در نزدیکی زنجان، ملاقات کند و پیشنهاد برنامه‌ی فرار و نجات او را عرضه کند. آن مرد پیک، با سبندی از خیار - که پیام حجت در داخل یکی از خیارها قرار داشت - به اقامتگاه آن‌ها رسید. باب در پاسخ به او نوشت: «برنامه‌ی تو به مصلحت نیست. زیرا امروز را این تلاش نشاید. علاوه‌براین، آن‌ها تو را به تهران احضار کرده‌اند و حاکم شهر سوارانی را آماده کرده، تا تو را اعزام کند.» (همدانی، تاریخ جدید، ۱۳۸-۱۳۷ و ۲۲۰-۲۱۹، براساس گزارش سفر محمدبیگ چارپارچی، سردسته‌ی مأموران محافظ، که چندی بعد بابی شد و به آن‌ها پیوست. عبدالاحد، یادداشت‌ها و خاطرات، ۷۷۵).

دستورهای صادره از سوی باب هرچه بود، هنگام رسیدن او به شهر، التهاب زیادی بر شهر حاکم بود. حاکم شهر نامه‌ای برای محمدبیگ چارپارچی، سرکرده‌ی مراقبان او فرستاد و اعلام کرد که علاقه‌مند است باب را ملاقات کند. جمعیت زیادی هم در کاروان‌سرای که محل اتراق موقت محافظان بود، جمع شده بودند. یک درآمد قابل توجه محافظان این بود که رشوه‌ای بگیرند و اجازه دهند بابیان، باب

تردیدی دستور او را بالاتر از احکام و دستورهای پادشاه و علما می‌دانستند. مقامات محلی به ماهیت شورشی و پیکارجویانه‌ی ادعاهای باب پی بردند و عکس‌العمل نشان دادند.

بابی شدن حجت احتمالاً در سال ۱۸۴۶ بوده است. منابع بابی اتفاق نظر دارند که یکی از مریدان حجت، باب را در شیراز ملاقات کرده است. بنابراین، این امر باید بین جولای ۱۸۴۵ تا سپتامبر ۱۸۴۶ بوده باشد. قرار شد اوایل تابستان بعد، خود باب به زنجان برود ولی در ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۶، به دستور مقامات، از شهر شیراز اخراج و تبعید شد. باب پس از آنکه چند ماه در اصفهان، در تحت حمایت حاکم آن ولایت قرار داشت، به تهران احضار شد. شاه کنجکاو بود او را ببیند. حاجی میرزا آقاسی، نخست‌وزیر وقت، شخصیتی مخوف، همچون راسپوتین در دربار تزاری، داشت. پیرمردی درویش‌مسلك، که منصب خود را از بابت مراد شاه بودن، کسب کرده بود.

به نظر می‌رسد میرزا آقاسی نگران بود مبادا شاه تحت نفوذ باب قرار گیرد. لذا سرانجام مقرر شد باب به خانه‌ی آقاسی در ماکو، دورترین شهر ایران در شمال غرب کشور، منتقل شود. حضور چند هفته‌ای باب در بیرون تهران و خبر مقصد نهایی او در ماکو، به اطلاع مریدانش رسید. اگرچه به گروه محافظ باب دستور داده شده بود فقط از شهرهای بزرگ و از جاده‌ی اصلی حرکت کنند؛ با این حال در اثنای سفر، بابیان به ملاقات و دیدار وی می‌آمدند. مشهور بود که در زنجان، بابیان جامعه‌ی بزرگی تشکیل

مقامت محلی به ماهیت شورشی و پیکارجویانه‌ی ادعاهای باب پی بردند و عکس‌العمل نشان دادند.



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

را ببینند! ناگهان حاکم متوجه خطر شد و سریعاً دو مأمور، از پی مأمور قبلی، فرستاد و به چاپارچی دستور داد زنجان را به سرعت ترک کند.

چاپارچی هم چاره‌ای نداشت جز آنکه آن شب را در محل دورتری اتراق کند.

در همان شب حجت بازداشت شد. دو عامل در بازداشت او دخیل بود. عامل اول احتمال اقدام او برای فرار باب و دوم، شورش و اخلال بابیان در زنجان. باید در نظر داشت که در مه ۱۸۴۷ [جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ قمری] موقعیت بابی‌ها، برای مقامات پایتخت‌نشین چندان اهمیت نداشت، که سه سال بعد، مورد توجه قرار گرفت. تا آن زمان، مشکلی که از سوی بابی‌ها ایجاد شده بود بحث و شلوغ‌کاری آن‌ها برای علماء بود و اخلاسی در امور حاکمیتی نداشتند. حتی در شهر زنجان هم، دلیلی وجود ندارد که نشان دهد مقامات غیرمذهبی شهر، توجه خاصی به بابی‌ها داشته باشند. از دید آن‌ها، اعزام حجت به تهران، یک اقدام احتیاطی معقول برای پیشگیری از آشوب و اغتشاش محلی بود. اینکه آن‌ها احتمال اقدام بابیان برای فرار دادن باب را می‌دادند، از انتخاب زمان خاص برای دستگیری حجت روشن می‌شود. (نکته‌ی دیگر اینکه تقریباً در همان ایام، زنجانی‌ها حاکم شهر را اخراج کردند. رابطه‌ی بین این دو رویداد روشن نیست).

عامل دوم اینکه خشم و ناراحتی علماء باید مورد توجه قرار می‌گرفت. هر کجا تاریخ‌نویسان بابی و بهائی بر توجه مقامات غیردینی شهر به احتمال فراری دادن باب تأکید می‌کنند؛

مورخان مسلمان هم بر بحث و اختلاف دینی حجت با علمای شهر تأکید می‌ورزند (اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ۶۱؛ هدایت، روضه، ۱۰: ۴۴۷؛

سپهر، ناسخ‌التواریخ، ۳: ۸۹). این برداشت و تفسیر، با یک سند از آن دوره (استشهادیه و اعلامیه علمای دینی شهر، که در بالا به آن اشاره شد) تأیید می‌شود. اعلامیه توسط یکی از علما تهیه گردیده و حاوی شکایات و گلایه‌های هجده تن از علمای زنجان، درباره‌ی بدعت‌های حجت بود. این اعلامیه در تاریخ اول جمادی‌الاولی ۱۲۶۳؛ ۱۷ آوریل نوشته شده است. (۱۶ مه ۱۸۴۷، عبور باب از زنجان و دستگیری حجت است). اینکه آیا این اعلامیه یکی از نامه‌هایی بوده که از سوی علماء ارسال شده و یا زمینه‌ی دستگیری حجت را فراهم ساخته و یا اینکه تنها نامه در این خصوص بوده و بلافاصله پس از دستگیری او تنظیم و به پایتخت ارسال شده، تا زمینه‌ی تشکیل پرونده علیه او گردد، برای ما روشن و قطعی نیست.

نکته‌ی قابل توجه این است که در این نامه هیچ اشاره‌ی خاصی به بابی بودن حجت نشده است، گرچه نکات و اشاراتی به «بدعت‌گذاری او در دین» و یا ابداع یک فرقه‌ی جعلی شده است. تقریباً همه‌ی اتهامات به تکذیب اختیارات علمای شیعه و احکام و فتاوی‌ی ناصحیح حجت باز می‌گردد و اشارات روشنی به برخی حرف‌ها و اقدامات او، قبل از بابی شدن دارد. روشن است که علمای زنجان هنوز علایم و نشانه‌ها و ادعاهای بابیان را نمی‌شناختند و همچنین بین رفتارهای بدعت‌آمیز «اخباری» و «بابی»

در همان شب حجت بازداشت شد. دو عامل در بازداشت او دخیل بود. عامل اول احتمال اقدام او برای فرار باب و دوم، شورش و اخلال بابیان در زنجان

حجت، تفاوتی قائل نبودند. شاید هنوز هم حجت‌تعالیم و عقاید بابی را با احتیاط و مخفیانه تبلیغ می‌کرده است (نبیل ۴-۵۳۳).

با علمای پرداخت. تا زمانی که حجت‌دستگیر و به تهران اعزام شد، اصولاً بابی‌ها چندان دغدغهی خاطر حکومت نبودند. آن‌ها

تا زمانی که حجت دستگیر و به تهران اعزام شد، اصولاً بابی‌ها چندان دغدغهی خاطر حکومت نبودند. آن‌ها مسؤول و منشأ اندکی آشوب و اغتشاش در مناطق جنوب کشور و تهدید بسیار ناچیزی علیه تفوق فکری و روحی صدراعظم (میرزا آقاسی) روی شاه بودند

لازم به یادآوری است که در روایات تبعید حجت به تهران، تفاوت‌هایی وجود دارد. در ۱۱ شعبان ۱۲۶۳؛ ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۷، بلوایی در زنجان ایجاد شد، که با رایش و تجاوز حاکم شهر به یک زن محلی، هم‌زمان گردیده بود (سپهر، ناسخ التواریخ، ۷-۲۰۶). بنابر مندرجات اطلاعات، که به‌طور مشخص، از منبع دیگری استفاده کرده (که ما از آن بی‌اطلاع هستیم) گروهی از مردم حاکم را به خارج از شهر برده، صورتش را سیاه کردند و کلاه دلچکی روی سرش گذاشتند و او را پشت به جلو بر چهارپای بدون زین سوار کردند. حجت و روحانی ارشد رقیب او، هر دو، با صدور فتواهایی، اقدام مردم را تأیید نمودند. لذا هر دوی آن‌ها به تهران اعزام شدند. از نظر تاریخی، مشکل بتوان حجت را با این وقایع مرتبط ساخت ولی روحیات او با این اقدامات سازگاری داشته است.

مسؤول و منشأ اندکی آشوب و اغتشاش در مناطق جنوب کشور و تهدید بسیار ناچیزی علیه تفوق فکری و روحی صدراعظم (میرزا آقاسی) روی شاه بودند. ولی یک‌سال‌ونیم بعد شرایط کاملاً تغییر کرد. بنابر اصرار وزیر روس، باب از ماکو به منطقه‌ی چهریق منتقل شد؛ زیرا مقام روسی نگران بود که باب بر اتباع مناطق قفقاز روسیه، هم‌جوار ایران، تأثیر سوئی بگذارد (مومن، بابی، ۷۲).

باب در حضور ولی‌عهد، در تبریز محاکمه و بازخواست شد. او در برابر علمای برجسته تبریز بر عقایدش اصرار ورزید<sup>۱</sup>. در تابستان ۱۸۴۸ [۱۲۶۳ قمری]، بابی‌ها شورش و ناآرامی‌هایی در مشهد به‌پا کردند. در پاییز همان سال، یک گروه مسلح از بابیان، با تقلید و برافراشتن پرچم‌های سیاهی که نشان قیام آخرالزمانی شیعیان است، جنگ و پیکار را آغاز کردند و از طریق مازندران، به‌سوی غرب کشور حرکت کردند. شایعاتی در میان بابیان تهران انتشار یافت که آن‌ها هم باید به این گروه بپیوندند و بر طبق احادیث شیعی، به جنگ با شرک و بی‌دینی بپردازند. بابیان در نزدیکی بابل توقف کردند و بر سر مقبره‌ی شیخ طبرسی، برای خود استحکامات دفاعی بنا کردند. تا پایان بهار سال بعد طول کشید تا نیروهای نظامی حکومتی بتوانند آن‌ها را از آنجا بیرون کنند. در زمانی که این حادثه‌ی غم‌بار روبه‌پایان بود،

در تهران، حجت به حضور شاه برده شد و او حجت را «به‌خاطر تمایل برای دنباله‌روی از باب شیرازی نادان، سرزنش و نکوهش کرد.» (سپهر، ناسخ التواریخ و سایر منابع مسلمانان، قطعاً به اشتباه، تاریخ بابی شدن حجت را، همین تبعید او به تهران می‌دانند). حجت بر عقیده‌ی خود اصرار کرد و لذا برای مدت یک‌سال در حصر خانگی نیم‌بندی ماند. در این مدت او با باب مکاتبه داشت و بعضاً با برخی از بابیان تهران دیدار می‌کرد و به بحث و مناظره



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

محمدشاه پیر درگذشت.<sup>۹</sup> ناصرالدین میرزا، به شاهی رسید و از تبریز، به همراه وزیر مقتدر و کارآموده و مدبر خود، راهی تهران شد.

شایعاتی به گوش حجت رسید که صدراعظم جدید قصد کشتن او را دارد، لذا با لباس میدل یک سرباز از تهران گریخت و به زنجان بازگشت. مریدانش او را با استقبال گرمی پذیرا شدند. فرماندار جدید جرأت اقدام علیه حجت را نداشت و تنها به گوشمالی دو نفری پرداخت که برگشت حجت را به او اطلاع دادند! هجده ماه بعد، جنگ شهری در زنجان اتفاق افتاد.

قبل از شکاف و دسته‌بندی بین بایبان و مسلمانان شهر، جدایی و انشقاق دیگری در شهر وجود داشت. حجت قبل از بایی شدن، رهبر گروه اخباری شهر بود؛ گروهی که عقایدی متفاوت از بقیه مردم شهر داشتند و محل سکونت آن‌ها نیز تقریباً مجزا از بقیه‌ی مردم شهر بود. آن‌ها در همسایگی و مجاورت هم زندگی می‌کردند و به‌هنگام بروز جنگ بایی‌ها، محله‌ی آن‌ها محل استحکامات آن‌ها شد. وقتی حجت بایی شد، آن مردم هم از او تبعیت کردند. البته هنوز خط‌کشی‌ها کاملاً شاخص و برجسته نبود. وقتی جنگ آغاز شد، بستگان و فامیل از هم جدا شدند و بین آن‌ها خط‌کشی صورت گرفت. بسیاری از مردم، خصوصاً کسانی که اموالی برای محافظت داشتند، با نزدیک شدن خطر جنگ، مجبور به ترک خانه‌های خود شدند.

بسیار واضح و روشن است که بایی‌ها، در خیلی از امور، تفاوت زیادی با مسلمانان

نداشتند. نظر آن‌ها در بسیاری از امور اعتقادی و کلامی همچون شیعیان بود. تنها فرق آن‌ها این بود که آن‌ها به باب عقیده داشتند. تمام آداب

و سنن و عبادات آن‌ها شیعی و اسلامی بود. روشن است که آن‌ها نظرات اخباری را که قبلاً حجت به آن‌ها تعلیم داده بود، همچنان به کار می‌بردند. تنها چند ویژگی و خصیصه‌ی بایی‌ها، که تقریباً از اولین آثار باب استخراج کرده بودند به آن‌ها اضافه شده بود مانند منع استعمال تنباکو و یا مثلاً قرائت نوشته‌های باب. هیچ نشانه‌ای از پیاده‌سازی و رفتار بر طبق بیان - کتاب اصلی اعتقادی و حاوی احکام باب، که در سال ۱۸۴۸ تدوین شد<sup>۱۰</sup> - وجود ندارد.

اینکه در آن زمان، چه میزان و سطحی از احکام بایی در آن مقطع زمانی انجام می‌شده، قابل تشخیص نیست. احتمالاً از زمان بایی شدن حجت، تا دستگیری و زندانی شدن او در تهران، یک سال یا کمتر فاصله بوده است و بسیار بعید است که مقدار زیادی از روند آموزش و اجرایی کردن احکام بایی، تا قبل از انتقال او به تهران، در تابستان ۱۸۴۷، صورت گرفته باشد. لذا، بایبان زنجان نماینده‌ی به‌سوی حجت فرستادند و خواستار دستور او برای انجام فرایض، طبق سنت بایی شدند (نبیل، ۹-۵۳۸).

نویسندگان مسلمان اشاره می‌کنند که حجت احکام و دستورها و محرمان جدیدی را به آن‌ها تعلیم کرده است. یکی از منابع به دستورهای مغایر با احکام اسلامی اشاره دارد و تا آنجا پیش می‌رود که اتهام شایع و رایج، مبنی بر رفتار اشتراکی در قبال اموال و همسران را متوجه

بسیار واضح و روشن است که بایی‌ها، در خیلی از امور، تفاوت زیادی با مسلمانان نداشتند. نظر آن‌ها در بسیاری از امور اعتقادی و کلامی همچون شیعیان بود. تنها فرق آن‌ها این بود که آن‌ها به باب عقیده داشتند. تمام آداب و سنن و عبادات آن‌ها شیعی و اسلامی بود



آن‌ها می‌کند. ولی بسیار محتمل است که او «سلام» مرسوم مسلمانان را با «تکبیر» بایبان عوض کرده باشد (سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۰-۸۹: ۳؛

هدایت، روضه، ۴۴۸: ۱۰؛ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۶۱).

در زنجان بایبان شیخی نیز وجود داشتند در طول جنگ زنجان هم آن‌ها گروه‌بندی مستقلی برای خود داشتند و آن‌طور که بقیه‌ی بایبان زنجان مطیع و وابسته به حجت بودند، آنان وابسته به او نبودند. آن‌ها چنان از دیگر بایبی‌ها متمایز بودند که مقامات و مسؤولان شهری تلاش کردند آن‌ها را به خیانت نسبت به بقیه‌ی بایبان ترغیب و تشویق کنند. شیخیان، مریدان شیخ احمد احسایی بودند. خود باب شاگرد و طلبه جانشین احسایی (سید کاظم رشتی) بود. تفسیرهای استعاری و رمزی آن‌ها از آیات قرآنی و روایت شیعی و انتظار آن‌ها برای بازگشت و ظهور قریب‌الوقوع امام غایب، آن‌ها را مستعد پذیرش و استقبال از پیام باب کرده بود. حجت، خود تا قبل از بایبی شدن، با شیخیان مخالفت و خصومت می‌ورزید (زنجانی وقایع؛ ۳-۴۲، ۶-۴۵؛ نبیل، ۱۷۸).

### ● شروع نبرد و عوامل بروز آن

بایبان زنجان به تدریج مورد توجه قرار گرفتند. پرنس دالگوروی، سفیر و نماینده‌ی روسیه در تهران، در تاریخ ۴ مارس ۱۸۴۹ چنین گزارشی مخبره کرده است: «در حقیقت، شایعاتی بر سر زبان‌ها است که بایبی‌ها در زنجان با ۸۰۰

در زنجان بایبان شیخی نیز وجود داشتند در طول جنگ زنجان هم آن‌ها گروه‌بندی مستقلی برای خود داشتند و آن‌طور که بقیه‌ی بایبان زنجان مطیع و وابسته به حجت بودند، آنان وابسته به او نبودند

نیروی ورزیده ظاهر شده‌اند و با این حضور، آن‌ها تهدیدی برای برهم زدن نظم عمومی شده‌اند.» یک سال بعد در ۱۴ مارس ۱۸۵۰ گزارش او چنین است: «تعداد بایبان در زنجان به ۲۰۰۰ نفر می‌سازند موجب تحریک نارضایتی عمومی می‌گردد.» (موژان مومن، بایبان، ص ۱۱۴).

تاریخ‌نگاران مسلمان، که بایبی شدن حجت را حدود سال‌های ۴۸-۱۸۴۷ و در تهران نوشته‌اند، ابتدای ایجاد جامعه‌ی بایبی زنجان را از این زمان می‌دانند و می‌گویند که تا بهار ۱۸۵۰، تعداد بایبان در منطقه به حدود ۱۵۰۰۰ نفر بالغ گردید. هر چه بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد، آن‌ها با گستاخی و جسارت بیشتری رفتار می‌کردند. حتی قبل از بازگشت حجت، تعدادی از بایبان زنجان به پیکارجویان بایبی در قلعه‌ی طبرسی پیوستند. در یک گزارش اشاره شده که ۱۰ تن از بایبان زنجانی به قلعه‌ی طبرسی رفته‌اند و در آنجا کشته شده‌اند (ملک خسروی، تاریخ). برخی دیگر از بایبان، با عقیده بر اینکه در زنجان هم جنگ و درگیری پیش خواهد آمد، مخفیانه به تهیه سلاح و تمرین و آموزش جنگی پرداختند (زنجانی، وقایع، ۱۸-۱۷؛ همدانی تاریخ جدید، ۱۴۲؛ نبیل، ۵۳۹؛ هدایت، روضه، ۴۴۸: ۱۰). هنگامی که حجت برای اقامه‌ی نماز جمعه به سوی مسجد خود حرکت کرد، ۳۰۰ تا ۴۰۰ تن از مریدانش او را همراهی می‌کردند و جمعیت زیادی در آنجا حضور می‌یافت که صحن و شبستان پر می‌شد و مردم در حیاط مسجد به نماز می‌ایستادند



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

(عبدالاحد، خاطرات، ص ۸۰-۷۷۹).

این فعالیت بایبان در منطقه‌ی استراتژیکی همچون زنجان، زنگ خطر را برای مقامات کشوری به صدا

درآورد. امیر اصلان‌خان، یکی از دایی‌های شاه، به‌عنوان حاکم جدید زنجان تعیین و مأمور شد حجت را دستگیر و به تهران گسیل دارد. حجت از این مطلب آگاهی یافت، لذا از آن پس هرگز بدون محافظان مسلح از منزل خارج نشد. گرچه جنگ بایبان در مازندران، علی‌القاعده مسؤولان را هوشیار کرده بود ولی حاکم جدید کار چندانی نتوانست انجام دهد. حکومت همه‌ی نیروهای مسلح خود را به خراسان، در منتهی‌الیه شمال شرقی کشور، اعزام کرده بود تا جلوی قیام بزرگی علیه شاه جدید را بگیرد، لذا برای مقابله با تهدید بالقوه‌ی بایبان زنجان، تا قبل از شدت یافتن و جدی شدن آن، حکومت برنامه خاصی نمی‌توانست داشته باشد. عجیب آنکه منابع مسلمان، اگرچه حجت را به قدرت‌طلبی و جنگ برای کسب حاکمیت متهم می‌کنند، می‌گویند حکومت، به‌ویژه شخص صدراعظم، امیرکبیر، حتی قبل از وقوع اولین درگیری بین بایبان و نیروهای دولتی، قصد بازداشت حجت را نداشته است. ولی منابع بابی و بهائی بر این عقیده‌اند که تصمیم به بازداشت حجت بر اثر وقوع درگیری‌ها و شورش‌ها گرفته شده است (سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۰:۳؛ هدایت، روضه، ۴۴۸:۱).

در این اوضاع و احوال، تنش بین بایبان و مسلمانان زنجان بالا گرفت. روحانیان دوباره گله و شکایت خود را با دارالسلطنه تهران

درمیان گذاشتند. حاکم زنجان، که قادر به حل و فصل شرایط با نیروی مسلح نبود، حجت را برای گفت‌وگو و مناظره به محل دارالحکومه زنجان دعوت کرد. حجت، به همراه ۲۰۰ تن از مریدان مسلح خود - که با آرایش خاص در اطراف محل موضع گرفتند - به آنجا رفت. او و حاکم زنجان توافق کردند که حجت سخنرانی و اقامه نماز در مسجد را متوقف سازد و بایبان پرداخت مالیات را افزایش دهند؛ در مقابل، مأموران حکومتی کاری به بایبان نداشته باشند و در صورتی که هریک از بایبان مرتکب جرمی شد، خود حجت به وضع آن‌ها رسیدگی کند. حاکم می‌توانست به تهران گزارش کند که توافق و سازشی صورت گرفته است. حجت مدتی در منزل خود به نماز و وعظ پرداخت. هنگامی که یک فرد بابی - پس از آنکه با صدای بلند به انتقاد از روحانیان پرداخته و صدایش از بیرون منزل شنیده می‌شد - در منزل خود مورد حمله قرار گرفت؛ بایبان نزد حجت رفتند و گلایه کردند که مماشات او باعث تجرّی و جسارت دشمنان آن‌ها شده است. حجت برای نماز و موعظه به مسجد خود بازگشت. این توافق‌نامه را فقط فرد مطلع و موثق، حیدربیگ، گزارش کرده است؛ اگرچه اتفاق‌ها و رویدادهای پس از آن هم منطقی به‌نظر می‌رسد. علت عدم درج این توافق‌نامه در روایات تاریخی مسلمانان می‌تواند این باشد که حاکم وقت مطلب را پنهان نگه‌داشته، تا مالیات اضافی دریافتی را خودش بردارد! (همدانی، تاریخ جدید، ۲-۱۴۰).

حادثه‌ای که موجب بروز نزاع و درگیری شد،

این فعالیت بایبان در منطقه‌ی استراتژیکی همچون زنجان، زنگ خطر را برای مقامات کشوری به‌صدا درآورد. امیر اصلان‌خان، یکی از دایی‌های شاه، به‌عنوان حاکم جدید زنجان تعیین و مأمور شد حجت را دستگیر و به تهران گسیل دارد

### فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهبائی‌شناسی

امیر اصلان خان، که به شدت عصبانی شده بود، شمشیر از غلاف کشید و به دهان فرد بابی کوبید و صورت وی را مجروح کرد. سپس به اطرافیانش

دستور داد تا به آن فرد حمله کنند. یکی از مجتهدینی که آنجا ایستاده بود چنان عصبانی شد که با چاقوی قلم تراشی که در دست داشت ضربه‌ای به شکم فرد بابی زد و با صدای بلند به حاضران گفت: «مسلمانان! این یک جهاد است!» دیگران هم با هر چه دم دستشان بود به فرد بابی حمله کردند. پس از آنکه فرد بابی جان داد، جسد برهنه‌اش در میدان عمومی شهر، در بیرون از دارالاماره، قرار گرفت. او اولین فرد بابی کشته‌شده در زنجان بود. در درگیری‌ها و نزاع‌های آن روز، پسر یکی از علمای مسلمان با شلیک گلوله به قتل رسید و ۴۰ تن دیگر مجروح و مصدوم شدند.<sup>۱۱</sup> آن روز، جمعه، پنجم رجب ۱۲۶۷؛ ۱۷ مارس ۱۸۵۰ بود. فردای آن روز جنگ و نبرد به صورت جدی و سنگین آغاز شد. جزئیات مطالب نوشته‌شده در منابع بابی و بهائی، در خصوص رویدادهای این روز، متفاوت است. ولی سیر کلی وقایع را یکسان نوشته‌اند. (نبیل، ۵۴۳-۵۴۱، عبدالاحد، یادداشت‌ها و خاطرات، ۷۸۴۴-۷۸۳ و ۷۹۵-۷۹۲. آمار مجروحان از ناسخ التواریخ سپهر، ۳-۹۰، زنجانی وقایع، ۳-۲۲ نقل شده است). شک نیست که عوامل و انگیزه‌های مهم‌تری پشت این درگیری‌ها وجود داشته است. حاکم زنجان، امیر اصلان خان مجدالدوله، یکی از افراد حاضر در مجلس محاکمه‌ی باب در تبریز بود. مردی جدی، بی‌رحم و زودخشم بود. او

برخورد بین یک جوان بابی و یک فرد مسلمان بود، که در آن برخورد فرد مسلمان مجروح شد. فرد ضارب بابی گریخت ولی بابی دیگری که همراه او

بود، دستگیر و زندانی شد. حجت به طرفداری از فرد بابی دخالت کرد و حاضر شد برای رهایی او رشوه‌ای بپردازد ولی حکومت از آزاد کردن فرد بابی خودداری نمود. حجت از نقض توافق عصبانی شد و یک گروه نظامی و مسلح را برای آزاد کردن آن فرد فرستاد (نیکولا، علی محمد باب؛ ۳۳۸-۴۰، شرح شاهد عینی - همان جوان بابی که از صحنه گریخت - را آورده است. زنجانی وقایع، ۱۹-۱۸؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۳:۹۰؛ عبدالاحد، خاطرات، صص ۳-۷۸۱؛ نبیل ۴۱-۵۴۰؛ هدایت، روضه، ۱۰:۴۴۸).

روز بعد، در پاسخ به این اقدام، حکومت یک گروه از لوطیان را برای دستگیری حجت، هنگامی که او مشغول نماز بود، فرستاد. محافظان بابی حمله‌ی آنان را دفع کرده و سردسته‌ی آن‌ها را مجروح کردند. یکی از محافظان بابی هم مجروح و دستگیر شد. او را نزد حاکم بردند، که در آنجا دو تن از علمای مخالف بایبان هم حضور داشتند و سریعاً اجازه اعدام او را صادر کردند. امیر اصلان خان، حاکم وقت، با لحن زنده‌ای با او صحبت کرد و سپس گفت: «اگر تو به مؤسس دینت و به محمد علی (حجت) نفرین کنی، من از اعدام تو صرف نظر خواهم کرد!» فرد بابی به او جواب داد: «نفرین و لعنت به تو آدم پست و هفتاد جد و آبائت! که باعث به وجود آمدن حرام‌زاده‌ی مثل تو شده‌اند، که این قدر مشکل و زحمت کرده‌ای!»

او همچون شهیدان، با لباس کامل و شمشیر حمل شده و به طور کاملًا به طور کاملًا در منزل خود دفن گردید در آن هنگام روحیه‌ی جنگجویان بابی شکسته شد و هنگامی که فرمان عفو و آتش‌بس از سوی فرمانده نیروهای دولتی رسید، بایبان خود را تسلیم کردند. شاید حدود یکصد بابی، از محاصره جان بهدر بردند



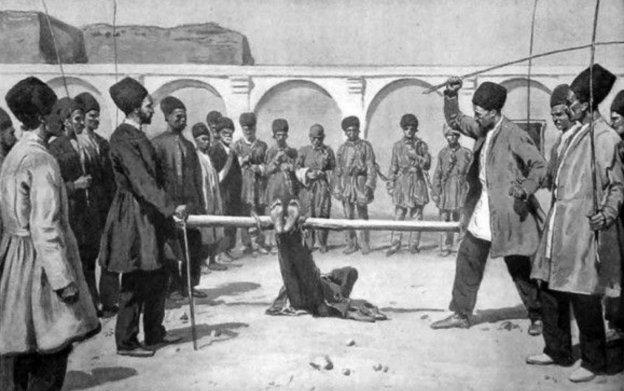
فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

انتظار رسیدن چنین دستوری را داشتند. قرار بود که امام غایب جنگ را آغاز کند و دشمنان دین را شکست دهد. بایبان نیز انتظار داشتند تا وارد

از امیر کبیر مأموریت داشت تا حجت را به تهران اعزام کند. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که حاکم، مدت یک سال انتظار کشید تا فرصتی برای

این جنگ شوند و شرک و بی‌ایمانی را از جهان براندازند! بایبان زنجان آماده بودند ولی هنوز دستوری صادر نشده بود. گفته شده که سه سال قبل از آن، زمانی که باب از مسیر زنجان، به‌سوی تبریز انتقال می‌یافت، به حجت گفته بود که از نیروی نظامی استفاده نکند. لذا، این جنگ بخشی از جهاد آخرالزمانی نبود؛ گرچه،

دستگیری حجت و توقیف بایبان زنجان بیاید.<sup>۱۲</sup> لذا اهداف حکومتی‌ها از جنگ روشن است. آن‌ها می‌خواستند مطمئن شوند که دیگر شورش و درگیری‌هایی، شبیه آنچه در مازندران اتفاق افتاد و حکومت را به زحمت انداخت، روی ندهد (سپهر، ناسخ التواریخ، ۳:۹۰؛ همدانی، تاریخ جدید، ۱۴۱؛ ضیائی، سندی، ۴-۱۶۳). روحانیون نیز چند سالی به تحریک و تهییج علیه حجت پرداختند و توقف اقدامات بایبان را در جهت حمایت از اسلام و جایگاه خود لازم دانستند.



تاریخ‌نویسان بابی، شروع جنگ را به وقایع اولیه‌ای که شرح آن گذشت و به حسادت، خشم، عدم صلاحیت و ناشایستگی حاکم وقت زنجان و علما نسبت می‌دهند. لذا، اهداف بایبان از جنگ هم نسبتاً مبهم است. آن‌ها انتظار جنگ و لزوم شرکت در جنگ را حس کرده بودند ولی فکر نمی‌کردند که شروع‌کننده‌ی آن باشند. (همدانی، تاریخ جدید، ۱۴۲؛ زنجانی وقایع، ۱۸-۱۷).

اگر دستوری از جانب باب می‌رسید، می‌توانست جزئی از آن باشد! در طول جنگ زنجان، حجت از بابت رعایت این اصل، خسارات و مشکلات تاکتیکی زیادی برای بایبان به‌وجود آورد. (نگاه کنید به دنیس مکاوئن، «جهاد و جنگ مقدس»، خصوصاً صفحات ۱۰۱-۹۸ و ۱۲۰-۱۱۸ گرچه شرح و نقل او از قضایای زنجان غلط‌انداز است، شاهی برای اعلام «جهاد دفاعی» در زنجان نداریم. نویسندگان بابی بر این نظرند که بایبان زنجانی اعلام جهاد نکردند، بلکه خود را در حالت تدافعی می‌دانستند!

بایبان اولیه، بر طبق فقه شیعی، عقیده داشتند که با حضور امام معصوم، تنها او می‌تواند اجازه شروع جهاد را صادر کند. جنگ دفاعی را هر زمان می‌توان انجام داد؛ ولی جهاد تهاجمی تنها با دستور صریح امام جایز است (در مورد بایبان، اجازه‌ی شخص باب لازم بود). از اولین روزهای شروع حرکت بابی، بایبان

(زنجانی وقایع، ۲۸ و ۳۷-۳۶. نبیل،  
ص ۵۴۶، ۵۵۳. همدانی، تاریخ  
جدید، ۱۳۸-۱۳۷ و ۱۴۵. عبدالاحد،  
خاطرات، ۷۹۱ و ۸۱۱-۸۱۰). در

عالی رتبه نمی‌توانستند با بایی‌ها جز  
به‌عنوان گروهی شورشی و فرقه‌ای  
بدعت‌گذار معامله نمایند. در مقابل،  
بایی‌ها نیز حاکمیت و مقام باب را

بالاتر از صلاحیت و مقام حکومت و دولت  
ایران می‌دانستند. لذا تعجبی ندارد که افسران و  
مقامات دولتی، این نگرش را توهم و جاه‌طلبی  
جاهلانه و بنیادگرایانه و شورش علیه حکومت  
تلقی می‌کردند. بایی‌ها نسبت به حسن‌نیت  
نمایندگان دولتی تردید داشتند. بابیان زنجان  
به‌خوبی آگاهی داشتند که جنگ مازندران  
(قلعه‌ی شیخ طبرسی) با یک آتش‌بس موقت  
متوقف شد که نیروهای ارتشی با نیرنگ آن  
را نقض کردند. هنگامی‌که در زنجان، یک  
گروه بایی، متشکل از چند پسر جوان و چند  
پیرمرد، مورد ربایش و بدرفتاری قرار گرفتند،  
هرگونه امکان پذیرش پیشنهادهای صلح  
دولتی، از سوی بابیان منتفی شد. به‌این ترتیب،  
از نظر بابیان، نتیجه‌ی نهایی جنگ، چیزی جز  
پیمودن راه امام حسین [علیه‌السلام] و اصحاب  
قهرمانش نبود! بایی‌ها چاره‌ای جز جنگ، برای  
حفظ آبروی خود در نزد پروردگار نداشتند!  
هیچ راه‌حل دیگری وجود نداشت، نه امید به  
پیروزی و نه تسلیم احترام‌آمیز (هدایت، روضه  
۴۹-۴۴: ۱۰. سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۳: ۳.  
مومن، بایی‌ها، ۱۹-۱۱۶. زنجانی وقایع، ۸-۵۷.  
عبدالاحد، یادداشت‌ها، ۱۱-۸۰۹. همدانی،  
تاریخ جدید، ۳-۳۷۲. نبیل ۵۵۴).

پس از آزادی بابیان زندانی، حاکم شهر  
دستور داد تا مناطق مسلمان‌نشین و بایی‌نشین  
شهر جداسازی شود و این مقدمه‌ای برای

غالب کتب علما و دانشمندان شیعه نیز ذکر  
شده که در زمان غیبت امام [علیه‌السلام] جهاد  
ابتدایی به‌صورت تعلیق درمی‌آید، اگرچه در  
نیمه‌ی اول قرن نوزدهم «علمای شیعه» چند  
بار اعلام جهاد دفاعی کرده‌اند؛ که زنجان یکی  
از آن موارد است. (نگاه کنید به ضیائی، سندی،  
۴-۱۶۳؛ زنجانی وقایع، ۲۸؛ حجت، به‌عنوان  
یک اخباری، این وضعیت را کاملاً بدعت‌آمیز  
می‌دانست).

دو ماه پس از آغاز جنگ، خبر رسید که  
باب، در میدان تیر تبریز، با دستور امیرکبیر،  
کشته شده است. با مرگ باب دیگر امکان جهاد  
برای بابیان نبود. گمانه‌زنی‌هایی وجود دارد که  
در زنجان، پس از مرگ باب، سیاست بابیان  
درباره‌ی جهاد تغییر کرد. از این‌رو، در آخرین  
مراحل شورش، بابیان شیوه‌های مختلفی را  
برگزیدند. گرچه دیگر فرصت اینکه هریک از  
این شیوه‌ها تأثیر جدی در نتیجه‌ی کار داشته  
باشد، سپری شده بود (زنجانی وقایع، ۶۲-۶۰؛  
عبدالاحد، یادداشت‌ها، ۸۰۰ و ۸۱۲).

از سوی دیگر، می‌توانستند امیدوار باشند  
که با توافقی، صلح در زنجان استقرار یابد.  
در آن صورت، بابیان می‌توانستند به خانه‌ها  
بازگردند و زندگی عادی را از سر بگیرند. عملاً  
هم مذاکرات پراکنده‌ای صورت گرفت ولی  
نتیجه‌ی مشخصی از آن گفت‌وگوها به دست  
نیامد. در جبهه‌ی دولتی‌ها، مقامات و افسران

دو ماه پس از آغاز  
جنگ، خبر رسید  
که باب، در میدان  
تیر تبریز، با  
دستور امیرکبیر،  
کشته شده است.  
با مرگ باب دیگر  
امکان جهاد برای  
بابیان نبود



**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**پهنائی‌شناسی**

تخریب منطقه‌ی بابی‌ها بود (زنجانی وقایع، ۴-۲۳؛ همدانی، تاریخ جدید، ۴-۱۴۳؛ عبدالاحد، یادداشت‌ها، ۷۸۷؛ نبیل، ۴-۵۴۳؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۰:۳؛ هدایت، روضه، ۴۴۹:۱۰).

در آن ایام، دورتادور شهر زنجان دیوار بلندی، به ارتفاع ۶ متر، با لبه‌های کنگره‌دار، ساخته‌شده از خشت، قرار داشت. جاده‌ی اصلی، از کنار شهر به موازات رودخانه عبور می‌کرد. لذا طول شهر، در مسیر شرقی- غربی، بلندتر از ضلع شمالی - جنوبی آن بود. بابی‌ها عمدتاً در منطقه‌ی شرقی شهر ساکن بودند. در روز پس از اولین جنگ و نزاع، حجت، با اصرار دستیاران نظامی‌اش، دستور اشغال قلعه‌ی علیمردان‌خان - از استحکامات اصلی شهر، که مسلط بر منطقه مرزی بین بخش‌های مسلمان و بابی‌نشین بود - را صادر کرد. انبار بزرگی از تجهیزات و سلاح دولتیان هم در آن قلعه به تصرف بابیان درآمد (همدانی، تاریخ جدید، ۶-۱۴۵؛ زنجانی وقایع، ۷-۳۶؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۱-۳۰). بنابر وقایع‌نگاری رسمی، روز بعد، یکشنبه، ۱۹ مه ۱۸۵۰، بابیان به خانه‌ی حاکم شهر حمله کردند ولی عقب رانده شدند (سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۱:۳).

پس از آن، آرامش چندروزه‌ای اتفاق افتاد، که طی آن هر دو جناح به آماده‌سازی برای جنگ بعدی پرداختند. بابی‌ها کنترل تمام بخش شرقی شهر را به‌دست گرفتند و همه‌ی خیابان‌های منتهی به خط مرزی را مانع‌گذاری و سنگربندی کردند. برای هر سنگر - که بیش از ۴۰ مورد بود - افسری تعیین شد که چند

نفر تحت امر او قرار داشتند. برای هر سنگر هم یک اسم رمز، که معمولاً یکی از اسماء جلاله بود، تعیین گردید، تا اگر موقعیت هر یک به خطر افتاد، به دیگران اطلاع‌رسانی کنند. در پشت هر سنگر هم، مقرهای ثانویه پیش‌بینی شده بود، تا اگر سنگر اول اشغال شد، آن‌ها بتوانند سنگربندی و خط دفاعی بعدی داشته باشند. آذوقه‌ها هم در قلعه ذخیره‌سازی شد. در جریان شورش، بابیان برای خود باروت و حتی چند ارابه توپ ساختند. در ابتدای شورش، احتمالاً حدود ۱۸۰۰ جنگجو در بخش بابی‌ها بودند، با تعدادی بیش از این رقم زن و بچه (زنجانی وقایع، ۳۲-۳۰، ۳۹-۳۸، ۵۲-۵۱، ۶۲-۶۶. همدانی، تاریخ جدید، ۱۴۳. سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۳-۹۰:۳. هدایت روضه، ۴۴۹:۱۰. نیکولا، علی محمد باب، ۳۴۳. عبدالاحد، خاطرات، ۷۷۴، ۸۰۹، ۱۹-۱۱۸. اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ۵-۲۶۴. مومن، بابی، ۱۸-۱۱۷).

در بخش مسلمانان، درخواست‌های کمک برای مقامات مرکزی ارسال شد و از روستاهای اطراف، افراد شبه‌نظامی به منطقه آمدند. حکومت مرکزی فوراً پاسخ داد. سفیر بریتانیا می‌نویسد: دولت مرکزی، ۵ ساعت پس از دریافت (خبر وقوع جنگ در زنجان)، یک گردان پیاده نظام، ۴۰۰ سواره و سه قبضه توپ را به سمت زنجان روانه کرد. این یک مورد استثنایی از سرعت‌عمل نظامی در ایران است که شاید در بسیاری از کشورهای اروپایی نتوان مشابه آن را یافت (گزارش شیل به پالمرستون،

بابی‌ها کنترل تمام بخش شرقی شهر را به‌دست گرفتند و همه‌ی خیابان‌های منتهی به خط مرزی را مانع‌گذاری و سنگربندی کردند

شماره ۶۴، ۲۵ مه ۱۸۵۰: ۶۰۱۵۱  
5F و مومن، بابیان، ص ۱۱۵).  
مقامات کشوری کاملاً احساس خطر  
می‌کردند.

تازه‌نفس، به همراه یک فرمانده ارشد  
برسند.  
عدم امکان حمله‌ی دولتیان  
از آن جهت بود که بابیان بسیار هوشیار

عدم امکان حمله‌ی  
دولتیان از آن جهت  
بود که بابیان  
بسیار هوشیار  
و آماده بودند  
و در وضعیت  
دفاعی شدیدی  
قرار داشتند.  
شهر، شبکه‌ای  
بود از خیابان‌های  
باریک و خانه‌هایی  
چسبیده به  
یکدیگر و آماده‌ی  
دفاع؛ لذا اشغال  
آن توسط پیاده  
نظام، بدون تلفات  
سنگین، غیرممکن  
بود

اولین گروه از نیروهای منظم قشون کشوری  
روز اول ژوئن به شهر رسید. نیروهای دیگری  
هم در روزهای ۱۳ و ۱۶ ژوئن به زنجان  
رسیدند. در این زمان، شاید حدود ۶۰۰۰  
نیروی دولتی، به همراه تعدادی از نیروهای  
مردمی نامنظم، در شهر بودند (موژان مومن،  
بابیان، ۱۶-۱۱۵). گرچه قبل از آن جنگ  
شروع شده بود ولی اولین حمله‌ی نیروهای  
دولتی علیه بابیان در روز اول ژوئیه ۱۸۵۰ بود.  
قبل از آن هم تلاش شده بود که یکی از موانع  
و سنگرهای بابیان را با مین منفجر کنند. حمله  
ناموفق بود و پس از آن چند روزی آرامش  
برقرار شد (سپهر، ناسخ‌التواریخ، ۲-۳: ۹۱).  
بنابر منابع بهائی، اولین فرمانده ارشد نیروهای  
دولتی، سیدعلی خان فیروزکوهی، نسبت به  
بابیان تمایل و جانبداری داشت، لذا از سمت  
خود برکنار و تنزل رتبه یافت (همدانی، تاریخ  
جدید، ۴۳-۱۴۰، ۱۵۷، ۳۷۲؛ نبیل، ۷-۵۵۶؛  
هدایت، روضه، ۵۰-۴۴۹: ۱۰؛ سپهر، ناسخ  
التواریخ، ۴-۹۳: ۳).

و آماده بودند و در وضعیت دفاعی شدیدی قرار  
داشتند. شهر، شبکه‌ای چسبیده به یکدیگر و  
باریک و خانه‌هایی چسبیده به یکدیگر و  
آماده‌ی دفاع؛ لذا اشغال آن توسط پیاده نظام،  
بدون تلفات سنگین، غیرممکن بود. گرچه  
نیروهای دولتی توپخانه داشتند، ولی توپخانه‌ی  
آن‌ها ضعیف بود و برای جنگ در میدان باز  
مناسب بود و نه مناطق صخره‌ای. وقتی گلوله  
توپ به سنگ و خشت دیوارهای دفاعی یا  
سنگرهای بابیان می‌خورد، گردوخاکی به هوا  
بلند می‌شد و قسمت‌های بالای دیوارها تخریب  
می‌شد ولی بابیان از پشت دیوار، به راحتی آن  
را تعمیر می‌کردند! خمپاره‌هایی هم که به آن  
سوی دیوارها پرتاب می‌شد جراحاتی به زنان و  
کودکان وارد می‌کرد ولی گزارشی از مجروح  
شدن جدی پیکارجویان بابی در دست نیست.  
شاید حمل و انتقال باروت و گلوله‌ی توپ از  
تهران و تبریز به آن منطقه عملی نبوده است  
که نیروهای ارتشی بتوانند حمله‌ی مؤثری  
انجام دهند. سرانجام، توپخانه‌های سنگین‌تری  
به منطقه اعزام شد و شلیک آن‌ها بابیان را وادار  
به عقب‌نشینی کرد.

نکته دیگر اینکه در میان نیروهای دولتی  
و حتی در میان افسران آن‌ها، برخی هوادار  
بابیان بودند. بسیاری از افسران از اینکه مجبور  
به جنگ علیه غیرنظامیان (بابی) شده بودند،  
علما را سرزنش می‌کردند! منابع بابی گزارش

طرح جدیدی مطرح شد: واحد جدید و  
فرمانده جدیدی بیاید، حمله شدیدی بکند  
که نیروهای پیشین هم تاحدی از آن‌ها  
حمایت و پشتیبانی کنند، تا مگر دستاورد و  
توفیقی کسب شود. لذا قرار شد واحد جدید،  
بی‌سروصدا، در بیرون شهر اردو بزند و اوضاع در  
وضعیت آتش‌بس غیررسمی باشد، تا نیروهای



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

می‌کنند که برخی واحدهای نظامی، خصوصاً دو واحد علی‌اللهی (اهل حق) با بابیان ابراز همدردی می‌کردند و به همین علت از میدان جنگ عقب

کشیده شدند (همدانی، تاریخ جدید، ۲-۱۴۱ و ۱۵۷، ۳۷۲). از این گذشته، سربازان با داستان قهرمانی‌های لشکر امام حسین و وحشیگری سپاه یزید و همچنین پیشگویی‌ها درباره‌ی یاران و لشکریان امام عصر [عجل‌الله تعالی فرجه] پرورش یافته بودند. قاعدتاً بسیاری از آن‌ها، می‌باید درباره‌ی مشروعیت اعمال خود، دچار تردید می‌بودند.

زنان هم در زمینه‌ی تحریک و تشویق مردان ایفای نقش می‌کردند. به نظر می‌رسد بیش از ۳۰۰۰ زن و فرزند بابی در درون حصار دفاعی بودند. بابیان به خوبی سازماندهی شده بودند. خانم‌ها کار خیاطی، نانوايي، پرستاری و مراقبت از مجروحان و ساخت و تعمیر سنگر و خطوط دفاعی و جمع‌آوری پوک‌های گلوله‌ی تفنگ و توپ را برای استفاده‌ی مجدد به‌عهده داشتند. بچه‌ها هم کمک‌های مشابهی ارائه می‌کردند. بعضی اوقات نیز خانم‌ها با آماده نگه‌داشتن پتوی خیس، گلوله تویی را که شلیک می‌شد و عمل نمی‌کرد، با سرد کردن، از کار می‌انداختند (زنجان‌ی وقایع، ۵۰-۴۹؛ نبیل، ۵۶۳؛ عبدالاحد، خاطرات، ۷۶۹). زن‌ها، عموماً در جنگ شرکت نکردند و لذا همه‌ی آن‌ها پس از پایان محاصره زنده ماندند، به‌جز یک مورد استثناء.

مسئولان دولتی و علماء مشترکاً نامه‌ای به حضور شاه نوشته و دلایل ناکامی خود را در شکست بابیان چنین برشمردند:

«چهارم: یک گروه از دختران باکره‌ی بابی تشکیل شده است. بابیان به عشق آن‌ها و برای وصال به آن‌ها می‌جنگیدند. آن‌ها مطالب زیادی در

این زمینه نوشتند و آن را برای شاه فرستادند.» این قصه خیلی میان مردم مشهور شد ولی حقیقت داستان دختر باکره این است: پیرمردی از طرفداران حجت، در شهر، در گذشته بود. دو دختر از او به‌یادگار مانده بودند به نام‌های زینب و شاه‌صنم. هنگامی که سنگرها برپا شد و جنگ آغاز گردید، زینب به نزد حجت رفت و چنین گفت: «من پدر و برادری ندارم که در راه خدا بجنگند. به من اجازه بده که به خط مقدم برای جنگ بروم.» حجت پاسخ داد: «جهاد برای زنان ممنوع است.» او گفت: «ولی در این دوره دیگر اوهام و حجاب‌های گذشته برداشته شده است! حکم و فرمان خود را در این باره اعلام کن!» حجت نام آن دختر را رستم‌علی گذاشت. او لباس مردانه پوشید و در یکی از سنگرها، در کنار سایر بابیان وفادار به نبرد برخاست. یک روز سربازان به سنگر آن‌ها حمله کردند. آن شیرزن ابیات حماسی را با صدای بلند می‌خواند و با آن‌ها می‌جنگید.

رستم‌علی که اشعار را فریاد می‌کرد، از روی سنگر خود را به زیر انداخت و به‌سوی گروه سربازان دشمن رفت! آن‌ها به تصور اینکه گروه بزرگی از بابیان هم پشت سر او هستند پابه‌فرار گذاشتند. بابیان از پشت سنگر او را صدا زدند که برگردد. به‌هنگام بازگشت او، یکی از مردم شهر گلوله‌ای شلیک کرد که به او اصابت کرد و موجب مرگش شد. (زنجان‌ی وقایع، ۵۶-۵۵)

نکته دیگر اینکه در میان نیروهای دولتی و حتی در میان افسران آن‌ها، برخی هوادار بابیان بودند. بسیاری از افسران از اینکه مجبور به جنگ علیه غیرنظامیان (بابی) شده بودند، علماء را سرزنش می‌کردند

؛ همچنین عبدالاحد، یادداشت‌ها، ۸۰۲-۳؛ نیبل، ۵۲-۵۴۹؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۳:۹۴؛ همچنین یکی از مجتهدان محلی (بابی) در آنجا

حکم داد که جهاد جنبه‌ی عینی فردی دارد، لذا بر هر مرد و زن واجب است! او گفته بود که زنان می‌توانند، بدون اجازه‌ی شوهرانشان، در جنگ شرکت کنند. نگاه کنید به ضیائی، سندی).

در طول تابستان و پاییز، بابیان مستمراً نیروهای زن و مرد خود را از دست می‌دادند



و ناچاراً به محل‌های مستحکم‌تر، عقب‌نشینی می‌کردند؛ هرچند طی این ماه‌ها نیروهای دولتی هم پیروزی قاطعی کسب نکرده بودند. در اواخر پاییز نشانه‌های شکست مقاومت بابیان هویدا شد. بابیان به مقدار زیادی از دیوارها و حصارهای شهر عقب نشسته بودند. قلعه علیمردان‌خان، که بیشتر ذخایر و تسلیحات بابیان از آنجا بود، مدتی بود که از دسترس آن‌ها خارج شده بود. گرچه بر اثر ضدحمله‌ی بابیان، راهی به‌سوی قلعه باز شد؛ ولی نهایتاً بر اثر یک حمله‌ی عمومی در اوایل زمستان،

سرانجام قلعه به‌دست هنگ گروس افتاد. با سقوط قلعه، شرایط بابیان آسیب‌پذیر شد (زنجانی وقایع، ص ۴۹ تا ۶۰؛ همدانی، تاریخ جدید، ۱۵۸-۹؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۳:۹۵).

در آن زمان بود که حجت به مردم و مریدانش گفت اگر راهی برای گریز و خروج یافتند، می‌توانند بروند. تعدادی چنین کردند ولی خیلی زود بازداشت شدند. بقایای بابیان، اطراف خانه‌ی حجت تجمع کردند و در مقابل حملات نیروهای دولتی و شلیک توپخانه دفاع می‌کردند. در میان گروهی از جوانان بابی این مطلب مطرح شد که زنان بابی را بکشند تا به دست نیروهای دشمن نیفتند ولی برخی که عاقل‌تر بودند، مانع از این کار شدند (زنجانی وقایع، ۴-۶۲).

کمی پس از آن، حجت به‌هنگام بازدید از خطوط دفاعی، از ناحیه بازوی دست راست مجروح شد. او را به منزلش بردند و چند روزی در آنجا استراحت کرد. مجروح شدن او از دشمن و حتی از بسیاری از نیروهای بابی هم، مخفی نگه داشته شد. او حدود ۳۰ دسامبر ۱۸۵۰ درگذشت، درحالی‌که از مریدانش خواست سه روز دیگر مقاومت کنند. شاید توضیح این مطلب آن باشد که او امیدوار بود نیروهای دولتی، بر اثر سرمای زمستان دست از محاصره بردارند. او همچون شهیدان، با لباس کامل و شمشیر حمایل شده و به‌طور کاملاً محرمانه، در منزل خود دفن گردید. دیوارهای اتاق و خانه را هم بر روی قبرش خراب کردند، تا قبر وی مخفی بماند. در آن



**فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی**

هنگام روحیه‌ی جنگجویان بابی شکسته شد و هنگامی که فرمان عفو و آتش‌بس از سوی فرمانده نیروهای دولتی رسید، بابیان خود

را تسلیم کردند. شاید حدود یکصد بابی، از محاصره جان به در بردند (زنجانی، وقایع، ۷۲-۷۱، ۵-۶۴، ۶۲-۶۰؛ همدانی، تاریخ جدید، ۳۷۳ و ۲۹۱ و ۶۸-۱۶۱؛ نییل، ۵۷۷ و ۵۷۳؛ عبدالاحد، یادداشت‌ها، ۸۱۸-۸۲۱ و ۸۱۲، ۷۶۹-۷۶۸؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۷-۳:۹۶؛ صیائی، سَنَدی، ۱۶۴؛ مومن، بابیان، ص ۱۲۲).

**● پایان و نتیجه کار**

پس از تسلیم بابیان، بقایای بخش تحت اشغال آن‌ها مورد هجوم و غارت نیروهای دولتی قرار گرفت. مردان بابی تحت نظر قرار گرفتند و زنان و کودکان به منزل سیدابوالقاسم، مجتهد اول شهر، منتقل شدند. آن‌ها مدت چهار روز در اصطبل منزل ایشان نگهداری شده و پس از آن آزاد شدند (زنجانی وقایع، ۷۳-۶۶؛ نییل، ۷۰:۵۶۹). روشن نیست که آیا زنان در آنجا حالت بازداشت و زندانی داشتند یا صرفاً نگهداری می‌شدند تا از دست‌اندازی و آزار نیروهای دولتی در امان باشند یا چیزی بین این دو مورد! بین مردم شهر و سپاهیان دولتی اختلاف نظری بروز کرد که کدام یک باید حضانت زنان بابی را برعهده بگیرند. مردم شهر زنجان، هیچ علاقه‌ای به سپردن زنان شهرشان به قشون دولتی نداشتند، هر چند آن زنان بابی باشند! ولی در مجموع، با زنان با شدت رفتار شد و برخی از

کودکان هم جان سپردند. سه روز پس از تسلیم بابیان، شصت‌وشش نفر از زندانیان مرد به میدان اصلی شهر، مقابل خانه حاکم، منتقل و با سرنیزه‌ی قشون دولتی کشته شدند. پسر جوان حجت مجبور شد که جای دفن پدرش را نشان دهد. جسد او را از گور خارج و دور شهر گرداندند. چهل‌وچهار بابی دیگر، به همراه قشون دولتی، به تهران اعزام شدند، که چهار نفر از آن‌ها، در آنجا، در تاریخ ۲ مارس ۱۸۵۱، به دار آویخته شدند. بقیه‌ی آن‌ها را به مناطق مختلف ایران فرستادند. بقیه‌ی زندانیان در زنجان، که افراد مهمی نبودند، با ضمانت بستگان و دوستان خویش آزاد شدند (زنجانی وقایع، ۷۶-۷۳؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ۹۷-۹۶:۳؛ نییل ۴-۱۲۳؛ همدانی، تاریخ جدید، ۶۸-۱۶۵؛ عبدالاحد، یادداشت‌ها، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۱۹).

وقایع زنجان یک شکست و مصیبت کامل برای بابیان بود. هیچ رهبری از آن‌ها باقی نماند. فقط چند پیکارجوی آن‌ها زنده ماندند. زنان و کودکان هم زنده ماندند و بیشتر آن‌ها هم به خانواده‌هایشان تحویل شدند که عمدتاً مسلمان بودند. بابیان به حیات خود در زنجان ادامه دادند ولی تا قبل از پایان دهه‌ی ۱۸۶۰، که کودکان بابیان کشته شده، بزرگ و جوان شدند، گروه و جمعیتی نداشتند. پس از آن هم، آن‌ها به دو گروه ازلی و بهائی تقسیم شدند. از آن به بعد، دیگر مطلبی در مورد سخت‌گیری و آزار نسبت به آن‌ها نیست، تا آنکه در سال ۱۸۶۷، سه جوان بهائی کشته

وقایع زنجان یک شکست و مصیبت کامل برای بابیان بود. هیچ رهبری از آن‌ها باقی نماند. فقط چند پیکارجوی آن‌ها زنده ماندند. زنان و کودکان هم زنده ماندند و بیشتر آن‌ها هم به خانواده‌هایشان تحویل شدند که عمدتاً مسلمان بودند

می‌شوند و این اخبار درباره‌ی آن‌ها، کم‌وبیش تا دهه ۱۸۹۰ ادامه دارد. حتی در آن زمان هم گویا زنجان جای خطرناکی برای بهائیان بوده است!

احتمالاً تعداد اعضای جامعه‌ی بهائئیت زنجان، امروزه کمتر از تعداد بابیان سال ۱۸۵۰ آن شهر باشد.

### ● علل حادثه و نتیجه آن

با ملاحظه‌ی عوامل اجتماعی تاریخ آشفته‌ی شهرهای ایران، در دوره پیشامدرن، ناظر خارجی گیج و سردرگم می‌ماند که چرا شورش شهری در آنجا رخ نمی‌داده است. در ایران قرن نوزدهم، شهرهای مختلف، گرفتار رقابت‌های حیدری - نعمتی مختلفی بودند، که گروه‌گروه بخش‌هایی از مردم را در مقابل بخشی دیگر، به رقابت و چشم‌وهمچشمی وامی‌داشت. علل این دسته‌بندی‌ها - که شروع آن در دوران جدید، به دوره‌ی صفویه باز می‌گردد - ظاهراً برای خود ایرانی‌ها هم نامشخص و مبهم است. شاید نوعی لجبازی و کج‌سلیقگی بشری، مثل دوست داشتن رنگ آبی و دشمنی با رنگ سبز عامل آن باشد! (میرجعفری، حیدری). البته اختلافات جزئی و کوچک کاملاً عادی هستند. در سال ۱۸۴۷، حاکم زنجان، به علت سوءاستفاده و تجاوز به یک زن، از شهر اخراج شد. حادثه‌ای که حجت در آن احتمالاً دخیل بود. در مقیاس بزرگ‌تر، مشاهده می‌کنیم که در سال ۱۸۴۳، مردم کربلا، که عمدتاً ایرانی بودند، علیه مقامات عثمانی شهر شورش و قیام کردند که

در نهایت همه‌ی آن‌ها، حتی کسانی که به حرم‌های شریف پناه برده بودند، قتل عام شدند (خوان کول و موژان مومن، مافیا). این اتفاق هم

خیلی متفاوت از شورش بابیان نبود و اینکه، نقش ناآرامی‌ها و شورش‌های شهری، در دو انقلاب بزرگ قرن بیستم ایران، کاملاً مشخص و روشن است.

ساختار و ترکیب‌بندی جامعه‌ی بابی زنجان به قدر کافی روشن نیست و یا درباره‌ی جمعیت کل زنجان در سال ۱۸۵۰، دقیق نمی‌دانیم، تا بتوانیم تحلیل بسیار عمیق ابعاد اجتماعی و اقتصادی این جنگ را ارائه کنیم. از جناح‌بندی‌های حیدری - نعمتی در آنجا سخنی به میان نیاوردیم ولی به احتمال زیاد بایستی در آنجا وجود داشته باشد. هیچ‌یک از منابع تاریخ‌نگاری بابی و مسلمان، اطلاعاتی درباره‌ی وضعیت و جایگاه اقتصادی طرف‌های درگیر زنجان به ما نمی‌دهند؛ زیرا تصور نمی‌کردند که این اطلاعات، به موضوع ربط داشته باشد.

روشن‌ترین و بدیهی‌ترین واقعیت جامعه‌شناسانه‌ی جامعه‌ی بابی زنجان آن است که آن‌ها گروهی از قبل شکل یافته و متشکل بودند؛ به نظر می‌رسد مریدان حجت، که تقریباً به طور دسته‌جمعی بابی شدند - گرچه صددرصد قطعی نیست - گروهی اخباری و مرید پدر حجت بودند. اکثریت آن‌ها در بخش شرقی شهر اقامت داشتند و آشکارا، اکثریت جمعیت آن بخش را تشکیل می‌دادند. آن‌ها، همچنین، از بابیان شیخی

وقایع زنجان یک شکست و مصیبت کامل برای بابیان بود. هیچ رهبری از آن‌ها باقی نماند. فقط چند پیکارجوی آن‌ها زنده ماندند. زنان و کودکان هم زنده ماندند و بیشتر آن‌ها هم به خانواده‌هایشان تحویل شدند که عمدتاً مسلمان بودند





زنجان متمایز بودند. برخی از آن‌ها از روستاهای اطراف آمده بودند - به احتمال زیاد، از روستاهای نزدیکی که رابطه‌ی خویشاوندی با بابیان

اخباری شهر داشتند. به این ترتیب، بابیان نه یک گروه و طبقه‌ی اقتصادی جامعه، بلکه بخشی و قسمتی از جامعه، با علایق و وابستگی به رهبر دینی خاصی بودند. هیچ شاهد و نشانه‌ای مبنی بر هویت قبیله‌ای - نژادی خاص این گروه یا تفاوت قبیله‌ای - نژادی آن‌ها با بقیه‌ی مردم شهر وجود ندارد.

تاریخ‌نگاران بابی و بهائی متذکر شده‌اند هنگامی که جنگ و درگیری آغاز شد و شدت گرفت، اعضای پولدارتر و ثروتمندتر جامعه‌ی بابی، آمادگی بیشتری برای خروج از میان آن‌ها داشتند. افرادی که در میدان کارزار خودی نشان دادند و شاخص شدند و رهبری را به دست گرفتند، از طبقه‌ی سنتی بالای جامعه نبودند. بیشتر به نظر می‌رسد که کسبه‌ی جزء، نظامیان بازنشسته و از این قبیل افراد، در میانه‌ی بحران، فرصتی برای ابراز شایستگی خود یافتند (زنجانی وقایع، ۲۵-۲۴، ۴۳-۴۰؛ عبدالاحد، خاطرات، ۷۷۹؛ عباس امانت، رستاخیز، ۳۵۸).

کاملاً روشن است که حجت و مریدانش، حتی قبل از بابی شدن، به‌طور جدی منتقد روحانیون و رهبری سیاسی کشور بودند. لذا بسیار محتمل است که تمایل بابیان به جنگ و مبارزه، ناشی از نارضایتی و خشم آن‌ها از بی‌کفایتی و فساد رهبری نظام موجود بوده باشد. با فرض اینکه آگاهی اندکی درباره‌ی

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

افراد بابی زنجان داریم و حتی اطلاعات ناچیزتری درباره‌ی مخالفان بابی در شهر و یا کسانی که بی‌طرف بودند داریم، لذا چیز بیشتری را نمی‌توان با قاطعیت درباره‌ی مبانی اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی بابی زنجان یا درباره‌ی علل و عوامل اجتماعی و اقتصادی، که آن‌ها را وادار به جنگ و مقاومت مسلحانه در برابر قوای حکومتی نمود، بیان داشت.

● **ساختارهای ذهنی**

مطالب جالب‌تری می‌توان درباره‌ی ساختار ذهنی و مفهومی، که زمینه‌ساز اقدام‌های طرف‌های مختلف این رویداد بود، بیان کرد. چهار نکته‌ی مهم قابل توجه است: بازگشت امام دوازدهم، الگوی کربلا، تغییرناپذیری احکام و قوانین اسلامی و مدل اصلاحات و رفورم حکومتی عصر قاجار.

شیعیان عقیده دارند که پیامبر اسلام مقام وصایت و جانشینی دنیوی و روحانی خود را به سلسله‌ی جانشینانش، از امامان [علیهم‌السلام]، تفویض کرده است. آن‌ها بر این باورند که این مقام جانشینی امروز در اختیار دوازدهمین فرد از سلسله‌ی جانشینان او است که در شهرهای افسانه‌ای (خیالی) زیرزمینی جابلقا و جابلسا زندگی می‌کند!<sup>۱۳</sup>

از آنجاکه امروزه امام شخصاً حضور ندارد تا اختیارات و فرمان‌های خود را به اجرا بگذارد، لذا موقتاً اختیاراتش را به دست مقامات کشورهای مسلمان و روحانیان شیعه سپرده است؛ ولی هنگامی که بازگردد، اختیار فرمانروایی بر جهان را خود راساً در دست خواهد گرفت. بابیان

روشن‌ترین و بدیهی‌ترین واقعیت جامعه‌شناسانه‌ی جامعه‌ی بابی زنجان آن است که آن‌ها گروهی از قبل شکل‌یافته و متشکل بودند؛ بمنظر می‌رسد مریدان حجت، که تقریباً به‌طور دسته‌جمعی بابی شدند - گرچه صدر صد قطعی نیست - گروهی اخباری و مرید پدر حجت بودند



کم‌وبیش عقیده داشتند که باب همان امام غایب است که بازگشته است. این مطلب ساده به یک مانع دائمی برای هرگونه همزیستی بین

اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. چارچوب مفهومی دوم، الگوی کربلا است، که در آن، بسیاری از مردم کوفه، امام حسین [علیه‌السلام]

را تنها گذاشتند و آن حضرت با تعداد اندکی از اصحاب خویش تنها ماندند، تا آنکه تک‌تک آن‌ها توسط لشکریان فاسد و بی‌دین حکومتی کشته شدند. اگرچه ماجرای کربلا و جنگ امام دوازدهم، از یک جهت باهم متضاد هستند - چراکه عاقبت جنگ کربلا شکست بود و سرانجام نهایی جنگ امام زمان، پیروزی قطعی است - ولی هنگامی که جنگ و کارزار در زنجان شروع شد، گویا فکر و ذهن بابیان، در مورد این دو جنگ مخلوط شد! هنگامی که خبر کشته شدن باب به آن‌ها رسید، وجهه و انگیزه‌ی کربلایی برتری گرفت. سمبل‌های جنگ و شهادت کربلا، الگوها و نگرش بابیان را برای مبارزه رقم زد و به آن جنبه نمادین داد و آن‌ها را برای مرگ و شکست محتوم خود آماده ساخت. زنانی که در اصطبل منزل مجتهد شهر زندانی شدند خود را همچون زنانی می‌دیدند که به‌صورت اسیر، به شام ناپاک برده شدند. گویا مخالفان بابیان هم به این مقایسه‌ها توجه داشتند! یکی از علل طولانی شدن جنگ، عدم میل و رغبت قشون حکومتی بود. آن‌ها هم با عشق به داستان کربلا بزرگ شده و پرورش یافته بودند. آن‌ها گرچه خود را هیچ‌گاه بایی تصور نمی‌کردند ولی هرگز مایل نبودند در تراژدی کربلا، بخشی از سپاه یزید از خدا بی‌خبر باشند!

اقدام جناح روحانی معرکه هم براساس

بابیان و حکومت‌ها تبدیل شده است. هرچند باب هنوز تصمیم به اعلام عدم مشروعیت ساختارهای جامعه‌ی غیردینی نگرفته باشد؛ ولی ممکن است هر زمان، به این کار مبادرت نماید. بابیان زنجان و سایر مناطق، تا زمانی مشروعیت نظم موجود را می‌پذیرند که باب آن را رد نکرده باشد! تعارض و درگیری زمانی آغاز می‌شود که احکام و فرمان‌های باب در تعارض با احکام و قوانین حاکمیت مستقر در کشور باشد. این تعارض، به‌خوبی مورد توجه مقامات کشوری هم قرار گرفته بود. هنگامی که ماهیت گروه و حرکت بابیان شناخته شد، حکومت نیز به‌طور جدی و سیستماتیک اقدام به قلع‌و‌قمع آن‌ها کرد. علاوه‌براین، پیش‌گویی‌های مذکور در احادیث شیعه، از جنگ بزرگی بین امام و اصحاب خاص ایشان، برای براندازی مشرکان و نیروهای اهریمنی جهان خبر می‌دهد. بابیان، انتظار داشتند که برای شرکت در این نبرد فرا خوانده شوند! جالب‌تر آنکه، آن‌ها جنگ مازندران (قلعه‌ی شیخ طبرسی) را طلیعه‌ی این کارزار تلقی می‌کردند. باب، قطعاً در نوشته‌های خود از جنگ و جهاد فراوان سخن گفته است. گرچه او هیچ‌گاه دعوت و فراخوانی برای جنگ بزرگ آخرالزمانی برای مقابله با مشرکان و اشرار نداد؛ ولی بایی‌ها و مقامات حکومتی شک نداشتند که او این کار را شروع خواهد کرد؛ که در آن مرحله هم، هر دو طرف، جنگ را

تعارض و درگیری زمانی آغاز می‌شود که احکام و فرمان‌های باب در تعارض با احکام و قوانین حاکمیت مستقر در کشور باشد. این تعارض، به‌خوبی مورد توجه مقامات کشوری هم قرار گرفته بود



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

چارچوب و مفهوم دیگری شکل گرفته بود، تغییرناپذیری احکام و قوانین اسلامی. ادعاهای باب، مبنی بر دریافت هدایت الهی، گرچه براساس

اعتقادات شیعه، کاملاً بی‌اساس بود؛ ولی منشأ اصلی خشم جامعه روحانیت شیعی نسبت به بابیان، صدور فتاوا و اعلام نظرات بدعت‌آمیز باب و بابیان بود. این مطلب را می‌توان به‌وضوح و صراحت، در بیانیه و عریضه‌ی علمای زنجان علیه حجت، که در آن، تغییرات ارائه‌شده از سوی حجت، نسبت به احکام و فتاوی

اجماعی شیعی را، خطری جدی برای کیان دین و کشور ارزیابی کرده‌اند، مشاهده کرد. روحانیان و مریدان و طرفداران آن‌ها، می‌توانستند رفتارها و عملکرد مقدس‌مآبانه را تحمل کنند ولی نمی‌توانستند نسبت به نسخ احکام اسلامی بی‌تفاوت بمانند.

چهارمین دیدگاه فکری مؤثر در شورش بابی‌ها، تفکر مقامات کشوری، به‌ویژه امیرکبیر و دست‌پرورده‌اش، ناصرالدین‌شاه جوان بود که تصمیم گرفتند بابیان را سرکوب کنند و خود باب را به اشد مجازات برسانند. امیرکبیر، همچون بسیاری دیگر از متفکران، اندیشمندان و دلسوزان طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران آن روز، دریافته بود که کشور در شرایط سخت و بحرانی قرار دارد و پیش از آنکه بر اثر نفوذ و دخالت

بیگانگان اروپایی دچار اضمحلال و فروپاشی شود، باید تحولات و توسعه در حکومت و جامعه ایجاد گردد. فقط دولتی قدرتمند و محکم می‌توانست چنین اصلاحاتی را به‌اجرا بگذارد. حضور، توسعه و عملکرد دین می‌توانست در حوزه‌های خاصی مفید باشد ولی پادشاه باید از قدرت و اقتدار کامل برخوردار می‌بود. عملکرد و اقدامات تروریستی جنبش بابی علیه حاکمیت و مردم و رهبران دینی، صرف‌نظر از صداقت یا عدم صداقت بابیان و یا میزان مشروعیت اعتراضات

آن‌ها، نوعی اختلال و عملکرد انحرافی بود که باید به آن پایان داده می‌شد تا حکومت بتواند تفکر و تلاش خود را بر مسائل و مشکلات حاد و بحرانی متمرکز سازد. لذا عبارت نبیل، تاریخ‌نگار بهائی، را که اعدام باب را به امیرکبیر نسبت داده، به‌سختی



می‌توان پذیرفت و باور کرد؛ هرچند آن عبارت، بیانگر شرایط و مشاهدات نبیل بوده باشد: [بی‌گناهی باب] به‌هیچ‌وجه ربطی به شرایط پیش‌آمده ندارد. منافع حکومت در خطر است و ما نمی‌توانیم هرچند وقت یک‌بار، شاهد التهابات و شورش‌های آنان باشیم... هیچ‌چیز، جز راه‌حلی که موردنظر من است نمی‌تواند این شرّ را ریشه‌کن کند و صلحی را که ما مدت طولانی چشم‌انتظار آن بودیم، برایمان به ارمغان آورد (نبیل، ۵۰۲).

یکی از علل طولانی شدن جنگ، عدم میل و رغبت قشون حکومتی بود. آن‌ها هم با عشق به داستان کربلا بزرگ شده و پرورش یافته بودند. آن‌ها گرچه خود را هیچ‌گاه بابی تصور نمی‌کردند ولی هرگز مایل نبودند در ترازوی کربلا، بخشی از سپاه یزید از خدا بی‌خبر باشند!

## ● چرا زنجان؟

چرا این جنگ و درگیری آشکار، در سایر مناطق و شهرهایی که شورش‌ها و اغتشاش‌های بابی، از

حجم و گستردگی کمتری برخوردار بود، اتفاق نیفتاد؟ برای مثال، می‌توان به شهر شیراز، پس از مراجعت باب، در سال‌های ۴۶-۱۸۴۵، اصفهان، در زمان تبعید باب به آن شهر، قزوین، در زمان حضور طاهره و تهران در سال ۱۸۵۲، زمانی که تعدادی از بابی‌ها برای ترور ناصرالدین شاه قاجار اقدام کردند، اشاره نمود.



اولین پاسخ محتمل این است که بابیان در آن مناطق، گروهی بزرگ و منسجم نبودند که بتوانند برای مبارزه و جنگ تدارک ببینند. در زنجان و نیریز، بابیان، جامعه‌ای از قبل استقرار یافته و منسجم و موجود بودند. در جنگ قلعه‌ی شیخ طبرسی، بابیان یک ارتش کوچک در حال حرکت و عبور بودند. در سایر شهرها، بابی‌ها هنوز جامعه‌ی بزرگ و متشکلی نشده بودند؛ بلکه گروهی از افراد دارای پیوندهای اندک و ضعیف بودند، که از گروه‌ها و دسته‌های شیخی جدا شده بودند.

بابیان ساکن تهران، عمدتاً مهاجران یا پناهجویانی از سایر مناطق بودند، که به‌صورت گروه‌های کوچکی کنار هم قرار گرفتند که پیوند عمیقی

بین آن‌ها وجود نداشت. ثانیاً جز در تهران، اغتشاشات و شورش‌های نافرجام ایجاد شده در مرحله‌ی اولیه‌ی بابی، قبل از آن بود که دو طرف - بابی‌ها و دولت - به این جمع‌بندی و نتیجه برسند که خشونت و توسل به زور اجتناب‌ناپذیر است. نکته‌ی سوم اینکه همه‌ی شهرهای فوق‌الذکر، به‌ویژه تهران، مناطق استراتژیک تلقی می‌شدند و به‌شدت حفاظت می‌شدند، نه مثل شهرهایی چون زنجان و نیریز، که از درجه‌ی اهمیت کمتری برخوردار بودند. در تهران، مقامات مسؤول، به‌دقت و از نزدیک، شبکه‌های بابی را زیر نظر داشتند و عنداللزوم آن‌ها را به حبس و تبعید و بعضاً سران آن‌ها را به اعدام محکوم می‌کردند، لذا وقتی تعدادی از بابیان برای سرنگونی حکومت برنامهریزی و اقدام به ترور کردند، متلاشی کردن آن‌ها به‌طور جدی و مؤثر انجام شد. نکته‌ی آخر آنکه بابیان هیچ دستور و حکم روشنی از سوی رهبر خود برای راه‌اندازی جنگ و آشوب نداشتند.<sup>۱۴</sup> بنابراین، جز در مورد جنگ قلعه‌ی طبرسی، جنگ رودررو، کم‌وبیش به‌صورت تصادفی بروز کرد. در شهرهایی همچون شیراز و تهران، که رهبران بابی آماده و مستعد همزیستی و رفتار مسالمت‌آمیز بودند، احتمال بروز مشکل بسیار کمتر بود.

اتفاقات و حوادث زنجان بسیار شبیه به رویدادهای نیریز بود. در نیریز هم یک گروه،



که از قبل برای خود، جامعه‌ی متشکل و خاصی داشتند و تحت تأثیر و نفوذ یک طلبه‌ی بابی، که خانواده‌اش قبلاً در شهر دارای احترام بود، به‌صورت

دسته‌جمعی، بابی شدند. بابیان همگی از قبل، در بخش خاصی از شهر زندگی می‌کردند و رهبری و اتحاد و پیوند گروهی خاصی میان خود داشتند. هنگامی که چالش ظاهر شد، آن‌ها سریعاً به موضع اقدام و مقاومت مسلحانه درآمدند. این واقعیت که هیچ‌یک از این شهرها از چنان اهمیتی برخوردار نبود که مورد توجه و کنترل دقیق حکومت مرکزی باشد، احتمالاً گویای آن است که پیش از آن هم مقاومت‌های موفقیت‌آمیزی در برابر حاکمان محلی، در آنجاها صورت پذیرفته است. نیریز و زنجان، از جهتی کاملاً متفاوت از قلعه‌ی شیخ طبرسی (جایی که اولین و مشهورترین نبرد و کارزار بین بابیان و دولتیان رقم خورد) هستند. بابیان در شیخ طبرسی، یک گروه با سابقه‌ی زیست طولانی در آنجا نبودند؛ بلکه گروهی مذهبی خودشیفته و آرزومند و تازه‌تأسیس بودند، که برای رسیدن به هدفی خاص، بر گرد رهبری کارزماتیک ملاحسین بشرویی و قدّوس حلقه زدند. تنها عامل وحدت و اتحاد آن‌ها انگیزه‌ی فرقه‌ای و عقیدتی آن‌ها بود و نبردشان بیشتر ماهیت و وجهه نمادین داشت!

به‌طور خلاصه، طرح شورش‌ها و جنگ‌های بابیان را این‌گونه می‌توان توضیح داد: منطق و مواضع دو طرف (بابیان و حکومت) تعارض و برخورد را اجتناب‌ناپذیر کرده بود. در مناطق و شهرهایی که بابیان متشکل و سازمان‌یافته

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

ولی از نظر نیرو و نفرات ناکافی بودند، جنگیدند، شکست خوردند و عقب نشستند ولی در سایر مناطق، که چنین رویکردی نداشتند، نهان‌زیستی را برگزیدند یا به شهرهای دیگر مهاجرت کردند.

● **اهداف و نتایج**

سرانجام به هدف بابیان زنجان و مخالفان آن‌ها از جنگ و کارزار و نتایج درازمدت اقدام‌های آنان بپردازیم. با توجه به اینکه دستور جهادی از سوی باب صادر نشده بود، بابیان به نوعی جهاد تدافعی متوسل می‌شدند؛ و اگر در این مهم موفق نمی‌شدند، ترجیح می‌دادند با الگوگیری از شهادت امام حسین [علیه السلام] و یارانش، در دفاع از باور و عقیده‌ی خود به شهادت برسند! هدف قشون دولتی در جنگ ملموس‌تر بود: پایان دادن به تهدید نظامی بابیان در مسیر تهران - تبریز.

هریک از دو طرف، در اقدام خود موفق عمل کردند! بابیان چون نتوانستند با دولتیان به توافق مناسبی دست پیدا کنند، آن‌قدر جنگیدند تا در نهایت فقط حدود یکصد نفر از نیروهای مسلح آن‌ها خود را تسلیم کردند. احتمالاً برخی از آن‌ها در هفته‌های آخر محاصره‌ی آوردگاه، از آنجا گریختند ولی در مجموع، آن‌ها در پیروی از الگوی شهادت کربلا صداقت داشتند! در جناح دولتی‌ها، آن‌ها نسبتاً در دفع خطر جامعه‌ی بابی زنجان موفق شدند و تا قبل از بزرگ شدن فرزندان بابیان زنجان، دیگر جامعه‌ی بابی پیکارجوی فعال و خطرناکی در زنجان شکل نگرفت. ضمن آنکه پس از آن

اتفاقات و حوادث زنجان بسیار شبیه به رویدادهای نیریز بود. در نیریز هم یک گروه، که از قبل برای خود، جامعه‌ی متشکل و خاصی داشتند و تحت تأثیر و نفوذ یک طلبه‌ی بابی، که خانواده‌اش قبلاً در شهر دارای احترام بود، به‌صورت دسته‌جمعی، بابی شدند

دیگر بابیان مشکلی در زنجان ایجاد نکردند.

زنجان نقش کوچکی در خاطرات تاریخی مریدان بعدی باب ایفا کرد.

تأثیر این نبرد بر مردم شهر و دولتیان نیز ملموس بود. اولاً، بخش بزرگی از شهر ویرانه شد. زمانی که ادوارد براون، سی سال پس از آن جنگ و کارزار، از آنجا بازدید کرد، هنوز خرابی‌ها، به‌طور کامل، بازسازی نشده بود. ثانیاً این حادثه به‌شدت ترسناک و مهیب بود

حساس تر شدند. تأثیر این نبرد بر مردم شهر و دولتیان نیز ملموس بود. اولاً، بخش بزرگی از شهر ویرانه شد. زمانی که

ادوارد براون، سی سال پس از آن جنگ و کارزار، از آنجا بازدید کرد، هنوز خرابی‌ها، به‌طور کامل، بازسازی نشده بود. ثانیاً این حادثه به‌شدت ترسناک و مهیب بود. زنجان، همچون شیخ طبرسی یا نیریز، نقطه دورستی نبود؛ هر ایرانی، که به تهران و تبریز مسافرت می‌کرد، حتماً شبی در زنجان می‌ماند. برای چند دهه، مسافران و مسؤولانی که از آن محل می‌گذشتند، مطالب اغراق آمیز و افسانه‌ای درباره‌ی شجاعت یا شرارت حجت و بابیان زنجان می‌شنیدند. موفقیت بابی‌ها، کمبودهای قشون و ارتش ایران و آسیب‌پذیری حکومت ایران در برابر قیام‌ها و شورش‌های مردمی و نامنظم را برملا ساخت. نتیجه‌ی کار هم سخت شدن موضع دولت ایران در برابر بابیان، در سایر مناطق و نگاه مشابه، به جنبش‌های مردمی بود. آخرین جمله را از کتاب تاریخ نبیل می‌آورم:

من این توفیق را داشتم که ۹ سال پس از خاتمه‌ی آن کارزار به‌یادماندنی، از زنجان بازدید داشتم و شاهد صحنه‌های آن کشتارهای تلخ باشم. من با تأثر و ترس، از ویرانه‌های قلعه‌ی علیمردان‌خان بازدید کردم و بر روی زمین‌هایی که خون‌ها بر روی ریخته شده بود، قدم زدم. می‌توانستم بر روی دروازه‌ها و دیوارهای آن و همچنین ستون‌ها و سنگ‌های سنگرها، آثار خون‌های ریخته‌شده در آن حوالی را شاهد باشم (نبیل، ۵۷۹).

گرچه زنجان، بزرگ‌ترین قیام و شورش بابیان بود و کشته‌شدگان بابی آن رویداد، تقریباً نیمی از کشته‌شدگان بابی را از ابتدا تا کنون تشکیل می‌دهند ولی در مجموع، حادثه‌ای کاملاً جدا و مستقل از حیات و عملکرد جریان اصلی بابیان ایران بود. حجت و دستیارانش، هیچ‌کدام، عضوی از شبکه‌ی شیخیان نبودند که رهبران بعدی بابی از میان آن‌ها برخاستند. تعداد بسیار محدودی از رهبران بابی، حجت را می‌شناختند. حجت با باب مکاتبه می‌کرد و با بهاء‌الله - هنگامی که در تهران بود - تماس و ارتباط داشت؛ ولی با همه‌ی این احوال، جامعه‌ی بابی زنجان، جامعه‌ای ایزوله و جدا افتاده بود. از این‌رو، زنجان هیچ‌گاه اهمیت و جایگاه نمادین قلعه‌ی شیخ طبرسی را در پنداره‌ها و تخیل‌پردازی‌های آتی بهائیان نداشت. البته، بزرگ‌ترین تأثیر شورش زنجان، بر بابیان، غیرمستقیم بود: جنگ و کارزار زنجان، امیرکبیر، صدراعظم ایران را برای کیفر و اعدام باب، مصمم ساخت.

از منظر روحانیون، می‌توان گفت که شورش زنجان، حداقل در چهار چوب چالش کلی بابیان، آن‌ها را وادار ساخت تا موضع سخت‌تری در برابر بدعت و کژاندیشی اتخاذ نمایند. آن‌ها به نظم و تقویت و همبستگی سازمان خود پرداختند و به تبعیت از مرجع تقلید اعلم توجه بیشتری نشان داده و در پیشگیری و دفع بدعت‌های داخلی



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

پاورقی‌ها:

۱. از منابع دست‌اول بابی، دو منبع موجود است: اول، تاریخ وقایع

زنجان، نوشته‌ی میرزا حسین زنجانی، فردی بهائی، که در حدود سال ۱۸۸۰ از سوی بهاء‌الله، رهبر بهائیان، مأمور نوشتن گزارشی از وقایع و درگیری‌های زنجان شد. دیگری، ملحقات نسخه‌ی دست‌نویس تاریخ جدید باب (حسین همدانی، تاریخ جدید، ۱۶۸-۱۳۹) در لندن، که حاوی شرح وقایع زنجان از زبان فردی به نام حیدریگ، فرزند دین محمد، از فرماندهان نظامی گروه حجت است. روایت بابی - بهائی قابل توجه دیگر، تاریخ نبیل است، روایت سانسور شده و تحریف شده‌ی بهائیان از تاریخ وقایع زنجان میرزا حسین زنجانی که برخی مطالب برگرفته از بهائیان زنجانی دهه ۱۸۶۰ هم به آن اضافه شده است؛ «خاطرات و یادداشت‌های شخصی عبدالاحد»، یک فرد ازلی، که در زمان درگیری‌ها و محاصره‌ی زنجان کودکی بیش نبوده است؛ روایت آقا نقدعلی، برادر عبدالاحد، که در کتاب «علی محمد» نوشته نیکولای فرانسوی آورده شده (صفحات ۳۳۲ و ۴۰-۳۳۸) که ظاهراً الان مفقود گردیده است. ظهورالحق فاضل مازندرانی، جلد ۳ ص ۸۵-۱۷۵، حاوی بیوگرافی سران بابی زنجان، مخصوصاً حجت، با اطلاعاتی که در جای دیگر موجود نیست. آنچه که درباره‌ی ماجرای درگیری زنجان، در نسخ التواریخ سپهرآمده، به‌عنوان شرح و گزارش رسمی تاریخی، به‌نظر می‌رسد براساس

گزارش‌های رسمی نظامی تنظیم شده است. روضه الصفای هدایت، قابل استناد نیست. شرح و نوشته گوبینو، کتاب «من، اعتضادالسلطنه» و البته اغلب نویسندگان متأخر مسلمان، عمدتاً به نوشته‌ی میرزا تقی خان سپهر استناد کرده‌اند. گزارش‌های دیپلماتیک معاصر آن زمان هم در کتاب «بابی» موژان مومن، صص ۱۲۷-۱۱۴ آورده شده است. نوشته‌ای هم علیه حجت وجود دارد که در روزنامه اطلاعات تجدید چاپ شده است. دو منبع مهم دیگر هم وجود دارد که اجازه‌ی دسترسی به آن‌ها را به من ندادند. منبع اول اسناد و یادداشت‌های میرزا ابوالقاسم زنجانی، معروف به سید مجتهد، از رهبران روحانی زنجان در آن دوره است، که شامل چند مقاله و مطلب در رد و تکذیب بابیان است. این نوشته‌ها در دست یکی از فرزندان ایشان است. منبع دوم هم روزشمار وقایع زنجان، در جلد دوم ظهورالحق فاضل مازندرانی است که در مرکز جهانی بهائی، حیفا، نگهداری می‌شود. ۲. در این زمان محمدعلی یا همان حجت، جوانی بیست‌ساله بوده است. بدیهی است که او نمی‌توانسته در آن سن و سال، در قالب یک عالم طراز اول و در مقابل سایر دانشمندان دینی عرض‌اندازی داشته باشد. این مسأله از آن جهت قابل توجه است که نویسنده در ادامه، حسادت به مقام علمی و شیوایی بیان و تعداد زیاد مریدان را سبب اختلافات علما با او معرفی می‌کند. حال آنکه او مدت کوتاهی در عتبات تحصیل کرده بود و در چنین جایگاهی

قرار نداشت. [مترجم]

۳. این قرائت البته از سوی بابیان و بهائیان ارائه شده و طبیعتاً علمای دینی، در صورت بروز چهره‌های جوان،

بیشتر به تشویق و کمک به آنان می‌پردازند تا بخواهند به فرد جوانی که تحصیلات زیادی هم نداشته است، حسادت کنند. ممکن است همین مطالعات کم و دوره‌ی کوتاه حضور حجت در حوزه‌ی عتبات باعث شده باشد که او در بیان مسائل، دچار اشتباهات و اشکالاتی باشد و روحانیان از این رو با او درگیر شده باشند؛ و الا آگاهی از حسادت دیگران به یک فرد، مستلزم آگاهی به منویات درونی ایشان است که در اینجا بعید به نظر می‌رسد. [مترجم]

۴. این اطلاعات درباره‌ی اخباریگری و تقابل آنان با اصولیان کامل نیست و برای مطالعه‌ی بیشتر، منابع بسیار متن‌تری به زبان فارسی در دسترس است. باین حال به جهت رعایت امانت، این قسمت ترجمه شده است. [مترجم]

۵. بیان چنین عباراتی در تقبیح روحانیان از سوی فردی چون شوقی در کتاب تاریخ منسوب به نبیل زندی چندان عجیب نیست و نشان‌دهنده‌ی عمق کینه و عصبانیت رهبران بهائی از روحانیان است. [مترجم]

۶. در فقه شیعه، جواز ازدواج موقت و متعه از مطالب مشهور است که هیچ‌یک از علمای اخباری نیز منکر آن نشده‌اند. اگر بخواهیم وجه صحتی برای قول نویسنده مقاله در نظر بگیریم، باید مخالفت حجت زنجانی را برای اختصاص مکانی خاص برای این مسأله و یا رعایت نشدن برخی قواعد مهم در این نوع ازدواج بدانیم. در

غیر این صورت مخالفت با اصل متعه، نشان از بدعت‌گذاری توسط حجت زنجانی خواهد بود. بهره‌مندی علما از سوءاستفاده‌های انجام‌شده از این

حکم شرعی را نیز باید به حساب تهمت‌های ناروا به ایشان محسوب کرد که از یک نویسنده‌ی بابی/ بهائی انتظار می‌رود و قابل اثبات از طریق منابع مستقل تاریخی نیست. [مترجم]

۷. هرچند اختلاف در روز عید فطر بر اثر اختلاف در رؤیت هلال ماه همچنان یکی از مشکلات شیعیان محسوب می‌شود، اما روزه گرفتن روز عید فطر با وجود رؤیت هلال ماه و با استناد به روایات سی‌روزه بودن رمضان، نشان از تفکر اخباری حجت زنجانی دارد. در عین حال، اختلاف سه‌روزه در عید فطر غیرممکن می‌نماید و در این مورد یا اغراق شده است و یا آنکه از لجبازی این روحانی جوان با سایر علما و عموم مؤمنان نشان دارد. [مترجم]

۸. لازم به ذکر است که او در آن مجلس با اندک تنبیهی که شد، بدون هیچ‌گونه استقامتی از ادعاهای خویش بازگشت. برای مطالعه بیشتر ر.ک. نرگس حاج قربانی، بررسی دلایل حقانیت باب و بهاء‌الله، فصلنامه بهائی‌شناسی، تابستان ۱۳۹۶ ش، ص ۱۶۹.

۹. از منظر تاریخی این جمله صحیح به نظر نمی‌رسد. بابیان تا زمان مرگ محمدشاه، از ورود به مازندران امتناع کردند و ملاحسین بشرویی زمانی وارد قلعه‌ی طبرسی شد که محمدشاه در گذشته بود. مرگ محمدشاه را ششم شوال ۱۲۶۴ و آغاز نبرد قلعه‌ی





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائیت‌شناسی**

طبرسی را ۱۲ ذی‌القعدة ۱۲۶۴ ذکر کرده‌اند (تلخیص تاریخ نبیل، نسخه دیجیتال، ص ۳۴۸). هر چند که نبیل ورود یاران ملاحسین به قلعه را ۱۴

ذی‌القعدة یعنی دو روز پس از آغاز نبرد ذکر می‌کند! (تلخیص تاریخ نبیل، نسخه دیجیتال، ص ۳۱۰). احتمال آنکه بایبان خواسته باشند بلافاصله بعد از مرگ شاه، شورش خود را به نتیجه برسانند و بخش‌هایی از کشور را تصرف کنند تا زمینه‌ی قیام امام زمان را فراهم کنند، منتفی نیست. [مترجم]

۱۰. باب می خواست کتاب بیان را در ۱۹ باب و هر باب را در ۱۹ فصل ساماندهی کند، اما اجل به او مهلت نداد و او مقرر کرد که جانشینش این کتاب را تکمیل نماید. بدیهی است که کتابی که در زمان مرگ نویسنده تکمیل نشده است، به دست مریدان و علاقه‌مندان او نیز نرسیده و بایبان از دسترسی به کتاب بیان محروم بوده‌اند. باین‌وجود ممکن است برخی دستورات شفاهی یا کتبی باب به دست ایشان رسیده باشد. آنچه که مسلم است، باب تا پیش از احتفال بدشت در سال ۱۲۶۴، ادعای نسخ اسلام و قائمیت نداشته و تمامی احکام اسلامی را لازم‌الاجرا می‌دانسته است (قندی، آسیب‌شناسی موعودگرایی، ۱۲۸).

۱۱. ملاحظه می‌شود که نویسندگان بهائی به هنگام نقل جنایات بایبان با کمترین عبارتهای ممکن از کنار مسأله می‌گذرند و آن را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند، اما هنگامی که به مصائب واردشده به بایبان می‌رسند، با چه آب‌وتاب و بیان چه جزئیاتی به مسأله

می‌پردازند. [مترجم]  
۱۲. یا آنکه حاکم به مدت یک سال با او مماشات کرد تا بتواند از درگیری و نزاع جلوگیری کند. [مترجم]

۱۳. باور به عالم هورقلیا و شهرهای جابلقا و جابلسا برای زیستگاه امام عصر عجل الله تعالی فرجه هیچ‌گاه در آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم‌السلام نبوده و انتساب آن به شیعیان ناصحیح است. شیخ احمد احساسی و تابعین وی (گروه شیخیه) برای توجیه کیفیت زندگانی امام عصر و بحث معاد جسمانی به این فرضیه متوسل شده‌اند که نادرست و خلاف عقیده‌ی شیعیان است (رهنمایی، حسین، درسنامه شناخت بهائیت، ص ۴۰؛ انتشارات گوی، ۱۳۹۵، تهران). [مترجم]

۱۴. درست است که باب نتوانست پیروان خود را برای انجام جنگ‌های مختلف سازماندهی کند و دستورات صریحی برای چگونگی نبرد برای یاران خود صادر نکرده بود، اما نوشته‌های او ملامال از دستور به قیام برای اطرافیانش بود. او مکرراً در نوشته‌های خود دستور قیام و قتل و کشتار مشرکان (غیر بایبان) را داده بود و معتقد بود غیر از کسانی که به او ایمان آورده‌اند، باید تمامی انسان‌ها گردن زده شوند. حتی عباس‌افندی به این واقعیت تاریخی اشاره‌ی تلخی دارد. او می‌نویسد: و در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان ضربِ اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الآ مَن اَمَنَ وَ صَدَّقَ بود (همو، مکاتیب، ج ۲ ص ۲۶۶). [مترجم]

# وصایت در میان پیامبران و پیشوایان بہائی

\* نویسنده: مریم آگاہ، پژوهشگر حوزه دین

## چکیده

انتخاب جانشین و وصی

برای ادامه دادن اهداف و

راه پیشوایان در ادیان الهی مرسوم بوده است. پیامبران در زمان حیات خود به فرمان خداوند وصی خویش را به مردم معرفی می کردند. در آیین بهائی نیز با وجود انتخاب وصی از جانب پیشوایان، افراد دیگری خود را به این عنوان جا زده و پیروان هم زیر بار پیشوای جدید رفته اند. از جمله اوصیائی که کنار گذاشته شدند یحیی صبح ازل وصی باب و محمدعلی افندی وصی دوم بهاءالله بوده است. همچنین بنا بر تأکید الواح وصایای عبدالبهاء، ادامه‌ی سلسله‌ی ولایت امرالله می‌بایست از نسل پسران شوقی باشد که با توجه به اینکه او عقیم بود و نسلی از خود برجای نگذاشت، رهبری جامعه‌ی بهائی بعد از او در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است.

### ● کلیدواژه

وصیت، وصی، بهائی، سلسله‌ی ولی امرالله، محمدعلی افندی



● مقدمه

از امور بدیهی‌ای که عقلای عالم آن را تأیید و بدان عمل می‌کنند، وصیت کردن است. یک خردمند از

عقلی عمل کرده، وصی و جانشین خود را به مردم معرفی می‌کردند تا پس از خودشان، راهشان را ادامه دهند؛ دین الهی را از تحریف حفظ کنند و

راهنمای مردم و رافع اختلاف‌های آنان باشند. در این مقاله به مسأله‌ی وصایت در قرآن و روایات می‌پردازیم و سپس وصایت را در میان پیشوایان دیانت بهائی با توجه به جزوه پاسخ به شبهات - شماره ۶۹ - بررسی می‌کنیم.

● وصی در لغت

وصی در لغت به معنای: اندرزدهنده، وصیت‌کننده و سفارش‌کننده آمده است و در اصطلاح فقه به کسی که موافق سفارش و وصیت کسی پس از مرگ وی در امور و اموال وی دخالت و تصرف کند، وصی گفته می‌شود. به بیان دیگر، وصی به کسی می‌گویند که بعد از مرگ وصیت‌کننده، طبق وصیت‌نامه، حق دخل و تصرف در امور و اموال میت را دارد. همچنین به امام علی (ع) به‌عنوان جانشین پیامبر (ص) وصی آن حضرت گفته می‌شود (معین، محمد، فرهنگ معین، واژه «وصی»، تک جلدی، تهران، نشر سرایش، چاپ ۴، ۱۳۸۱).

● وصایت و جانشینی در متون دینی

از ابتدای آفرینش، خداوند برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی را فرستاده است و برای این پیامبران در زمان حیاتشان اوصیایی را انتخاب و معرفی آن‌ها به امت را به ایشان تأکید کرده است؛ تا بعد از مرگشان هدایت آنان استمرار داشته باشد. این سنت الهی در میان تمامی انبیاء علیهم‌السلام جاری بود. اولین پیامبر، حضرت آدم علیه‌السلام؛ به فرمان خداوند فرزندش

هر دین و مسلکی باشد، تلاش می‌کند تا قبل از درگذشتش، درباره‌ی آنچه از خود باقی می‌گذارد، سفارش کند و حفظ و صیانت اموال و دارایی خود را پس از مرگ خویش، به فردی مطمئن واگذارد. هر انسانی علاقه‌مند است که آموزش را مطابق نظریه و صلاحدید خود انجام دهد و همه‌ی شؤون و امور مربوط به خود را مراقبت کند، تا مطابق نظرش انجام شود. حکم فطری و غریزه‌ی الهی این است که انسان هیچ‌گاه نمی‌خواهد اختیار کارهایش از دستش بیرون برود و به دست شخصی بیگانه سپرده شود و همان‌طور که به آثار و افکار خود علاقه دارد، از تصرف و تغییر و تبدیل در آن‌ها به دست دیگران نیز ناراضی خواهد بود. این علاقه نه‌تنها در زمان حیات شخص، بلکه بعد از مرگ هم تا وقتی آثار او باقی است، وجود دارد. لذا انسان در دوران زندگی‌اش، باید با بینشی دقیق، مسائل بعد از خود را تا افقی بسیار وسیع نگریسته و برای حفظ و مصونیت آثار خود، اعم از کتاب‌ها، نوشته‌ها، اموال و... اظهار نظر کند و با نهایت توان برای تحقق آن در خارج بکوشد. شریعت هر پیامبر و تعالیم و دستاوردهای او نیز از این قاعده‌ی عقلی مستثنی نیست و حفظ و پاسداری دین و عقیده، از هر جهت بر مال و منال برتری دارد و برای تعیین تکلیف شایسته‌تر است. پیامبران نیز که تلاش بسیاری برای تبلیغ امر الهی در جوامع بشری داشته‌اند، این تلاش را مهم‌لرها نکرده، به امر خداوند به این حکم

شریعت هر پیامبر و تعالیم و دستاوردهای او نیز از این قاعده‌ی عقلی مستثنی نیست و پاسداری دین و عقیده، از هر جهت بر مال و منال برتری دارد و برای تعیین تکلیف شایسته‌تر است



**فصلنامه**  
فهرنگی اجتماعی  
پهنائی شناسی

شیث (هبة الله) را به جانشینی خویش معرفی کرد. حضرت نوح سام را و حضرت ابراهیم، اسحاق را به عنوان جانشین معرفی فرمودند. حضرت

موسی، یوشع و حضرت عیسی، شمعون و سرانجام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و یازده فرزند معصومشان را به عنوان وصی از طرف خدا به مردم معرفی کردند.

● **وصایت در قرآن**

در قرآن کریم، امر وصیت برای همه مورد تأکید قرار گرفته است:

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (بقره/ ۱۸۰)

ترجمه: بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.

وصیت، از جمله سفارشات مؤکد خداوندی است که تغییر دادن آن توسط دیگران، گناهی بزرگ و نابخشودنی است:

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱ بقره)

ترجمه: پس هر کس آن [وصیت] را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر [گردن] کسانی است که آن را تغییر می دهند. آری، خدا شنوای داناست.

ویژگی وصیت این است که مطابق با عقل و شرع بوده و انسان عاقل آن را می پذیرد؛ لذا

احترام به وصیتی که مطابق با این شرایط باشد، واجب است و کسی که کوچک ترین تغییری در آن به وجود آورد، برای او گناه محسوب می شود (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۱۶).

● **وصی پیامبران در قرآن**

مسأله وصایت پیامبران در قرآن کریم نیز مورد توجه قرار گرفته است. نمونه‌ی ذیل، مؤید این مطلب است:

وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (اعراف/ ۱۴۲)

ترجمه: و موسی [هنگام رفتن به طور سینا] به برادرش هارون گفت: «در میان قوم من جانشینم باش، و [کار آنان را] اصلاح کن، و راه فسادگران را پیروی مکن.»

موسی کلیم الله در غیبت چهل روزه امر امت را به خودشان وانگذاشت و هارون را که افضل از همه‌ی بنی اسرائیل بود، خلیفه و وصی خود قرار داد تا جریان امور در غیبت او مختل نگردد. این مسأله نشان می دهد که وقتی پیامبری الهی مدتی از امت خویش دور می شود به طوری که دسترسی به او ندارند، آنان را رها نکرده و خلیفه و جانشینی برای خویش مشخص می کند، پس چطور می توان پذیرفت که پیامبران پیش از مرگ خویش، بدون مشخص کردن وصی و جانشین، امت خویش را رها کنند؟

پیامبران گذشته هرگز امر جانشین و انتخاب وصی را به مردم نسپردند، حتی خودشان هم نمی توانستند جانشین انتخاب کنند و تمامی اوصیای پیامبران به امر خدا تعیین و توسط پیامبران معرفی می شدند. مسئله‌ی رهبری

بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

در امت‌های پیشین به صورت وراثت در خانواده‌های پیامبران بوده است و فرزندان صالح پیامبران مقام رهبری را از آنان به ارث می‌بردند. این مسئله در برخی آیات به خوبی مشخص است:

خداوند متعال درباره‌ی کیفیت انتخاب حضرت یوسف (علیه‌السلام) به عنوان جانشین حضرت یعقوب و پیامبری برای بنی اسرائیل می‌فرماید:

و كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٢﴾

ترجمه: «و این‌گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است»

● **وصی در روایات**

در کتاب‌های مختلف روایی و کلامی، در شیعه و در اهل سنت، روایات زیادی دال بر تعیین وصی موجود است. نمونه‌های ذیل، شاهی بر این مدعا است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عَشْرِينَ أَلْفِ نَبِيٍّ أَنَا سَيِّدُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ أَوْصَىٰ إِلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ إِنِّ وَصِيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا قَوْلَ نَبِيِّكُمْ، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ،

لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٍّ، وَ أَنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ وَصِيَّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.

ترجمه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی

صدویست و چهار هزار پیامبر فرستاد و من آقا و برتر و گرامی‌ترین آن‌ها هستم و برای هر نبی وصی‌ای به امر خودش قرار داد، وصی من علی بن ابی طالب است که آقا و برتر و گرامی‌ترین نزد خداوند عزوجل است. سپس فرمودند مردم گفتار پیامبرتان را بشنوید که برای هر نبی وصی‌ای است و من بهترین انبیا و وصیم بهترین اوصیاء است (صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰).

شیعه و سنی از سلمان فارسی نقل کرده‌اند:

«قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَمَنْ وَصِيُّكَ؟ قَالَ فَإِنَّ وَصِيَّي وَ مَوْضِعَ سِرِّي وَ خَيْرُ مَنْ أَتْرَكَ بَعْدِي وَ يُنْجِزُ عِدَّتِي وَ يَقْضِي ذَنْبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

ترجمه: عرض کردم یا رسول الله! برای هر پیامبری وصی و جانشینی است، وصی و جانشین شما کیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا وصی من و محل اسرار من و بهترین کسی که بعد از من باقی می‌ماند و آن کس که وعده‌های مرا عملی می‌کند و دیون مرا پرداخت می‌کند، علی بن ابی طالب است (طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲؛ ابن حنبل، فضائل الصحابه ج ۲، ص ۶۱۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ العلامة الحلی، کشف البیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، المبحث ص ۲۵۴).

«لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ وَ إِنِّ عَلِيًّا وَصِيَّي وَ

این مسأله نشان می‌دهد که وقتی پیامبری الهی مدتی از امت خویش دور می‌شود به طوری که دسترسی به او ندارند، آنان را رها نکرده و خلیفه و جانشینی برای خویش مشخص می‌کند. پس چطور می‌توان پذیرفت که پیامبران پیش از مرگ خویش، بدون مشخص کردن وصی و جانشین، امت خویش را رها کنند؟



وارثی».

ترجمه: برای هر پیامبری وصی و وارثی است. وصی و وارث من هم علی بن ابی طالب است (ابن عساکر،

تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲ و الخوارزمی، الموفق، المناقب، ص ۸۵ و ابن المغازلی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ص ۱۶۷).

### ● وصایت در کتاب مقدس

مسأله وصایت در کتاب مقدس (تورات و انجیل) نیز مورد توجه قرار گرفته است. کتاب عهدین در مورد یوشع بن نون می گوید: و موسی به خداوند عرض کرده، گفت: ملتسم اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را در آورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند و خداوند به موسی گفت: یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذارد و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما و از عزت خود بر او بگذارد تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند. او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم آوریم به حضور خداوند سؤال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند. موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت، دستهای خود را بر او گذاشته، او را



به طوری که خداوند به واسطه‌ی موسی گفته بود، وصیت نمود (عهد عتیق، سفر اعداد، باب ۲۷، صص ۱۶-۲۳). وصیت حضرت داوود علیه السلام به فرزندش حضرت سلیمان علیه السلام:

«و چون ایام وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش. وصایای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق‌های وی سلوک نما، و فرایض و اوامر و احکام و شهادتات وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی.» (عهد عتیق؛ کتاب اول پادشاهان، باب ۲ ، ۱-۳).

### وصی در میان پیشوایان بهائی

#### ● وصی باب

در باور ازلیان ، میرزا یحیی در سن ۱۹ سالگی، در سال ۱۲۶۵ ق. برای باب نوشته‌ای فرستاد که مورد توجه ویژه‌ی او قرار گرفت. سپس طلوع صبح ازل در سال ۱۲۶۶ ق. روی داد و او مرآت خوانده شد و از جانب باب دستور یافت تا کتاب بیان را کامل کرده و آیین او را حفظ کند. (نبوی، فصلنامه بهائی شناسی، سال اول شماره ۲ و ۳ پاییز و زمستان ۹۵ ص ۶۴ ، به نقل از اسدالله فاضل مازندرانی، به نقل از عطیه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل) ص ۴).

متن وصیت باب به این شرح است: « هذا كِتَابٌ مِنْ عَلِيٍّ قَبْلَ نَبِيٍّ... إِلَى مَنْ يَعِدُّ اسْمُهُ اسْمَ الْوَحِيدِ... أَنْ يَأْتِيَ الْوَحِيدَ فَاحْفَظْ مَا نَزَّلَ

«لکل نبی وصی و وارث و ابن علیاً وصیبی و وارثی». ترجمه: برای هر پیامبری وصی و وارثی است. من هم علی بن ابی طالب است



فِي الْبَيَانِ وَأَمْرٌ بِهِ فَاِنَّكَ لَصِرَاطٌ حَقٌّ عَظِيمٌ

ترجمه: این مکتوبی است از جانب علی قبل نبیل (علی محمد)... به سوی

میرزا احسین علی را پذیرفته خود را «بهبائی» نامیدند. گروهی به دنبال میرزا اسدالله دیان رفتند و «دیانیه» خوانده شدند (مازندرانی، فاضل، تاریخ

ظهوالحق، بخش سوم ص ۶۶). گروهی زرین تاج را به پیشوایی برگزیده و لقب «قره العینی» گرفتند (اشراق خاوری، عبدالحمید، حریق مختم ص ۱۱۴۹). برخی دیگر ملامحمدعلی بارفروشی را برتر از دیگران پنداشتند که ایشان را «قدوسی» می نامند (همان). آن قدر دودستگی و کشمکش بین دو برادر زیاد شد که دولت عثمانی آنان را از هم جدا کرد و از لیان را به ماغوسا یا ماگوستیا در خاک قبرس و بهائیان را به قلعه‌ی عکا در خاک فلسطین فرستاد. بهر حال وصیت جناب باب در مورد صبح ازل توسط بهائیان پذیرفته نشد و بهاءالله خود را پیشوای بهائیان قرار داد.

#### ● وصی بهاءالله

در لوح عهدی که به منزله‌ی وصیت نامه بهاءالله است، آمده است: «لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالایید... مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید... وصیه الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین، طراً بغصن اعظم ناظر باشند... قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْعُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدِ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ... محبت اغصان بر کل لازم... احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم» (بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح ص ۱۳۶). یعنی: خدا مقام غصن اکبر (محمدعلی) را بعد از مقام غصن اعظم (عباس‌فندی) قرار داده است. بنابراین پس از بهاءالله، عباس و بعد از او، محمدعلی جانشینش خواهند بود. (افنان

آن که نامش با نام وحید معادل است (یحیی صبح ازل) ای وحید آنچه را در بیان نازل شده نگهداری کن و به آن امر نما پس همانا تو راه حقیقت بزرگی هستی.

عین دستخط جناب باب به میرزایحیی در آغاز کتاب «قسمتی از الواح نقطه اولی» آمده است. بدین ترتیب پس از مرگ باب، جانشینی او به میرزایحیی نوری معروف به صبح ازل رسید. اما بهاءالله، برادر بزرگتر صبح ازل، جانشین رسمی باب را کنار گذاشت. او اعلام کرد که وصایت صبح ازل بی اساس است و ادعای من یظهره‌اللهی خود را آشکار کرد. بهائیان معتقدند که بهاءالله با میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، طرحی را برای حفظ جان خود کشید و صبح ازل را سپر بلای خود قرار داد. عبدالبهاء در این مورد می گوید: «چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه... با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند... که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات، شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه‌ی این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزایحیی زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند.» (عبدالبهاء، مقاله‌ی شخصی سیاح: ص ۶۷ تا ۶۹). گروهی از بزرگان بابیه صبح ازل را وصی باب دانستند و پیروی‌اش را لازم شمردند و نام «زلی» گرفتند. جمعی دیگر داعیه‌ی

بدین ترتیب پس از مرگ باب، جانشینی او به میرزایحیی نوری معروف به صبح ازل رسید. اما بهاءالله، برادر بزرگتر صبح ازل، جانشین رسمی باب را کنار گذاشت. او اعلام کرد که وصایت صبح ازل بی اساس است و ادعای من یظهره‌اللهی خود را آشکار کرد





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

لقب خویشاوندان باب و اغصان لقب خویشاوندان بهاءالله است). بنا بر لوح عهدی قرار بود پس از درگذشت بهاءالله ابتدا عباس و سپس محمدعلی پیشوای

بهائیان باشند. اما پس از مرگ پدر، میان فرزندان جدایی افتاد. جناب عبدالبهاء به وصیت پدر عمل نکرد و در زمان حیات خودش درگیری‌های زیادی با غصن اکبر یعنی محمدعلی افندی پیدا کرد. محمدعلی با دو برادر دیگرش و نیز دو تن از زنان میرزا حسین علی و با خواهران و پسرعموها بر عبدالبهاء شوریدند و علی‌رغم تأکیدی که در لوح عهدی بود که اختلاف و نزاع بین خانواده ایجاد نشود و احترام و دوستی میان بستگان مراعات شود، دودستگی میان دو برادر اوج گرفت.

● **وصی عبدالبهاء**

عباس افندی هنگام مرگ فرزند پسر نداشت و با آنکه برادرش محمدعلی - غصن اکبر - وصی دوم بهاءالله زنده بود، الواح وصایای خود را نوشت و برای رهبری و ریاست بهائیان، قرار تازه‌ای گذاشت؛ او سلسله‌ی ولایت امرالله را تأسیس کرد. عبارات ذیل در الواح وصایای وی آمده است: «ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره‌ی مقدسه‌ی مبارکه، انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه‌ی رحمانیه به‌وجود آمده، یعنی (شوقی افندی) نمایند؛ زیرا آیت‌الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبین آیات الله. و من بعده بکراً بعد بکراً یعنی در سلاله‌ی او و فرع مقدس... ای احبای الاهی، باید ولی امرالله

در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الاهی و علم و فضل و کمال باشد (عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۱ تا ۱۳؛ اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۹۸ و ۲۹۹، یزدانی، احمد، نظر اجمالی در دیانت بهایی، نشر سوم، ص ۶۶ تا ۶۸).

در اینجا جناب عبدالبهاء جانشینی در دیانت بهائی بعد از شوقی را در نسل پسرانش ادامه می‌دهد و تأکید می‌کند که همه پیروان باید او امر ولی امرالله را تمکین کنند؛ و در جهت اهمیت وصی تأکید می‌کند که ولی امرالله باید وصی خود را در زمان حیات خویش تعیین کند تا بعد از مرگش اختلاف میان احباء پیش نیاید.

● **وصی شوقی**

پیش‌گویی و پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء درست از آب در نیامد و جناب شوقی عقیم بود. او هم برای خود جانشین انتخاب نکرد و با این همه تأکید جناب عبدالبهاء در تعیین و معرفی جانشین، این وصیت عملی نشد. شوقی به دستور عبدالبهاء باید وصی خود را از میان فرزندان در زمان حیات معین می‌کرد اما او عقیم بود و فرزند نداشت و هیچ وصی دیگری هم انتخاب نکرد و به مرگ ناگهانی در گذشت.

● **پیش‌گویی جناب عبدالبهاء در مورد تعداد**

**اوصیاء در دیانت بهائی**

ایشان در بخشی از تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا می‌گوید: «و این وای سوم روز ظهور جمال مبارک است... و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تخت‌های خود

آن قدر دوستگی و کشمکش بین دو برادر زیاد شد که دولت عثمانی آنان را از هم جدا کرد و از لیان را به مغوسا یا ماگوستیا در خاک قبرس و بهائیان را به قلعه‌ی عکا در خاک فلسطین فرستاد

نشسته‌اند به روی درافتاده خدا را  
سجده کردند... و در هر دوری اوصیا  
و اصفیا دوازده نفر بودند؛ در ایام  
حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در

بنابر لوح عهدی  
قرار بود پس از  
درگذشت بهاء‌الله  
ابتدا عباس و  
سپس محمدعلی  
پیشوای بهائیان  
باشند. اما پس از  
مرگ پدر، میان  
فرزندان جدایی  
افتاد

ایشان ۲۴ نفر هستند. اکنون، این  
سؤالات برای هر بهائی و هر پژوهشگر  
منصفی پیش می‌آید:

۱- این ۲۴ صفی و وصی که جناب  
عبدالبهاء گفتند، در این ظهور اعظم چه کسانی  
هستند؟

۲- اوصیای جناب بهاء‌الله چه کسانی هستند؟

### ● پاسخ بهائیان به ابهامات پیرامون ۲۴ وصی

مبلغان و نویسندگان بهائی تلاش کرده‌اند به  
دو سؤال فوق پاسخ دهند و ۲۴ وصی را معرفی  
کنند. در ادامه پاسخ ایشان و نقدهای وارد به این  
پاسخ از منظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

### ● پاسخ و توجیه مبلغان بهائی:

«برخی به این مطلب معترضند که چرا  
تابه حال تنها سه نفر از ۲۴ نفر امامان یعنی  
عباس افندی، شوقی افندی و باب آمده‌اند، اما  
مطلب اینجاست که دیانت بهائی حتی یک  
امام هم ندارد، چه رسد به ۲۴ امام! تنها چیز  
مشابهی که در آثار حضرت عبدالبهاء با اشاره به  
عدد ۲۴ ذکر گردیده، ۲۴ پیر است که توضیح  
زیادی هم در مورد آن داده نشده و به هر یک از  
بزرگانی که نقش برجسته‌ای در پیشبرد آئین  
الهی داشته‌اند اطلاق گردیده، که از جمله‌ی  
آن‌ها حروف حی هستند و تعدادی دیگر نیز در  
آینده مشخص می‌گردد. در بیان دیگری جناب  
عبدالبهاء ۱۹ نفر از ۲۴ نفر وصی را مشخص  
می‌کند: «و خطاب به محمد عطار بندرجز قوله  
العزیز: هوالله، ای مهتدی به نور هدی نامه‌ی  
شما رسید هر چند من فرصت ندارم ولی جواب  
می‌نگارم. بیست و چهار نفس مبارک که آلاء اسم  
اعظم‌اند، نوزده نفس عدد حروف حی. احد است

ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط  
بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری  
بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام  
بودند و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار  
نفر هستند دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت این  
ظهور چنین اقتضا نماید. این نفوس مقدّسه در  
حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند؛ یعنی  
سلطنت ابدیه می‌کنند و این بیست و چهار  
نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه  
استقرار دارند باوجود این به آن مظهر ظهور  
کلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که  
تو را شکر می‌کنیم «ای خداوند قادر مطلق که  
بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم  
خود را به دست گرفته به سلطنت پرداختی»  
یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد  
و جمیع من علی الارض را در ظلّ خویش  
جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه‌ی  
یک خیمه خواهی آورد. و هر چند سلطنت  
دائماً لله بوده و همیشه خدا سلطنت داشته  
و دارد و لکن در اینجا مقصد، سلطنت مظهر  
نفس اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح  
عالم انسانی و حیات ابدی است اجرا خواهد  
کرد (عبدالبهاء، مفاوضات: ۴۴ - ۴۶؛ اشراق  
خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت ص ۴۴۰).

دیدیم که جناب عبدالبهاء به ۱۲ نفر اوصیا و  
اصفیا و امامان اشاره و تأکید می‌کند که به جهت  
عظمت این ظهور (ظهور جناب بهاء‌الله) اوصیاء



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

که حضرت نقطه‌ی اولی روحی له  
الغذاء و هیجده حروف حی باشند، پنج  
دیگر در ملکوت اسرار الی الان مکتوم،  
حکمت الان اقتضاء ننماید، لکن من

بعد ذکر خواهد شد.» (مازندرانی، فاضل، امر و  
خلق جلد ۲ صفحه ۲۲۴).

«...حضرت عبدالبهاء صراحتاً نوزده نفس از آن  
نفوس اوصیا و اصفیا را در لوح احتیای بادکوبه  
مشخص فرموده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «...ولی در  
این ظهور اعظم دوبرابر آناند. در این دور بدیع  
هیجده حروف حی و ذات مقدس حضرت اعلی  
که جمعاً نوزده نفر می‌گردد و همچنین پنج نفس  
مقدس مبارک دیگر که حال ذکر ایشان حکمت  
اقتضا ننماید بعداً ظاهر و آشکار شود.» پس در  
این لوح مبارک، نوزده نفر از آن بیست و چهار  
نفر مشخص شده‌اند. اما ذکر پنج نفس دیگر  
را به آینده موکول می‌فرمایند. یکی دیگر از آن  
پنج نفس را هم در لوح مرحوم ناطق نیستانی  
مشخص می‌فرمایند: «از نفوس مبارکه اشخاص  
خمسه سؤال نموده بودی یکی از آنها حضرت  
متساعد الی الله حاجی میرزا محمدتقی افغان  
است. بنابراین جمعاً ۲۰ نفس مبارک از ۲۴ نفر  
تابه حال مشخص شده‌اند که هیچ کدام ولی امر  
نبوده‌اند!» (جزوه پاسخ به رفع شبهات، ۶۹).

● **نقد و بررسی پاسخ بهائیان**

۱- همان‌طور که در متن بالا نیز اشاره شده  
است، در کتاب مذاوضات به صراحت جناب  
عبدالبهاء از کلمه‌ی اوصیاء و اصفیا یاد کرده  
و در قسمت قبلی به مسئله «پیر» پرداخته  
است. ارتباط بین پیر و اصفیاء را عدد ۲۴، و «بر  
تخت‌های خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیه

می‌کنند»، بیان کرده است. در جزوه‌ی  
رفع شبهات، نگارنده دقت لازم را  
نکرده و فقط مسئله‌ی «پیر» را در نظر  
گرفته است. درحالی‌که اگر بخواهیم

بین جملات جناب عبدالبهاء جمع کنیم، پیر  
و اصفیا و اوصیا به یک معنی یعنی وصی به کار  
رفته است، چراکه به صراحت، مسأله‌ی اوصیا و  
اصفیا را در میان پیامبران پیشین نقل می‌کند  
و نتیجه می‌گیرد که در این ظهور، جانشینان  
و اصفیا دوبرابر هستند. این درحالی است که  
حروف حی را نمی‌توان از اوصیاء بهاء‌الله به‌شمار  
آورد، چراکه برخی از آنان اصلاً به بهاء‌الله ایمان  
نیاوردند و به اسلام بازگشتند و برخی به صبح  
ازل پیوستند و بعضی دیگر از آنان، بعد از مرگ  
بهاء‌الله زنده نبودند که بخواهند وصی او باشند و  
دین او را حفظ کنند. بدیهی است کسانی که به  
اصل دعوت بهاء‌الله ایمان نیاورده‌اند، یا پس از او  
زنده نبوده‌اند، نمی‌توانند وصی او و حافظ دینت  
او باشند. نمونه‌های ذیل موید این مطلب هستند:

\* ملاحسن بجستانی: «ملاحسن بجستانی از  
حروف حی بود و در آغاز، قیام بر هدایت نفوس  
نمود و لکن چون سیل بلا یا سرازیر و عظمت مقام  
حضرت باب مکشوف گشت، در عرفانش تزلزلی  
حاصل شد و خصوصاً پس از شهادت آن حضرت  
از صراط مستقیم بیان منحرف شد. چند سال بعد  
از شهادت حضرت باب در عراق به حضور جمال  
ابهی رسید و شبهات خود را معروض داشت و  
لکن توفیق هدایت نیافت.» (مازندرانی، فاضل،  
امر و خلق ج ۲ ص ۲۲۶ و ۲۲۷ ذیل انحراف  
ملاحسن بجستانی از حروف حی - محمد  
حسینی، حضرت باب ص ۴۸۷).

درحالی‌که اگر  
بخواهیم بین  
جملات جناب  
عبدالبهاء جمع  
کنیم، پیر و اصفیا  
و اوصیا به یک  
معنی یعنی وصی  
به‌کار رفته است،  
چراکه به صراحت،  
مسأله‌ی اوصیا و  
اصفیا را در میان  
پیامبران پیشین  
نقل می‌کند و  
نتیجه می‌گیرد  
که در این ظهور،  
جانشینان و اصفیا  
دوبرابر هستند

reign eternally.

(Some Answered Questions. Page 57)

با این توصیف، حتی با تفسیر شوقی

از بیان عبدالبهاء، اولاً نمی‌توان واژه‌ی پیر را از اصفیا و اوصیا جدا نمود و ثانیاً نمی‌توان حروف حی و بابیان اولیه را از اوصیاء بهاء‌الله به‌شمار آورد و این انتساب، انتسابی ناشایسته و علی‌رغم میل حروف حی است.

۳- به فرض پذیرش تفسیر عبدالبهاء از بیست‌و‌چهار پیر یا وصی، سؤالات مهم دیگری قابل طرح است که با این تفسیر قابل پاسخ‌گویی نیست. از آن جمله اینکه چرا عبدالبهاء خود و شوقی را در عده‌ی اصفیا نیاورده است؟ و چرا سایر اصفیاء به پیروان بهائیت معرفی نشده‌اند؟ آیا اوصیائی که ذکر نشده‌اند، متولد شده‌اند یا در آینده متولد می‌شوند؟ اگر در آینده متولد می‌شوند، بهائیان با چه نشانه‌هایی باید آنان را بشناسند و از آنان تبعیت کنند؟

#### ● رهبری پس از شوقی

با وجود اینکه عبدالبهاء تأکید کرده بود که «ای احبای‌الاهی، باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد (عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۳)»، اما به‌رحال شوقی‌افندی در زمان زنده بودنش کسی را به‌عنوان جانشین خویش معرفی نکرد. همین مسأله باعث شد تا پس از فوت او اختلاف‌های دامنه‌داری در میان بهائیان به‌وجود آید و فرقه‌های مختلفی ایجاد شوند. مسئولان رده بالای بهائی، برای جلوگیری از اختلاف‌های

\* «و میرزا محمد روضه‌خوان یزدی از بابیت برگشتند و به جناب بها‌الله هم ایمان نیاوردند.» گهرریز، هوشنگ، حروف حی، ص ۸۵ و ۸۶.

۲- شوقی‌افندی در ترجمه‌ی انگلیسی این بخش از کتاب مفاوضات، از کلمه وصی (guard-ian) استفاده می‌کند و می‌نویسد: که عده صفی و عده وصی که البته به قرائن قبلی همگی وصی بوده‌اند و طبیعتاً برگزیده هم بوده‌اند، بیست‌و‌چهار بوده است:

i-In each cycle the guardians and holy souls have been twelve.  
"Saying, We give Thee thanks, O Lord God Almighty, Which art, and wast, and art to come; because Thou hast taken to Thee Thy great power, and hast reigned."

In each cycle the guardians and holy souls have been twelve. So Jacob had twelve sons; in the time of Moses there were twelve heads or chiefs of the tribes; in the time of Christ there were twelve Apostles; and in the time of Muhammad there were twelve Imáms. But in this glorious manifestation there are twenty-four, double the number of all the others, for the greatness of this manifestation requires it. These holy souls are in the presence of God seated on their own thrones, meaning that they

اما به‌رحال شوقی‌افندی در زمان زنده بودنش کسی را به‌عنوان جانشین خویش معرفی نکرد. همین مسأله باعث شد تا پس از فوت او اختلاف‌های دامنه‌داری در میان بهائیان به‌وجود آید و فرقه‌های مختلفی ایجاد شوند



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

بیشتر، در پایان نقشه‌ی ده‌ساله طی انتخاباتی در لندن اعضای اولین بیت‌العدل را تعیین و در حیفا مستقر نمودند. به این ترتیب اکثر بهائیان پیرو

بیت‌العدلی شدند که البته ولی امر و جانشینی از بهاء‌الله در آن حضور ندارد و به همین علت، از دیدگاه رهبران بهائی دارای مشروعیت نیست، چراکه عبدالبهاء تأکید کرده است:

«ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود، نائب و وکیلی تعیین فرماید.» (عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶).

● نتیجه‌گیری

بنابر عقل و فطرت و نصوص، انتخاب وصی برای هر کس لازم است. این ضرورت در مورد پیشوایان دینی مردم جدی‌تر است، زیرا آن‌ها اساسی را بنیان می‌نهند که در حیات خود فرصت رسیدن به همه‌ی اهداف آن را نخواهند داشت و ادامه راهشان برعهده‌ی جانشینان‌شان خواهد بود. انتخاب وصی همه‌ی پیامبران الاهی از طرف خداوند صورت گرفته و بر پیامبران واجب بوده که آن‌ها را به پیروان خود معرفی کنند.

در آیین بهائیت مقرر بوده است که بیست و چهار پیر/وصی اصفی برای حفظ دیانت و انجام سلطنت الاهی و دائمی و رهبری جامعه ظهور کنند. رهبران بهائی در معرفی این افراد به جامعه‌ی بهائی دچار مشکل شدند و افراد متقدم بر بهاء‌الله و ایمان‌آوردندگان نخستین به باب را به‌عنوان بخشی از اصفیا و اوصیا معرفی کرده‌اند. این معرفی از آن جهت که برخی از این افراد اصلاً بهائسی نبوده‌اند و یا پیش از مرگ بهاء‌الله از دنیا

رفته‌اند، قابل پذیرش نیست و بر مفهوم وصایت منطبق نمی‌شود. همچنین این افراد نوزده نفرند و نام سایر اوصیا در نصوص بهائی مشخص نشده است.

مسئله‌ای که ابهام‌ها درباره‌ی اوصیاء رهبران این کیش را بیش از پیش می‌کند و با صراحت ادیان پیشین، در معرفی اوصیاء و نجات مردم از سردرگمی بعد از وفات پیامبران، در تعارض است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۹۲.
- ۳- ابن المغازلی، مناقب علی بن ابی‌طالب (علیه السلام).
- ۴- ابن حنبل، فضائل الصحابة.
- ۵- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید.
- ۶- اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت.
- ۷- اشراق خاوری، عبدالحمید، رحیق مختوم.
- ۸- بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح که بعد از کتاب اقدس نازل شده؛ لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین؛ آلمان، نشر اول؛ ۱۳۷ بدیع.
- ۹- جزوه پاسخ به رفع شبهات.
- ۱۰- الحلی، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام.
- ۱۱- الخوارزمی، المناقب.
- ۱۲- دهخدا، لغت‌نامه.
- ۱۳- گهرریز، هوشنگ، حروف حی.
- ۱۴- مازندرانی، فاضل، امر و خلق ج ۲.
- ۱۵- محمدحسینی، نصرت الله، حضرت باب، ۱۵۲ بدیع



# انشعابات و اختلافات در بہائیت

✽ نویسنده: الہہ یزدیانی  
کارشناس ارشد رشته علوم قرآن و حدیث از دانشگاه اصول دین

## چکیده

پیروان آیین بهائی اعتقاد

به وحدت و یکپارچگی

و دوستی با سایر ادیان دارند و به وسیله‌ی این اعتقاد و شعار زیبا، زمینه‌ی تبلیغ آئین بهائی را فراهم می‌کنند. یکی از مسائلی که می‌توان در این آئین مورد بررسی قرار داد این است که آیا در بهائیت این یکپارچگی و اتحاد و عدم تفرقه وجود دارد؟ با مطالعه‌ی آثار امری می‌بینیم که آیین بهائی انشعابات مختلفی دارد که هر کدام خود را دین درست می‌دانند. حقیقت این است که در بازه‌ی زمانی کوتاه ۱۷۰ سال، دو آیین بابی و بهائی بیش از هر دین دیگری انشعاب‌هایی داشته‌اند که بر سر جانشینی رهبران این گروه، یعنی باب، بهاء‌الله، عبدالبهاء و شوقی، رخ داده است. به‌نظر می‌رسد این انشعاب‌ها و نتایج ناگزیر خشونت‌بار آن، با ادعای وحدت عالم انسانی و صلح عمومی ناسازگار است و رهبران این آیین نتوانسته‌اند تعالیمی را که به خداوند منتسب می‌کنند، اجرایی نمایند.

### ● کلیدواژه

بهائیت، انشعاب، تفرقه، باب، صبح ازل، بهاء‌الله، عبدالبهاء، شوقی.



## ● مقدمه

یکی از جریان‌های فکری و عقیدتی که در سال‌های اخیر و دوره‌ی معاصر به‌وجود آمده، جریان

بابیت و بهائیت است که در بستر ادعای مهدویت شکل گرفته است. بهائیان عقاید و آراء مختلفی دارند که با توجه به آن‌ها آیین خود را تبلیغ کرده و معرفی می‌کنند. یکی از سخنانی که بهائیان در معرفی و توضیح آیین خود می‌گویند این است که در این

آیین جدید تفرقه و دوگانگی وجود ندارد و همه چیز بر مبنای اتحاد و دوستی برقرار است (برای مثال: بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۴۲-۱۴۳).

در جزوه‌ی رفع شبهات، نوشته‌ی جمعی از نویسندگان بهائی آمده است: «مدتی است که برخی مخالفان آئین بهائی برای

ایجاد تفرقه میان بهائیان و خدشه‌دار کردن اعتبار حضرت ولی امرالله یعنی شوقی و بیت‌العدل اعظم الاهی، مرکز تصمیم‌گیری در بهائیت، دست به انتشار ادعاهای توخالی می‌سازند. رهبر گروه ریمی‌ها و یکی از شعبه‌های بهائیت - در مورد ادعای ولایت امری کرده‌اند [زده‌اند.]» (ص ۱۶۲)

صرف‌نظر از درستی یا نادرستی ادعای میسن ریمی درباره‌ی ولایت امری، این نکته قابل‌توجه است که «انشعاب» و

فصلنامه  
فرهنگی-اجتماعی  
بهائی‌شناسی

«گروه‌بندی‌هایی» که در بهائیت به‌وجود آمده، با برخی سخنان رهبران این گروه در تعارض است. برخی رهبران این آیین، منکر وجود

ت حزب و گروه‌بندی در دیانت بهائی شده‌اند و سعی در کتمان اختلافات موجود در بهائیت داشته‌اند، اما برخلاف سخنان رهبران بهائیت که در طول مقاله به آن پرداخته خواهد شد، انشعاب و دسته‌بندی از آغاز، جزئی تفکیک‌ناپذیر، از بابیت و بهائیت بوده است.

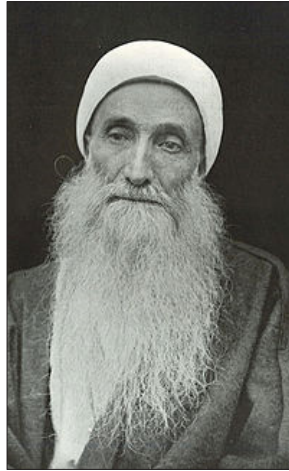
مسأله‌ی جانشینی باب

و جدایی دو برادر، یعنی میرزااحسین‌علی بهاء‌الله و میرزایحیی صبح‌ازل از یکدیگر و انشعاب هر دوی آن‌ها از بانی‌گری را می‌توان اولین اختلاف جدی در این گروه ارزیابی کرد و در ادامه پس از مرگ هریک از رهبران بهائی، یعنی بهاء‌الله، فرزندش عبدالبهاء و پس از

او شوقی‌افندی، اختلاف‌ها و دگرگونی‌هایی در بهائیت به‌وجود آمد که در جای خود به هریک پرداخته خواهد شد.

بدیهی است برای ارزیابی رویدادها و برخوردها و انشعاب‌ها در هر گروهی، نخست باید خود آن آئین را شناخت؛ لذا به خواننده‌ی محترم توصیه می‌شود، چنانچه آشنایی با تاریخچه‌ی بابیت و بهائیت ندارد به منابعی که در این باره نوشته شده است، مراجعه فرمایند. در موضوع تاریخ بابیت و

برخی رهبران این آیین، منکر وجود حزب و گروه‌بندی در دیانت بهائی شده‌اند و سعی در کتمان اختلافات موجود در بهائیت داشته‌اند. اما برخلاف سخنان رهبران بهائیت که در طول مقاله به آن پرداخته خواهد شد، انشعاب و دسته‌بندی از آغاز، جزئی تفکیک‌ناپذیر، از بابیت و بهائیت بوده است







**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائیت‌شناسی**

بهائیت کتاب‌های بسیاری نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به «تاریخ جامع بهائیت» نوشته‌ی بهرام افراسیابی و «نگاهی تاریخی به آیین بهائی» نوشته‌ی مهدی حبیبی و نیز «درس‌نامه شناخت بهائیت» نوشته‌ی حسین رهنمایی اشاره کرد.

● **۱- ادعای عدم تفرقه در بهائیت**

یکی از ادعاهای بهائیان عدم تفرقه و جدایی و انکار وجود انشعاب در میان آنان است. بهائیان این امر را فضیلت آیین خود بر سایر شرایع مقدس گذشته می‌دانند.

یکی از نویسندگان بهائی در این زمینه می‌نویسد: «در دیانت مقدسه بهائی راه تفرق و پیدایش مذاهب به کلی مسدود است.» (روحانی، برهان واضح، ص ۹۴).

همچنین رهبران بهائی در این زمینه سخنانی را بیان داشته‌اند. به‌عنوان نمونه بهاء‌الله در این باره می‌نویسد:

«ای اهل عالم! فضل این ظهور اعظم آن که آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است، ثبت فرمودیم؛ نعیماً للعالمین.» طبق این بیان مبارک جمیع ابواب اختلاف و انشعاب دین و پیدایش مذاهب فرعیه در دیانت بهائی مسدود و از هر حیث موجبات الفت و محبت بشر در جمیع مراحل دینی و اجتماعی فراهم و وحدت کلمه و حفظ حصن امرالله تأمین گشته است (بزدانی، نظر اجمالی، ص ۳۰، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۲۹۷).

یکی دیگر از ادعاهای بهائیت، سازگاری و عدم نزاع و جدال با سایرین است. بهاء‌الله در این زمینه می‌گوید: «فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۴).

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا به‌راستی هیچ اختلاف و نزاعی بین پیروان باب و بهاء‌الله و دیگران نبوده و نیست؟ برای پاسخ به این سؤال حوادث و رویدادهایی که پس از باب تاکنون رخ داده است، با استناد به منابع خود آنان، به‌طور خلاصه بررسی می‌شود.

● **۲- اولین اختلاف بعد از ادعای قائمیت**

**باب**

میرزا علی محمد شیرازی ملقب به باب یک از مریدان سیدکاظم رشتی رهبر شیخیه بود. هنگامی که سیدکاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ قمری/ ۱۸۴۴ میلادی وفات کرد، چهار نفر از مریدانش ادعای جانشینی او را کردند:

- میرزا علی محمد شیرازی،
- حاجی محمدکریم خان،
- میرزا شفیق تبریزی،
- میرزا حکاک اصفهانی.

میرزا علی محمد شیرازی در ابتدا اعلام کرد که باب امام زمان علیه‌السلام است و در ادامه ادعاهای خود را تغییر داد تا جایی که خود را قائم موعود، سپس پیامبری جدید معرفی کرد و ادعای الوهیت نیز در کارنامه‌ی خویش دارد.

شاید بتوان اولین اختلاف و انشعاب در بابیت و به دنبال آن در بهائیت را به

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا به‌راستی هیچ اختلاف و نزاعی بین پیروان باب و بهاء‌الله و دیگران نبوده و نیست؟ برای پاسخ به این سؤال حوادث و رویدادهایی که پس از باب تاکنون رخ داده است، با استناد به منابع خود آنان، به‌طور خلاصه بررسی می‌شود.

روی گردانی گروهی از مریدان باب  
پس از ادعای قائمیت او دانست.  
به دنبال دعوی قائمیت باب،  
گروهی از مریدانش از او روی گردان

شاید بتوان  
اولین اختلاف  
و انشعاب در  
بابیت و به دنبال  
آن در بهائیت را  
به روی گردانی  
گروهی از مریدان  
باب پس از  
ادعای قائمیت او  
دانست.  
به دنبال دعوی  
قائمیت باب،  
گروهی از  
مریدانش از  
او روی گردان  
می‌شوند؛ مانند  
ملعبد الخالق  
بیزدی

قزوینی. می‌فرماید: قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ:  
وَ كَفَى بِشَهَادَتِهِمَا فِي حَقِّي عَلِي  
ذَلِكَ الْأَمْرِ شَهِيداً. انتهی. مع آنکه  
بعد از ملاحظه‌ی لوح مبارک که

می‌فرماید: إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الَّذِي أَنْتُمْ بَطْهُورِهِ  
تَوَعَّدُون، نفس اول اعراض نمود اعراض شدید  
و نفس ثانی هم من بعد اقبال ننمود و با  
احدی تقرب نجست» (اشراق خاوری، مائده  
آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۵).

درواقع در زمان باب عموم شیخیان  
متشرعی که به باب ایمان آورده بودند، وی  
را در مقام نیابت حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام  
می‌شناختند و پس از آگاهی از دعوی  
مهدویت باب، ادعای وی را نپذیرفتند و از او  
رویگردان شدند و به این ترتیب اولین جدایی  
و تفرقه در بین پیروان این آیین پدید آمد.

نمود بارزتر اختلاف در میان پیروان باب  
در حادثه‌ی بدشت قابل ملاحظه است. در  
واقعه‌ی بدشت که در سال ۱۲۶۴ قمری و  
چند ماه قبل از اعلان ادعای قائمیت باب  
صورت پذیرفت، برخی پیروان باب مانند  
قرة العین و بهاء‌الله، عقاید و احکام اسلامی  
را منسوخ دانستند و ظهور باب را ظهور دینی  
جدید معرفی کردند. حاضران در واقعه‌ی  
بدشت به دو دسته تقسیم شدند. گروهی  
این ادعا را پذیرفتند و گروهی مانند قدوس  
(از حروف حی و نزدیکان باب) در برابر این  
ادعا مقاومت کردند و هرگز در برابر این ادعا،  
تسلیم نشدند و تا آخرین لحظه حیات، به  
احکام اسلامی عمل کردند. (زواره ای، تاریخ  
میمیه، ص ۱۱۱). نقل است که ملاحسین

می‌شوند؛ مانند ملاعبدالخالق بیزدی. بهاء‌الله  
در یکی از آثار خود چنین بیان می‌کند:  
«ملاعبدالخالق از مشایخ شیخیه بود. در  
اول امر که نقطه‌ی اولی روح ماسواه فداه  
در قمیص بابیت ظاهر، اقبال نمود و عریضه  
معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش  
نازل و برحسب ظاهر کمال عنایت نسبت به  
او مشهود، تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال  
فرمودند. در او این کلمه‌ی علیا نازل: قَوْلُهُ  
تَعَالَى: إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بَطْهُورِهِ  
تَوَعَّدُون، بعد از قرائت، صیحه زد و به اعراض  
تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء (طهران)  
به سبب او اعراض نمودند» (فاضل مازندرانی،  
ظههور الحق، صص ۱۷۳ و ۱۷۴). ملاعبدالخالق  
چنان به باب به‌عنوان رکن رابع ایمان داشت  
که فرزندش را نیز در راه باب از دست داده  
بود، اما بعد از مطالعه‌ی این لوح مخصوص،  
گفت: «ای وای! فرزندم به‌ناحق کشته شد.»  
(اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۲، صص  
۱۰۰۲ و ۱۰۰۳).

ملاعبدالخالق در میان بابیه مقامی رفیع و  
ارجمند داشت، چراکه کسی بود که باب او  
را شاهد حقانیت خود می‌دانست. چنان‌که  
بهاء‌الله می‌گوید: «حضرت اعلی روح ماسویه  
فداه، بر اثبات حقیقتشان در آخر تفسیر هاء  
به شهادت دو عالم استدلال فرموده‌اند:  
ملاعبدالخالق و حاج محمدعلی برقانی



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

بشرویی وقتی خبر اجتماع بدشت را شنید گفت: اگر در آنجا بودم، اصحاب بدشت را با شمشیر کیفر می کردم (فاضل مازندرانی، تاریخ

ظهور الحق، بخش ۳، ص ۱۱۰). از میان این گروه می توان به عبدالخالق اصفهانی اشاره کرد که براساس منابع تاریخی بهائی، بعد از مشاهده ی کشف حجاب از قره العین، گلوی خود را با چاقو چاک داد و درحالی که خون از او سرازیر بود، از آن صحنه دور شد (شوقی، قرن بدیع، ۹۵). اما گروه دوم به رهبری

بهاءالله، به ادعای نسخ احکام و عقاید اسلامی دامن زدند و از قضا همین گروه را بعدها باب تأیید کرد (شوقی، قرن بدیع، ۹۷).

● **۳- اختلاف بعد از مرگ باب**

بعد از قتل باب علاوه بر اینکه بر سر جانشینی او بین دو برادر یعنی صبح ازل و

بهاءالله اختلاف شدیدی ایجاد شد، در بین دیگر پیروانش درمورد من یظهره الله نیز کشمکش به وجود آمد و این مقام مدعیان بسیاری پیدا کرد.

باب در مواضع متعددی، مریدان خود را به آمدن شخصی به نام «من یظهره الله» بشارت داده بود. باب ایمان آوردن به وی و اطاعت از دستوراتش را بر پیروانش واجب می دانست. او در آثارش گفته بود:

«من یظهره الله کتاب ناطق است وقت

ظهور او ایمان جمیع منقطع می شود مگر کسانی که به او ایمان آورند» (باب، بیان فارسی، باب سوم از واحد دوم، ص ۲۳).

براساس این پیشگویی مدعیان زیادی پیدا شدند و بیست و پنج نفر از بایه خود را من یظهرالله خواندند. هر کدام افرادی را دور خود جمع کرده و فرقه ای را تشکیل دادند. مانند میرزا اسدالله دیان و میرزامحمد نبیل زرنندی و میرزاغوغای درویش و سید بصیر هندی و برخی دیگر (فیضی، حضرت بهاء الله، ص ۱۰۳).

● **۴- اختلاف صبح ازل با بهاءالله**

پس از باب، جانشینی او به میرزایحیی نوری برادر کوچک تر میرزاحسین علی رسید. شواهدی در میان آثار باب وجود دارد که حاکی از وصایت او به صبح ازل است؛ از جمله در آغاز کتاب **نقطه**

الکاف، عین دستخط سید باب به میرزایحیی گراور شده است که در آن می نویسد:

«هَذَا كِتَابٌ مِنْ عَلِيٍّ قَبْلَ نَبِيلٍ ... إِلَى مَنْ يَعْدِلُ اسْمُهُ اسْمُ الْوَحِيدِ ... أَنْ يَا اسْمَ الْوَحِيدِ فَاحْفَظْ مَا نَزَّلَ فِي الْبَيَانِ وَأْمُرْ بِهِ فَإِنَّكَ لَصِرَاطُ حَقِّ عَظِيمٍ» این مکتوبی است از جانب علی قبل نبیل (علی محمد) به سوی آن که نامش با نام وحید معادل است -وحید در عدد با یحیی برابر است- ای وحید آنچه در بیان نازل شده نگهداری کن و به آن امر نما پس



بعد از قتل باب علاوه بر اینکه بر سر جانشینی او بین دو برادر یعنی صبح ازل و بهاءالله اختلاف شدیدی ایجاد شد، در بین دیگر پیروانش درمورد من یظهره الله نیز کشمکش به وجود آمد و این مقام مدعیان بسیاری پیدا کرد.

همانا تو راه حقیقت بزرگی هستی  
(نقطه الکاف، مقدمه کتاب، ص ۱۹).  
برخلاف اعلام واضح  
میرزاعلی محمد برای نصب

دراویش نقشبندیه و قادریه رفت. او  
دو سال تمام در آن نواحی با لباس  
و کشکول درویشی با نام دروغین  
درویش محمد به مطالعات عرفانی  
و عملیات کیمیاگری پرداخت (شوقی، قرن  
بدیع، جلد دوم، ص ۱۱۲).

پس از گذشت دو سال چون در سلیمانیه  
هم کار بر او سخت شد و از خانقاه دراویش  
اخراج گردید ناچار شد با نوشتن نامه‌های  
التماس آمیز و عبارات ترحم‌انگیز، برادر را بر  
سر مهر آورد و خود را دوباره به مقام سابق  
برساند (اشراق خاوری، ریحیق  
مختوم، ج ۱، ص ۳۴۱).

صبح ازل به وی اجازه‌ی  
بازگشت داد و او به بغداد  
مراجعت کرد. بهاء‌الله  
در این باره می‌نویسد: «باری،  
تا آنکه از مصدر امر حکم  
رجوع صادر شد. لابداً  
تسلیم نمودم و راجع شدم»  
(بهاء‌الله، ایقان، ص ۱۶۷).



پس از بازگشت بهاء‌الله به بغداد، درگیری  
او با مریدان ازل ادامه داشت تا آنکه در سال  
۱۲۷۹ در باغ نجیب‌پاشا در بغداد، اعلام کرد  
که او همان «من یظهره الله» است. این ادعا  
آتش اختلاف را شعله‌ورتر ساخت و با توجه به  
درگیری‌های متعدد بابیان با شیعیان در بغداد  
و اعتاب مقدسه، حکومت عثمانی مجبور به  
مداخله شد و بابیان را از عراق به ادرنه در  
ترکیه تبعید کرد. اختلافات در ادرنه نیز ادامه  
یافت و تعداد زیادی از طرفداران ازل و بهاء‌الله

میرزایحیی به‌عنوان جانشین خود، تعداد  
اندک دیگری با ادعای جانشینی او بعد از  
مرگش سر بلند کردند و دعوای شدیدی میان  
بابیان شایع شد و علناً شروع به کشتن یکدیگر  
کردند. در نهایت میرزایحیی گوشه‌نشین شد  
و میرزااحسین‌علی، یعنی برادر بزرگ‌تر، رهبر  
بهائیان شد.

چون میان اصحاب باب  
زمزمه‌ی دعوای تازه پیدا  
شده بود و میرزااحسین‌علی  
نیز خود چنین خیالی در  
سر داشت، سخت به کوبیدن  
رقیبان پرداخت و بازار آشوب  
و آدم‌کشی را رونق داد و  
این رفتار سبب شد تا فساد  
و هرج‌ومرج در میان بابیان  
بالا بگیرد (شوقی، قرن بدیع،

جلد دوم، ص ۱۲۲، چاپ ۱۲۰ بدیع (در جلد  
دوم چاپ بعد این مطلب حذف شده است)).  
به‌هرحال، بهاء‌الله به‌طور غیر مستقیم،  
صبح ازل را به کناری زده خود حاکم مطلق  
شده بود. بعضی هوشمندان از کبار بابیه به  
اشاره و کنایه به صبح ازل مطلب را حالی  
کردند و او بر برادر غضب نمود و وی را از  
خود راند و میرزااحسین‌علی ناچار به‌طور  
پنهانی و بی‌خبر، از بغداد خارج شد و به  
کوه‌های سلیمانیه نزدیک موصل به نزد

توجه به  
درگیری‌های  
متعدد بابیان با  
شیعیان در بغداد  
و اعتاب مقدسه،  
حکومت عثمانی  
مجبور به مداخله  
شد و بابیان را از  
عراق به ادرنه در  
ترکیه تبعید کرد.  
اختلافات در ادرنه  
نیز ادامه یافت  
و تعداد زیادی از  
طرفداران ازل و  
بهاء‌الله به‌دست  
رقیب کشته  
شدند



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائی‌شناسی**

به دست رقیب کشته شدند (نبوی،  
تنبیه النائمین، صص ۳۸۹-۴۲۰،  
تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان  
از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله).

چون ادامه‌ی این وضعیت ممکن نبود، دولت  
عثمانی صبح ازل را به همراه طرفدارانش  
به قبرس و میرزااحسین‌علی را به همراه  
خانواده‌اش به فلسطین تبعید کرد. بنابراین  
بهائیان به دو گروه مشخص تقسیم شدند،  
پیروان صبح ازل به‌عنوان «زلی» یا «بیانی»  
شناخته شدند و پیروان میرزااحسین‌علی  
به‌عنوان «بهائی» مشهور شدند.

مازندرانی در این زمینه می‌گوید: «کاروان  
بایان از پایتخت عثمانیان به سوی ادرنه - از  
شهرهای عثمانی (ترکیه فعلی) که در بین  
بهائیان به ارض سرّ مشهور است - اعزام شد  
و در ادرنه بود که چنددستگی و جدایی میان  
بابیه افتاد. گروهی از بزرگان بابیه صبح ازل  
را وصی باب دانستند و پیرویش را لازم  
شمردند و نام ازلی گرفتند. جمعی دیگر داعیه  
میرزااحسین‌علی را پذیرفته خود را بهائی  
نامیدند. گروهی هم به دنبال میرزااسدالله  
دیان، دیگر مدعی من یظهراللهی، رفتند  
و «دیانی» خوانده شدند.» (همو، تاریخ  
ظهورالحق، ص ۶۶).

گروهی دیگر که هنوز خاطرات شیرینی  
از طاهره قره‌العین به یاد داشتند، دل‌بستگی  
سابق را تجدید نموده، وی را با آنکه در قید  
حیات نبود، به پیشوایی برداشته و لقب «قره  
العینی» گرفتند. (رحیق مختوم، ج ۲، ص  
۱۱۴۹، ذیل عنوان «و در مدینه‌ی قزوین

مؤمنین به چهار فرقه منقسم ...».  
طاهره در ابتدا از پیروان شیخیه  
بود و در مجالس، پیرامون عقاید  
شیخیه و آرای ویژه‌ی خود سخن  
می‌راند و برای آنکه گوی سبقت را از رقیبان  
پرسابقه بریاید، در مجلس درس روبنده از  
چهره خود برمی‌داشت (ابوالفضل گلپایگانی،  
کشف الغطاء، ص ۹۶؛ آیتی، الکواکب الدریه،  
ج ۱، ص ۱۱۱) و به تدریس می‌پرداخت و  
مباحث دشوار را با قصاید دلربا می‌آمیخت و  
لذا برخی شیخیان صاحب‌دل به او سر سپرده  
بودند (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل،  
ص ۲۶۵).

قره‌العین و یارانش به شنیدن ندای بابت  
میرزااعلی‌محمد شیرازی به او گرویدند و بایی  
شدند و در ادامه در بسیاری از اتفاقات در کنار  
میرزااحسین‌علی نوری بودند.

برخی دیگر از بایان ملامحمدعلی  
بارفروشی را برتر از دیگران پنداشتند که  
آن‌ها را «قدوسی» می‌نامند. بعضی بایان  
دامان آن رؤسا را رها ساخته چنگ در کتاب  
بیان باب زدند و به «بیانی» شناخته شدند و  
سرانجام نوهوسانی دیگر به مصداق «آنجا که  
عیان است چه حاجت به بیان است» پشت  
پا به تمام این دستاویزها زده خویش را تابع  
خواست درونی و شهود وجدانی دانسته و  
«عیانی» نام گرفتند (اشراق خاوری، رحیق  
مختوم، ج ۲، ص ۱۱۴۹).

این اختلافات آسیب شدیدی به بایی‌گری  
وارد آورد و در این میان جدایی بهاءالله و صبح  
ازل بیش از همه مؤثر بود. بهاءالله اعلام داشت

چون دامنی  
دودستگی بالا  
گرفت و کار به  
جنگ و کشتار  
رسید، دولت  
عثمانی به‌ناچار  
آنان را از هم جدا  
کرد و در میان  
هر گروه چند نفر  
از دسته‌ی دیگر  
قرار داد تا از  
تنیانی‌ها و توطئه‌ها  
جلوگیری کنند  
و آنگاه از لیان  
را به ماغوسا یا  
ماکوستیا در خاک  
قبرس و بهائیان  
را به قلعه‌ی عکا  
در خاک فلسطین  
فرستاد

چراکه در چنین فاصله کمی هیچ شریعتی منسوخ نمی‌گردد و هنوز مواعید کتاب بیان عملی نشده تا مظهر بعد ظاهر شود.

چون دامنه‌ی دودستگی بالا گرفت و کار به جنگ و کشتار رسید، دولت عثمانی به ناچار آنسان را از هم جدا کرد و در میان هر گروه چند نفر از دسته‌ی دیگر قرار داد تا از تباہی‌ها و توطئه‌ها جلوگیری کنند و آنگاه از لیان را به ماغوسا یا ماگوستیا در خاک قبرس و بهائیان را به قلعه‌ی عکا در خاک فلسطین فرستاد.

#### ● ۵- اختلاف بعد از بهاءالله

همان‌طور که بعد از مرگ باب بر سر جانشینی وی اختلاف ایجاد شد، بعد از مرگ میرزااحسین‌علی بهاءالله نیز بین فرزندانش عباس‌افندی ملقب به «غصن اعظم» و میرزامحمدعلی افندی ملقب به «غصن اکبر» بر سر وصایت اختلاف و درگیری به‌وجود آمد، هرچند بهاءالله وصیت کرده بود که هر دو فرزند باید به ترتیب وصایت را برعهده بگیرند.

متن وصیت او چنین است:

« قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ » یعنی: خدا مقام غصن اکبر (محمدعلی) را بعد از مقام غصن اعظم (عباس‌افندی) قرار داده است؛ یعنی پس از من عباس و پس از او محمدعلی جانشین من است (بهاءالله، مجموعه الواح، کتاب عهدی، ص ۴۰۲).

باین‌حال بین دو برادر اختلاف و دودستگی ایجاد شد و این دعوا تا بدانجا رسید که عباس

که وصایت ازل بی‌اساس است، زیرا خود او با همدستی میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، آن را ساخته و پرداخته‌اند و به‌خاطر مصالحی بوده که اینک وجود ندارد.

عبدالبهاء در این‌مورد می‌گوید: «چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملا عبدالکریم در این‌خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره‌ی امیرنظام، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره‌ی عظیمه و تحت سیاست شدیدانه، پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به‌این‌وسیله بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزایحیی، زدند» (عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۳۶ و ۳۷).

مبلغان بهائی تنها افراد مطلع از این‌قرار پنهان را میرزاموسی کلیم و ملا عبدالکریم قزوینی و بهاءالله و ازل دانسته‌اند (افنان، مقاله‌ی ایام بطون، مجموعه مقالات، ص ۴۰۴). به‌نظر می‌رسد نمی‌توان از منابع مستقل تاریخی، چنین ادعایی را تأیید کرد؛ ضمن آنکه بهاءالله در این‌واقعه، به جعل دستخط باب برای حفظ منافع خود تصریح کرده است.

صبح ازل مدعی بود که براساس آثار باب، جانشین اوست و برادرش هوس ریاست دارد و می‌خواهد بدین شیوه جای او را بگیرد،

بعد از مرگ  
میرزااحسین‌علی  
بهاءالله نیز بین  
فرزندان  
عباس‌افندی  
ملقب به  
«غصن اعظم» و  
میرزامحمدعلی  
افندی ملقب به  
«غصن اکبر»  
بر سر وصایت  
اختلاف و درگیری  
به‌وجود آمد



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

افندی، غصن اکبر را ناقض اکبر و مریدانش را ناقضین خواند و پیروان خود را ثابتین نام نهاد و محمدعلی نیز، غصن اعظم را رئیس المشرکین گفته و ابلیس لقب داد (شوقی، توقیعات مبارکه (لوح قرن)، جلد ۱، ص ۱۰۳ / اشراق خاوری، ریحق مختوم، ص ۸۷).

صبحی مهتدی از دوستان عبدالبهاء - که از نزدیک با این ماجراها درگیر بوده است - در این باره چنین می نویسد: «اما بابیان بهائی نیز به دو فرقه منقسم می شوند: یک دسته آنانی

که پس از مرگ بهاءالله به عبدالبهاء (غصن اعظم) توجه نمودند و به ثابتین معروف شدند و دسته دیگر که پیروی غصن اکبر، محمدعلی افندی را کرده، خویش را موحدین نامیدند. ثابتین به پیروان غصن اکبر ناقضین می گویند؛ کنایه از آنکه عهد بهاءالله را شکستند و به وصی

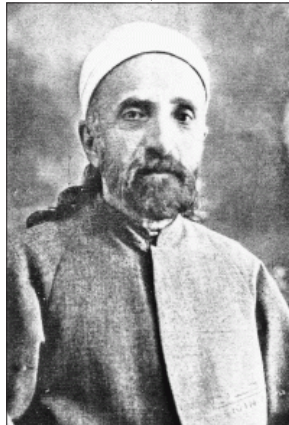
نخستین او (عبدالبهاء) نگرویدند و موحدین، تبعه‌ی عبدالبهاء را مشرکین می خوانند؛ بدین جهت که عبدالبهاء را در عصمت کبری شریک حق قرار داده‌اند.» (مهتدی، خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بابی گری و بهائی گری، ص ۹۲).

صبحی مهتدی همچنین در کتابش می نویسد:

«مایین این دو دسته بیرون از اندازه تصور، نثار و کدورت است... خود عبدالبهاء نیز از

مواجهه و ملاقات محمدعلی افندی بی اندازه احتراز داشت... عبدالبهاء راضی نبود که از بهائیان ثابت کسی با محمدعلی و پیروانش ملاقات کند و اگر کسی چنین می کرد از او دلگیر می شد و او را از خود می راند و این گناهی بود که قابل آمرزش و عفو نمی بود.» (همان، ص ۱۸۴-۱۸۲)

این اختلافات در سراسر دوران زعامت عباس افندی بر بهائیت ادامه داشت. محمدعلی که بسیاری از آثار مکتوب بهاءالله را در اختیار داشت، از تسلیم آن به برادر بزرگتر خودداری می کرد. از جمله روش اجرای نماز نه رکعتی که بهاءالله در کتاب اقدس بر پیروان خویش واجب نموده بود، در اختیار او بود. هنگامی که بهائیان در دوره‌ی عباس افندی می خواستند از روش و چگونگی اجرای این



نماز مطلع شوند، عبدالبهاء با ندبه و زاری، آن را اسیر دست برادرش محمدعلی معرفی کرد و تصریح کرد که آثار بسیار دیگری از بهاءالله نزد اوست که دسترسی به آنها برای عبدالبهاء مقدور نیست (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۲؛ هادیان، مسأله مشروعیت، صص ۱۲۷-۱۳۱).

● **۶- اختلاف بعد از عبدالبهاء**

از آنجایی که عبدالبهاء فرزند پسر نداشت، با آنکه برادرش غصن اکبر زنده بود، قبل از

این اقدام  
عبدالبهاء،  
برخلاف دستور  
و وصیت پدرش  
بود و از طرف  
برخی از بهائیان  
نمی توانست قابل  
قبول باشد. به  
هر روی پس از  
مرگ عبدالبهاء،  
شوقی به یاری  
مادرش به ریاست  
بهائیان رسید؛ اما  
گروهی زعامت او  
را نیز نپذیرفتند  
و جدایی دیگری  
حادث شد

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیت‌شناسی

عباس افندی دومین پیشوای بهائیت در الواح وصایا درباره‌ی جانشینان پس از شوقی و ولایت امر در نسل او تأکید کرده بود.

مرگش با نوشتن الواح وصایا، برای رهبری و ریاست بهائیان قرار تازه‌ای نهاد و سلسله‌ی ولایت امرالله را تأسیس نمود. بنابر مضامین الواح

هنگامی که شوقی افندی بدون داشتن فرزند و هیچ وصیت‌نامه‌ی شناخته‌شده‌ای از دنیا رفت، به دنبال آن جنگ قدرت پدید آمد

و وصایا، اولین ولی امر، نوه‌ی دختری عبدالبهاء یعنی شوقی افندی و پس از او سلسله‌ی اولیاء امر در نسل او و فرزندان ذکور او، نسل به نسل خواهند بود. عبدالبهاء در الواح وصایا می‌نویسد: «ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم، باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجّه به فرع دو سدره که از دو شجره‌ی مقدّسه‌ی مبارکه انبات شده [روئیده] و از اقتران [زندیکی] دو فرع دوحه‌ی [باغ] رحمانیه به وجود آمده یعنی «شوقی افندی» نمایند. زیرا آیت‌الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبّاءالله است و مبتین آیات‌الله و من بعده بکرّاً بعد بکر یعنی در سلاله‌ی او.» (عبدالبهاء الواح وصایا، ص ۱۱ تا ۱۶/ نظر اجمالی به دیانت بهائی (چاپ قدیم)، ص ۶۶ تا ۶۸).

برخلاف انتظار عبدالبهاء شوقی عقیم بود و نسلی نداشت تا از میان آن‌ها، جانشین خود را معین سازد. او حتی از میان سایر بهائیان نیز برای بعد از خود جانشین انتخاب نکرد و پس از مرگش کشمکش شدیدی میان بهائیان به وجود آمد و موضوع رهبری بهائیان دچار دسته‌بندی، انشعاب و افتراقی دیگر شد.

عبدالبهاء در الواح وصایای خود درباره‌ی تشکیل هیأتی دائمی برای خدمت به بهائیت و مساعدت ولی امر، سخنانی گفته بود. شوقی نیز در زمان حیات خود، اعضای این هیأت را با عنوان ایادی امرالله مشخص کرده بود. البته ایادی امرالله از زمان بهاء‌الله تعیین شده بودند و در دوره‌های بعدی تعدادی به آن‌ها اضافه شدند و تعدادی هم فوت کردند (درمورد ایادی امرالله در حریق مختوم ج ۱ ص ۲۵۶ به تفصیل صحبت شده است). بهائیان از این بحث استفاده کرده و در صد جبران مقطوع‌النسل بودن شوقی و معضل ولی امر بعدی برآمده و با پذیرش مدیریت ایادی

عبدالبهاء و پس از او سلسله‌ی اولیاء امر در نسل او و فرزندان ذکور او، نسل به نسل خواهند بود. عبدالبهاء در الواح وصایا می‌نویسد: «ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم، باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله و احبّای جمال ابهی توجّه به فرع دو سدره که از دو شجره‌ی مقدّسه‌ی مبارکه انبات شده [روئیده] و از اقتران [زندیکی] دو فرع دوحه‌ی [باغ] رحمانیه به وجود آمده یعنی «شوقی افندی» نمایند. زیرا آیت‌الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبّاءالله است و مبتین آیات‌الله و من بعده بکرّاً بعد بکر یعنی در سلاله‌ی او.» (عبدالبهاء الواح وصایا، ص ۱۱ تا ۱۶/ نظر اجمالی به دیانت بهائی (چاپ قدیم)، ص ۶۶ تا ۶۸).

این اقدام عبدالبهاء، برخلاف دستور و وصیت پدرش بود و از طرف برخی از بهائیان نمی‌توانست قابل قبول باشد. به هر روی پس از مرگ عبدالبهاء، شوقی به یاری مادرش به ریاست بهائیان رسید؛ اما گروهی زعامت او را نیز نپذیرفتند و جدایی دیگری حادث شد. برخی از مبلغان و بزرگان بهائی همچون عبدالحسین آیتی و فضل‌الله صبحی و میرزا حسن نیکو و... هم از عقائد بهائی برگشتند و مسلمان شدند.



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

امرالله بر خود راه را برای پر شدن خلاء رهبری در جامعه‌ی بهائی هموار کردند. این درحالی بود که براساس نصوص بهائی ایادی امرالله

فقط دو وظیفه‌ی حفاظت و تبلیغ بهائیت را برعهده داشته‌اند. عبدالبهاء در این باره می‌نویسد: «ای یاران، ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه و تعیین کند ... وظیفه ایادی امرالله نشر نفعات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است. از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفعات الله و هدایت من علی الارض گمارد زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد» (همو، الواح وصایا، ص ۱۳ و ۱۴؛ اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۹۲).

شروع ماجرای ایادی امرالله زمینه‌ای برای پیدایش اختلاف و انشعابات دیگری در جامعه‌ی بهائی شد.

● ۷- اختلاف بعد از شوقی

هنگامی که شوقی افندی بدون داشتن فرزند و هیچ وصیت‌نامه‌ی شناخته شده‌ای از دنیا رفت، به دنبال آن جنگ قدرت پدید آمد. بسیاری از بهائیان به ریاست معنوی روحیه ماکسول همسر شوقی و ریاست ظاهری ایادی امرالله باب ولایت امر را تا ابد مسدود دانستند و شش سال پس از فوت شوقی در لندن با تعجیل تمام کنفرانسی از رؤسای بهائی هر

محل تشکیل دادند و در آن اجتماع، ۹ نفر را انتخاب نمودند که این افراد اعضای مجلس بیت‌العدل موعود شدند و سپس این بیت‌العدل را در

حیفا برپا ساختند که تاکنون نیز دائر است و اعضای آن هر پنج سال یکبار تجدید انتخاب می‌شوند و مدیریت جامعه‌ی بهائی را برعهده دارند. آن‌ها بیت‌العدل را مصدر امر بهائیت می‌دانند و به «بهائیان بیت‌العدلی» مشهورند.

دسته‌ی دیگری از پیروان شوقی، براساس نصوص بهائی، بیت‌العدل حیفا را بی‌اعتبار و ساختگی دانستند. از جمله دلایل این گروه این است که به نص الواح وصایا، رئیس دائمی و عضو اعظم ممتاز لاینعزل (غیر قابل عزل) بیت‌العدل باید ولی امرالله باشد (عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶) و بیت‌العدل بدون ولی امر صلاحیت رهبری ندارد و رئیس هیئت بین‌المللی ایادی به نام چارلز میسون ریمی را جانشین شوقی و ولی امر ثانی خواندند و به بهائیان ارتدکس یا «ریمی‌ها» معروف شدند.

چارلز میسون ریمی ادعا کرد که دومین ولی امر و جانشین شوقی است. ریمی که خود یکی از ایادی امر به‌شمار می‌رفت، مدیریت روحیه ماکسول و نزدیکان او بر جامعه‌ی بهائی را نپذیرفت. نزاع میان بهائیان ارتدوکس و بهائیان رسمی طرفدار بیت‌العدل تا روزگار حاضر نیز به درازا کشیده است. محفل روحانی ملی بهائی در چند کشور از ادعای میسون ریمی پیروی کردند و به دنبال آن بیت‌العدل طردشان کرد. این درحالی بود که طرد روحانی نیز براساس نصوص بهائی از

دسته‌ی دیگری از پیروان شوقی، براساس نصوص بهائی، بیت‌العدل حیفا را بی‌اعتبار و ساختگی دانستند. از جمله دلایل این گروه این است که به نص الواح وصایا، رئیس دائمی و عضو اعظم ممتاز لاینعزل (غیر قابل عزل) بیت‌العدل باید ولی امرالله باشد

اختیارات خاص ولی امرالله بود که با خلاء حضور او، توسط بیت‌العدل صادره شد. در مقابل میسون ریمی تمام ایادی امر را طرد کرد و همسر

خلاصه‌ی آن چنین است:  
\* اختلاف و تفرقه میان پیروان باب بعد از ادعای قائمیت باب.  
\* اختلاف و تفرقه میان پیروان باب

شوقی‌افندی را «ناقض عهد اصلی» نامید. تعداد زیادی از بهائیان هم با نامیدی از این اختلافات میان رهبران، باور بهائی را رها کردند. ریمی در عین حال روحیه ماکسول را به قتل شوقی متهم کرد (ثابت راسخ، نشیب و فراز، صص ۱۹۵-۱۹۸).

اکثر بهائیان ارتدوکس پس از ریمی، از جوئل مارانجلا (Joel B. Marangella) پیروی کردند که ادعا کرد سومین ولی امر است. برخی دیگر هم از ولی امری به نام جاکوس سوگومونیان (Jacques Sog-homonian) پیروی می‌کنند (برگرفته از سایت Sects of the Bahai Faith). امروزه رهبری بهائیان ارتدوکس بر عهده‌ی نصرت‌الله بهره‌مند است که چهارمین ولی امر شناخته می‌شود (هادیان، مسأله مشروعیت، ص ۲۶۴).

در این مقاله نشان داده شد که علی‌رغم ادعای رهبران بهائیت، انشعابات و شعب مختلفی در بهائیت وجود دارد و هر کدام از این گروه‌ها خود را برحق دانسته و بهائی می‌داند، لذا ادعای عدم تفرقه در دیانت بهائی ادعایی بی‌اساس است

بعد از مرگ باب.

\* اختلاف و تفرقه میان پیروان بهاء‌الله.

\* اختلاف و تفرقه میان پیروان عبدالبهاء.

\* اختلاف و تفرقه میان پیروان شوقی افندی.

\* اختلاف و تفرقه میان پیروان میسون ریمی.

در این مقاله نشان داده شد که علی‌رغم ادعای رهبران بهائیت، انشعابات و شعب مختلفی در بهائیت وجود دارد و هر کدام از این گروه‌ها خود را برحق دانسته و بهائی می‌داند، لذا ادعای عدم تفرقه در دیانت بهائی ادعایی بی‌اساس است.

فهرست منابع:

- ۱- آیتی عبدالحسین، الکواکب الدریه، مصر، مطبعه سعادت، بی‌تا.
- ۲- اسلمنت جی ای، بهاء‌الله و عصر جدید، ترجمه بشیر الهی، رحیمی، سلیمانی، دارالنشرالبهائیه برزیل، ۱۹۸۸ میلادی.
- ۳- اشراق خاوری عبدالحمید، ایام تسعه، نشر سوم، تهران، ۱۲۱ بدیع.
- ۴- اشراق خاوری عبدالحمید، ریحق مختوم، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.
- ۵- اشراق خاوری، قاموس ایقان، ۴ جلد،

### ● نتیجه‌گیری

هدف از مقاله‌ی حاضر، بیان گروه‌ها و انشعابات در بهائیت بود. به این منظور ابتدا ادعای عدم تفرقه در بهائیت توسط رهبران این گروه مورد نقد و بررسی قرار گرفت و سپس به بیان اختلافات پس از مرگ هریک از رهبران بهائی بر سر جانشینی پرداخته شد. در این مقاله در مورد انشعاب‌ها در آیین بهائی درست از آغاز آن تا زمان حال، روزگار بیت‌العدل جهانی، مطالبی بیان شد که



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

مطبوعات امری آلمان، لجنه ملی نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، بی تا.

۱۹- فاضل مازندرانی اسدالله، اسرارالانوار خصوصی، ۴ جلد، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

۲۰- فاضل مازندرانی اسدالله، ظهورالحق، بخش سوم، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، ۱۶۸ بدیع.

۲۱- فیضی محمد علی، حضرت بهاءالله، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.

۲۲- گلیپایگانی ابوالفضل، کشف الغطاء، بی تا، بی جا، بی تا.

۲۳- مهجور زواره‌ای حسین، تاریخ میمیه، بی تا، بی جا، بی تا.

۲۴- مهتدی فضل الله، خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بابی گری و بهائی گری، دارالتبلیغ اسلامی قم، ۱۳۵۴.

۲۵- هادیان مهدی، مسأله مشروعیت، انتشارات گوی، تهران، ۱۳۹۲ ش.

۲۶- نبوی رضوی سید مقداد، تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله، فصلنامه بهائی شناسی، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۹۶.

۲۷- یزدانی احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائی، لجنه ملی نشریات امری، ۱۰۷ بدیع.

28- Leaders and Guardians of The Sects of The Bahá'í Faith

29- <http://bahaisects.wordpress.com/> <http://bahaifaction.sosblog.com/>

طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

۶- اشراق خاوری عبدالحمید، مائده آسمانی، ۹ جلد، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۷- اشراق خاوری عبدالحمید، مطالع الانوار یا تلخیص تاریخ نبیل زرندی، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۳۴ بدیع.

۸- بهاءالله، ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۵۵ بدیع، ۱۹۹۸ میلادی.

۹- بهاءالله، مجموعه الواح بهاء کتاب عهدی، بی تا، بی تا.

۱۰- بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، بی تا، بی تا.

۱۱- ثابت راسخ یدالله - هادیان مهدی، نشیب و فراز، انتشارات گوی، تهران، ۱۳۹۲ شمسی.

۱۲- جمعی از نویسندگان، جزوه‌ی پاسخ به شبهات امری، ویرایش دوم، بی تا، ۱۶۶ بدیع.

۱۳- روحانی غلامرضا، برهان واضح، بی تا، بی تا.

۱۴- شوقی افندی، توفیعات مبارکه (۱۹۴۵-۱۹۵۲)، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۲۵ بدیع.

۱۵- شوقی افندی - مودت نصرالله، قرن بدیع، مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، انتاریو کانادا، ۱۴۹ بدیع- ۱۹۹۴ میلادی.

۱۶- شیرازی میرزا علی محمد (سید باب)، بیان فارسی، بی تا، بی تا.

۱۷- عبدالبهاء، الواح وصایا، کتابخانه مراجع و آثار بهائی، بی تا.

۱۸- عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه

# دراسة مكانة المعجزة عند الأديان السماوية والبهائية دراسة مقارنة

الكاتب: سعيدة زرغر آزاد (الكاتب المسؤول)، باحثة في الشؤون الدينية  
هدى تفضلي: طالبة الدكتوراه في فرع علوم القرآن والحديث بجامعة المذاهب الإسلامية

## الموجز

إن دعوة الأنبياء كانت تصحبها تقديم آيات و علامات على مر العصور و من بينها المعجزة. إن البينة أو المعجزة هي أمر خارق للعادة، لا أحد يقدر على إظهارها إلا الأنبياء الذين أرسلهم الله تعالى بإذنه و بها يثبت العلاقة بالله و يُثبت صدق كلام الأنبياء. عندما ادعى زعماء البهائية بالنبوة طُرحت مطالبات بتقديم المعجزات لإثبات نبوتهم كما كان يطرح في تقاليد الأنبياء السابقين، ولكن هم وفقوا ضدها ولو قدموها لتبينت مزاعمهم و زيف دعواتهم. و في الوقت نفسه، إن الدعاة البهائيون شككوا في تقديم المعجزات في إثبات النبوة كدليل أو برهان و الإستناد بها فقاموا بتأويل معجزات الأنبياء السابقين إلى أشياء أخرى. إن هذا البحث يهدف إلى دراسة مقارنة بين مكانة المعجزة في الأديان الإبراهيمية و البهائية فضلاً على دراسة و نقد آراء الدعاة البهائيون في معجزات الأنبياء السابقين و رد على المقال الرقم ١٩ من كتيب "إزالة الشكوك" تحت العنوان "ما هي معجزة الدين البهائي؟".

الكلمات الرئيسية: البينة، المعجزة، النبوة، البهائية، الباب، بهاء الله



فصلنامه  
فهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

## ● المقدمة:

عندما يدعى أحد بالنبوة و بأنه حامل رسالة من الله تعالى يجب أن يأتي ببراهين و دلائل لإثبات ادعاءه حتى

يصدّقه الناس، و المعجزة من أنصع و أنجع الدلائل و براهين يتمسك بها المتنبئون لإقناع الناس في إثبات إدعاءاتهم عبر تأريخ الأديان.

و رغم أن هناك آراء متعددة بين المتكلمين حول الدلالة العقلية للمعجزات كميّار على صدق ادعاء النبوة إلا أنهم وافقوا على قبول دلالة المعجزة على صدق ادعاء النبوة كدليل إقناعي. (فخار نوغانى، دراسة و نقد الدلالة العقلية للمعجزات على صدق ادعاء النبوة، ٤).

هذا و أن الكثير من المتكلمين المسلمين يشبّتون دلالة المعجزة على صدق ادعاء النبوة و ذلك استناداً على البراهين و الدلائل من بينها دليل الحكمة و دليل حكم الأمثال و دليل نقض الغرض (خويى، البيان فى تفسير القرآن، ٣٧؛ كريمى، مجال دلالة المعجزة، ٥٥).

إن العلماء المسيحيين قد قبلوا دلالة المعجزة على وجود الله و ادعاء نبوة من يدعى بها و صدق تعاليمه إلا أن فلاسفة المسلمين يجعلون دلالة المعجزة كافيّاً لتصديق ادعاء النبي بالعلاقة بالله (براتى و جوادى، مدلول المعجزة من وجهة نظر العلامة الطباطبائى و سويين برن، ٣٦).

من جهة أخرى إن المعجزة هى الفارق بين الذين يدعون النبوة حقيقة و الكذابون الذين يحملون هذه الصفة بغير حق. و كما أن ارسال النبيين لهداية الناس أمر تاريخى و قبله الناس طوال التاريخ، فإن الركوب على موج العواطف الانسانية و استغلال هذه المفاهيم كانت موجودة

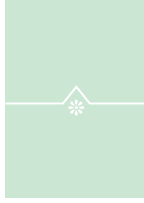
عندما يدعى أحد بالنبوة و بأنه حامل رسالة من الله تعالى يجب أن يأتي ببراهين و دلائل لإثبات ادعاءه حتى يصدّقه الناس، و أنصع و أنجع الدلائل و براهين يتمسك بها المتنبئون لإقناع الناس في إثبات ادعاءاتهم عبر تأريخ الأديان

فى التاريخ أيضاً. فمن هنا أن الناس لا بد لهم أن يتمسكوا بوسيلة لاختبار الصادقين من الكاذبين و مدى حقيقة رسالتهم و بما أن تقديم المعجزات كان من سنة أكثر الرسل فإن هذا المعيار قد لقي اهتمامه من قبل الناس اهتماماً (خويى، البيان فى تفسير القرآن، ٣٧).

إن هذا المقال يبين معجزات الأنبياء معناها و مفهومها و ميزاتها الرئيسة و يهدف الى تبيين مكانة المعجزة و قيمتها من وجهة نظرة الاسلام، و من الضروى بيان هذه النقطة أن البهائية يرى دين الاسلام ديناً إلهياً و سماوياً و يعتقد بأن القرآن جاء من عند الله، فمن هنا أن فحوى هذا الكتاب السماوى ينفع فى إقامة الاتحاد و الوحدة بين المسلمين و البهائيين. ولكن فى نفس الوقت البهائيون يرون أن التورات و الانجيل من الله و لم يحدث أى تحريف فيهما (بهاء الله، ايقان، ٥٧؛ اشراق خاورى، المحاضرات، المجلد ١، الصفحات ١٣٠ و ١٣١؛ اصفهانى، بهجة الصدور، ١٩٩)، فهكذا الاستشهاد بهذين الكتابين لا يلقى قبولاً عند المسلمين ولكن إنه ينفع متتبعى البهائية.

فى المقال هذا نعالج مكانة المعجزة و مفهومها فى المعتقدات البهائية لنبيين بأن الدعاة البهائيين كيف تعاملوا مع هذه القضية و هل هناك سبيل للإثبات إدعاء سماحة الباب و بهاء الله؟

من خلفيات البحث يمكن الاشارة الى كتاب آية الله أحمد الشاهرودى المسى بـ "دليل الدين" الذى خصّص فصلاً له و المقال القيم تحت العنوان "نقد شبهات البهائية فى الإعجاز" من محمد حسن جواهرى الذى تطرق الى دراسة دلائل إعجاز القرآن الكريم وردّ على شبهات "كلبايكانى" فى



كتاب "الفرائد" وكذلك علاج مهدي هاديان في كتابه "قضية المشروعية"، موضوع المعجزة و مكانته في الاسلام و قارن بينه و بين الدين البهائي و كذلك

فصلنامه  
فهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

فقال له الرب: ما هذه في يدك؟ فقال: عصا، فقال: اطرحتها إلى الأرض. فطرحها إلى الأرض فصارت حية، فهرب موسى منها. ثم قال الرب لموسى: مَد يدك و أمسك بذنبيها. فمد يده و أمسك به، فصارت عصا في يده، لكي يصدقوا أنه قد ظهر لك الرب إليه آبائهم، إله إبراهيم و إله إسحاق و إله يعقوب.

ما جاء في هذا القسم من التورات من معجزات أخرى كاليد البيضاء و فيضان ماء النيل على الأرض و تحولها الى الدم، يجذب للقراءة. ولكن ما يهمنا في هذا الصدد هو أن التورات يصرح بأن هذه المعجزات جعلها الله لإثبات حقانية موسى و اعتراف بني اسرائيل به و برسالته و بصدق دعواته ليدرك بنو اسرائيل أن موسى صادق في ادعائه النبوة و علاقته بالله تعالى. جدير بالذكر أن للأنبياء و خاصة موسى كانت معجزات أخرى جاءت في التورات و ما ذكرناه هنا ما هو إلا شاهد استشهدينا به.

### ● معجزات عيسى المسيح كما جاءت في الانجيل

نقل الانجيل و هو كتاب مقدس للمسيحيين معجزات كثيرة لعيسى، كإخبار عيسى امرأة سامرية بأن كان لها خمسة أزواج و ليس بينها و بين زوجها الحالي أى علاقة زوجية. و هذا ما أثارت دهشة تلك المرأة فقالت لعيسى: أليس أنت نبي؟ في الحقيقة أنها رأت أن هذا القبيل من الإخبار في الحوادث يستطيع أن يكون سبباً لنبوته بينما ما أخبرها عيسى بأنها نبي الهى. و جاء في القسم الخاص من الانجيل قضية شفاء مشلول بيد عيسى عليه السلام شفاء كاملاً.

ما يفيدنا فى بيان معجزات الانجيل هو فهم

الفصل السادس من كتاب "الكتاب المدرسى لمعرفة البهائية" تأليف حسين رهنمايى. والجدير بالذكر أن هذا المقال لم يهتم كثيراً الى مسألة إثبات ادعاء النبوى بل ركز على قبسات إعجاز القرآن الكريم.

### ● المعجزة و خصائصها

يجدر بنا فى البداية أن نعرّف المعجزة و خصائصها فى القرآن و الكتب الإلهية الماضية و نبين بأن كيف استفاد الأنبياء منها فى اثبات نبوتهم و صحة رسالتهم تعريفاً موجزاً.

### ● المعجزة و خصائصها

تعريف المعجزة

إن المعجزة تطلق على أمر خارق للعادة يقوم بها مدعيو النبوة لإثبات ادعائهم المرتبطة بعالم الغيب و رب العالم، و يتحدون الآخرين و لا يستطيع أحد الإتيان بمثلها و لهذا سميت المعجزة لأنها يعجز الآخرين (سبحانى)، المنشور الجاويد، ٣/٣٣٤).

القرآن الكريم يشير الى هذا المعنى من خلال استخدام كلمات مثل "آية" بمعنى العلامة و "البينة" و "البرهان" و عتبر عنها فى الروايات و ثقافة المتكلمين بالمعجزة لأنها علامة، تكشف عن عجز الآخرين فى إثبات ادعاء النبوة.

### ● نماذج من معجزة الأنبياء فى التورات

جاء فى القسم الرابع من سفر خروج التورات: قال موسى لله: ولكن ها هم لا يصدقوننى و لا يسمعون لقولى، بل يقولون: لم يظهر لك الرب.

القرآن الكريم  
يشير الى هذا  
المعنى من خلال  
استخدام كلمات  
مثل "آية" بمعنى  
العلامة و "البينة"  
و "البرهان" و عتبر  
عنها فى الروايات  
و ثقافة المتكلمين  
بالمعجزة لأنها  
علامة، تكشف عن  
عجز الآخرين فى  
إثبات ادعاء النبوة

فصلنامه  
فهرنگی اجنماعی  
بهائی شناسی

هی ما نعبّر عنها بأمر خارق للعادة من قبل نبي و نحن نسميها بالمعجزة. لهذه المعجزات ميزات نوضحها من خلال ذكر آى من القرآن.

أقرباء المسيح من سبب ظهور هذه المعجزات. انتبه الى بيان مغبة أمر عيسى عليه السلام من لسان يوحنا: فى ليلة جاء واحد من كبير رجال دين

١-٤-١ لا تتم إلا بإذن الله و ارادته  
مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (الرعد، ٣٨).

و رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران، ٤٩).

١-٤-٢ -إنها تصحب بإدعاء النبوة يعنى حاملها يستخدمها كإثبات لرسالته و يعلن كونه نبياً. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًا. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًا (مريم، ٢٩ و ٣٠).

و رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران، ٤٩).

١-٤-٣ إن ظهور المعجزة مصاحب بالتحدى أحياناً. يعنى أنها تدعو الى معارضتها و مقابلتها و تريد من جميع أبناء البشر أن يأتوا بمثلها: «قُلْ لِمَنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ (الاسراء، ٨٨).

١-٤-٤ إن العقل فور دركها و رؤيتها يميز صدق الصادق من كذب الكاذب

«وَأَنْ أَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يَغْتَبِ مَوْسَىٰ أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمِ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ» (قصص، ٣١ و ٣٢).

اليهود عند عيسى، يدعى له نيفوديموس من فرقة الفريسيين و قال لعيسى: يا عيسى نحن رجال الدين نصدق بأنك بعثت من عند الله لهدايتنا و دليله معجزات قدمت لنا (انجيل يوحنا، القسم الثالث).  
فبرى أن هذه المعجزات الكثيرة من قبل عيسى دليل على حقانية رسالته التى قبلها العلماء اليهوديين و هذا يشير الى أن المعجزة دليل على صدق كلام مدعى النبوة فى الدين المسيحى.

### ● ميزات المعجزة من منظر القرآن الكريم

إن القرآن الكريم ينقل لنا بأن الناس فى الأزمنة المختلفة كانوا يطلبون من أنبيائهم "آية" أو "حجة" لإثبات حقيقة دعوتهم. والأنبياء كانوا يستجيبون لطلبات معقولة و منطقية تهدف الى كشف الحقيقة. على سبيل المثال جاء فى القرآن فى سورة الشعراء، الآية المباركة ١٥٤: ما أنت إلا بشرٌ مثلنا فأتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ.

إن علامات النبوة جاء تحت العناوين المختلفة فى القرآن، كـ "الآية" - الأعراف/ ١٠٦ - و "البينة" - البقرة/ ٨٧) و فى مكان آخر نجد كلمة "السلطان" - ابراهيم/ ١٠ - كلها تشير الى هذا المفهوم و تدل عليه.

هناك آى كثيرة فى القرآن لا يمكن معالجتها فى هذا المجال الضيق إلا أن ما هو المسلم أن ادعاء النبوة لا يمكن أن يكون بدون تقديم "آية" أو "بينة"؛ و لهذه البينات أنواع متعددة: نوع من البينة التى جاءت كثيراً فى القرآن

إن القرآن الكريم ينقل لنا بأن الناس فى الأزمنة المختلفة كانوا يطلبون من أنبيائهم "آية" أو "حجة" لإثبات حقيقة دعوتهم. والأنبياء كانوا يستجيبون لطلبات معقولة و منطقية تهدف الى كشف الحقيقة





«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (مريم، ٢٩ و٣٠).

فصلنامه  
فهرنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

إن معجزات الأنبياء تناسب خصائص قوم نبيء عصرهم. هناك رواية نقلها ابن السكيت عن الامام الرضا عليه السلام عن سبب تفاوت المعجزات بين الأنبياء.

قال ابن السكيت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: "لماذا بعث الله عزوجل موسى بن عمران بالعصا و يده البيضاء وآلة السحر و بعث عيسى عليه السلام بالطب و بعث محمداً صلى الله عليه وآله بالكلام و الخطب؟

فقال له أبو الحسن عليه السلام: إن الله تبارك وتعالى لما بعث موسى عليه السلام كان الأغلب على أهل عصره السحر، فأتاهم من عند الله عزوجل بما لم يكن في وسع القوم مثله، و بما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجة عليهم و إن الله تبارك وتعالى بعث عيسى عليه السلام في وقت ظهرت فيه الزمانات و احتاج الناس إلى الطب، فأتاهم من عند الله عزوجل بما لم يكن عندهم مثله، و بما أحيا لهم الموتى و أبرأ لهم الأكمه و الأبرص بإذن الله و أثبت به الحجة عليهم. و إن الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله في وقت كان الأغلب على أهل عصره الخطب و الكلام - (و أظنه قال: و الشعر)، فأتاهم من كتاب الله عزوجل و مواعظه و أحكامه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجة عليهم، فقال ابن السكيت: تالله ما رأيت مثلك اليوم قط، فما الحجة على الخلق اليوم؟ فقال عليه السلام: العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقّه و الكاذب على الله فيكذبه (ابن بابويه، عيون أخبار الرضا، ج ٢ ص ٧٩؛ مجلسي، بحار الانوار، المجلد ١١، ص ٧٠).

فتبين لنا مما قلنا أن المعجزة أمر معجب يقوم بها الأنبياء كأمر خارق للعادة لإثبات نبوتهم و أنها ما وراء القوانين المعتادة و المرسومة في الطبيعة،

و نموذج آخر هو اعتراف السحرة بأن موسى يملك قوة إلهية و إيمانهم برب موسى وهارون: «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغَابُوا عَنْكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ» (الاعراف، ١١٧ تا ١٢٢).

فنرى أن السحرة قد أدركوا بعقلهم و وجدانهم أن ما صنعت بهم عصا موسى لم يكن من جنس أعمالهم بل كان أمراً خارقاً للعادة فأدركوا أن مامصدر هذه القوة إلا الله تعالى و أن موسى و هارون كانا صادقين في رسالتهم الإلهية.

### ● خصائص معجزات الأنبياء والأوليا في الروايات

قد ورد موضوع معجزات الأنبياء في روايات أهل البيت عليهم السلام و ذكرت خصائصها و تبين سبب منح المعجزات للأنبياء.

### ● المعجزة علامة صحة ادعاء النبوة و صدقها

عن أبي بصير قال: قلت لابي عبدالله (ع): لآي علة أعطى الله عزوجل أنبيائه و رسله و أعطاكم المعجزة؟ فقال: ليكون دليلاً على صدق من أتى به، و المعجزة علامة لله لا يعطيها إلا أنبيائه و رسله و حججه ليعرف به صدق الصادق من كذب الكاذب (ابن بابويه، علل الشرايع، المجلد ١ ص ١٢٢؛ مجلسي، بحار الانوار، المجلد ١١، ص ٧١).

١-٥-٢- معجزات الأنبياء تتناسب أحوال قوم

النبي

فنزى أن السحرة قد أدركوا بعقلهم و وجدانهم أن ما صنعت بهم عصا موسى لم يكن من جنس أعمالهم بل كان أمراً خارقاً للعادة فأدركوا أن مامصدر هذه القوة إلا الله تعالى و أن موسى و هارون كانا صادقين في رسالتهم الإلهية

فصلنامه  
فهرنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

و قام بعده، بهاء الله بتأويل المعجزات  
في كتابه "الايقان" فجعل المراد من  
الحية والأفعى قدرة موسى و جعل  
المراد من اليد البيضاء، معرفة موسى

(بهاءالله، الايقان، ٧). و كذلك استمر في تأويل  
المعجزات فأول النار التي أوقدها نمرود لحرق  
ابراهيم عليه السلام، بحقد الحسد و الإعراض و  
المخالفة ( المصدر نفسه).

و الدعاة البهائيين الذين جاءوا بعد بهاءالله  
و قاموا بشرح كتابه الايقان، منكرين المعاني  
الظاهرية للمعجزات في القرآن و التورات و أكدوا  
على أن المعنى المقبول لهذه المعجزات و الطريق  
الصواب لفهمها هي تأويلات بهاءالله. ((اشراق  
خاوري، قاموس الايقان، المجلد ١ ص ٣٤٢ و  
٤٨٠؛ المجلد ٢ ص ١٠٢٢؛ مجموعة من الكتاب،  
كتيب إزالة الشبهات، ص ١١٩-١٢٣).

و بهاء الله ولو أنه لم ينكر قدرة الأنبياء على أداء  
أمر خارقة للعادة ولكن لا يجعل لها دوراً خاصاً في  
هداية الناس. و هذا يدل على أن الدعاة البهائيين  
يحاولون الخروج من ظاهر القرآن و التورات  
و الانجيل و يستبدلون الظاهر بالتأويل. يقول  
عبدالبهاء: نحن لانقصد بأن الأنبياء عاجزون عن  
تقديم المعجزات بل هم القادرون ولكن ما يهمهم  
هو البصيرة الباطنية و البعد الروحاني و الحياة  
الأبدية، فهكذا كلما وجدنا في الكتب المقدسة  
عبارات مثل " كان أعمى فأصبح البصير " فالمراد  
أنه كان جاهلاً فأصبح عالماً أو كان غافلاً فأصبح  
يقظاً و لأجل أن هذه البصيرة و السمع و الحياة  
و الشفاء سرمدى فلها أهمية خاصة و لا أهمية  
للحياة و القوى الحيوانية و لا قدر لها (عبدالبهاء،

و لا يقدر عليها الناس العاديين. و من  
خصائص المعجزة هي التحدى و عدم  
الانتصار عليه و تناسبها مع أحوال القوم  
الذى يعيش فيه نبينهم و لا يقدر أحد

على تحقيقها و لهذا تتمتع بمكانة مرموقة لأنها  
تميز الصادق من الكاذب و تُبين الحقيقة للناس.

### ● مكانة المعجزة عند البهائية

عندما ادعى الباب بالنبوّة، فطالبه الناس في  
تلك الحقبة من الدهر بتقديم معجزة أو أمراً خارقاً  
للعادة ليثبت بأن رسالته الهية (كلبايكاني، كشف  
الغطاء، ٢٠٢؛ آيتي، الكواكب الدرية، المجلد ١  
ص ٢٣٦).

إن الباب أعلن عن نبوته في حين أن المسلمين  
كانوا يعتقدون بختم نبوة محمد صلى الله عليه  
وآله و طبعاً لم يكن هناك وعد للظهور و عدت به  
الكتب السماوية السابقة. فالباب لم يقدم أمراً خارقاً  
للعادة كما قدمها الأنبياء السابقين وفقاً لظروف  
الناس الحالية. نعم ان كان يريد الباب أن يأتي  
بمعجزة فينبغي عليه تقديم معجزة تتناسب و  
مقتضيات عصره من تقدم تكنولوجيا و صناعة ( و  
هاديان، قضية المشروعية ص ٩٨).

محاولة الدعاة البهائية لإخراج المعجزة من  
المعنى أنها "خرق للعادة"

الباب ادعى شيئاً جديداً و قال: إن معجزتي  
هي كلامي و رسالتي و هذه الجملات التي أجريها  
على لساني. يكتب في كتاب البيان الفارسي:  
"أنظروا في القرآن، لو وجدتم أن الله احتج في  
إثبات حقايقه رسول الله بالآيات، فتأملوا انتم  
ايضاً..." (الباب، البيان الفارسي، ١٧). و هكذا أعلن  
عن عدم الجدوى في الاحتجاج بالمعجزات خارج  
الآيات النازلة.

العدول عن المعنى  
الظاهري ليبرر  
ما لم يوجد دليل  
عليه لأن يلزم  
حينئذ نقض هدف  
الله من نزول  
الآيات، و هذا  
يعني أن ظواهر  
الآيات حجة مادام  
لم يقع في تناقض  
مع الآيات الأخرى  
أو العقل ولو أن  
نصرف عن ظواهر  
الآيات مؤداً هذا  
أن الله تعالى  
أنزل آيات و ألها  
الناس بها لآلاف  
سنين بينما مراده  
من ارسال الآيات  
شيء آخر و في  
هذه الفترة كلها  
حرم الناس من  
فهم مراده الصلي  
و حرّكه



المفاوضات، (٧٩).

إن هذا التأويل و الخروج من الظاهر ولو من الممكن القبول بهما في بعض الآى ولكن طرحه كأصل عام يتعارض

و بعض الآيات و هذه الآيات لو كنا نوؤلها لتحولت الى مفهوم معقد و غير مبرر. على سبيل المثال إن معجزة صالح عليه السلام كانت خروج الناقة من الجبل وتحديد شربها الماء فى أيام محددة أو قتل الناقة من قبل معارضى صالح عليه السلام (الشعراء، ١٠٥؛ الاعراف، ٧٣ - ٧٧؛ الشمس، ١٣) هذه المعجزات لم تكن متوافقة مع أى تأويل. أو كان يبدو هكذا أن احتجاجات موسى و عيسى عليهما السلام بالبينات والآيات الإلهية لإثبات حقانيتهم كانت لغواً، لأن لواهتدى الناس فلم يك حاجةً بالاحتجاج و إن لم يقبلوا على الهداية فالهداية لم تتحقق.

جدير بالذكر أن حجية ظاهر النص أمر قبلته سيرة أهل البيت و المشرعون و العقلاء (غروى اصفهانى، نهاية الدراية فى شرح الكفاية المجلد ٣ ص ٣٣؛ صدر، دروس فى علم الاصول، المجلد ٢ ص ١٥٩) و العدول عن المعنى الظاهرى لا يبرر ما لم يوجد دليل عليه لأن يلزم حينئذ نقض هدف الله من نزول الآيات، و هذا يعنى أن ظواهر الآيات حجة مادام لم يقع فى تناقض مع الآيات الأخرى أو العقل ولو أن نصرف عن ظواهر الآيات مؤداً هذا أن الله تعالى أنزل آيات و أهلها الناس بها لآلاف سنين بينما مراده من ارسال الآيات شىء آخر و فى هذه الفترة كلها حرم الانسان من فهم مراده الأصلى و دركه.

نقد نظرة كلبايكانى فى الرد على سبب عدم اظهار خوارق العادات من قبل الباب و بهاء الله

فصلنامه  
فهنكى اجتماعى  
بهائى شناسى

أبو الفضل كلبايكانى من كبير الدعاة البهائيين فى كتابه المشهور بالفرائد يبرر لعدم تقديم البهائية معجزة. و فى البداية يكرر نفس الادعاء التى ادعاها الباب بأن القرآن الكريم يحتج بالآيات النازلة و لا يحتج بسائر المعجزات. يقول هو: ان تبحثوا فى القرآن لن تجدوا بأن رسول الله يحتج بالمعجزات لإثبات رسالته بل أنه يرفض حجية المعجزات بصراحة. و ما يقصده الله من عدم بعث معجزة و عدم جعله المعجزات سبباً لرسالته هو أن الأمم الماضية مثل عاد و ثمود و غيرهما كذبوا معجزات الأنبياء و حملوا الآيات الإلهية على السحر و الباطل و نحن أهلكتنا تلك الأقوام الطاغية و أمحيناهم لأن الله لا يعث معجزة إلا للإنداز و الإهلاك. هذا و لأن وجود خاتم الأنبياء المبارك رحمة للعالمين و المشية الالهية كانت قد اقتضت على عدم انقراض جيل القريش و سائر العرب و قبائل اليهود و فرق أخرى بل ليظهر مؤمنون بعدهم فلأجل هذا أبى الله من تقديم المعجزات و لم يقدر هلاك هذه الأقوام و خصص الحجية فى كتاب فيه رحمة و الهداية و لا يقدر أحد على الاتيان بمثله (كلبايكانى، الفرائد، ص ٨٠/٨١).

و هكذا الدعاة البهائييون يرفضون جميع الروايات التى تؤيد المعجزات الاقتراحية من قبل رسول الله صلى الله عليه وآله، و لا يقدرون لها بثمن و يرونه معارضاً للقرآن. (المصدر نفسه، ٨٩) و نقول رداً على هذا الادعاء بأن انكار المعجزات و عدم الايمان بالأنبياء لا يؤجّب نزول المصيبة و البلا للمنكرين. و على سبيل المثال إن اليهود الذين لم يؤمنوا بعيسى بعد أن رأو معجزاته و خططوا لقتله، ولكن لم أصيبوا بعذاب و لم يهلك

و بها، الله ولو أنه لم ينكر قدرة الأنبياء على أداء أمور خارقة للعادة ولكن ليجعل لها دوراً خاصاً فى هداية الناس. و هذا يدل على أن الحجة البهائيين يحاولون الخروج من ظاهر القرآن و التوراة و التنجيل ويستبدلون الظاهر بالتأويل

فصلنامه  
فهرنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

امتنع من ارسال جميع المعجزات  
الاقتراحية و المعجزات التي طالب بها  
مشركو مكة و سبب هذا الامتناع  
بسيط ايضا لأن الله تعالى، كان يرى

بأن بعض المعجزات المطلوبة بها من قبل قوم  
النبي (ص) كان كافياً لإثبات رسالته و الهدف  
من ارسال المعجزات الأخرى منع من السخرية  
بالآيات الالهية و كذلك منع من الإسراف و الإكثار  
في مطالبة المشركين بتقديم المعجزات.

نقد نظرية كلبايكاني القائل بأن المعجزات لا  
تدل على كون دعوة الأنبياء أمراً الهيياً

إن الدعاة البهائيين لا يجعلون المعجزات دليلاً  
لصدق ادعاء النبوة و يقولون: ما يدل على أن  
دعوة نبي دعوة على اساس الحق هو في الكلام  
الذي يجريه على اللسان و يكمن في كتابه و  
إن هو يفعل أمراً خارقاً للعادة و لكن هذا ليس  
دالاً على كون دعوتهم دعوة الهيية و يحتجون

بأن النبي الأكرم لم يستدل بالمعجزة في القرآن  
الكريم (كلبايكاني، الفرائد/ ۸۸) و إن الله لم يجعل  
أى آية دليلاً لكون دعوته دعوة الهيية إلا القرآن

الكريم (المصدر نفسه) أى ليس هناك ارتباط  
منطقي بين ادعاء النبوة و المعجزات الظاهرية،  
و بيان هذا أن من يدعى فى الطب و الطبابة،  
فيتوقع منه علاج المرضى و لا يتوقع منه أن يطير  
أو أنطق حجراً مثلاً. ولو أنه استطاع أن يقوم بهذه  
الأعمال و يشير إعجاب الآخرين و لكن هذا لا يمت  
بإثبات طبابته بأى صلة و لادور له فيها. (مجموعة  
من الكتاب، إزالة الشبهات، الصفحات ۱۲۳ و ۱۲۴).  
فانطلاقاً من هنا، هولاء الكتاب يعتقدون أن الآية  
الوحيدة لصدق حقانية دعوة الأنبياء هو كتبهم  
فحسب و كذلك إن ميزان صدق دعوة الباب و

هولاء المنكرين (هاديان، قضية  
المشروعية، ص ۱۴۰).

و ثانياً أن القرآن و الانجيل و التورات  
يشهد على أن الأنبياء كانوا يعدون

المعجزات سبباً فى أن دعوتهم دعوة الهيية و يرون  
أن هذه المعجزات تتم بإذن الله فقط.

و الثالث: صحيح أن القرآن المعجزة الخالدة  
للنبي الأكرم و أكبر معجزاته و لكن ليس المعجزة

الوحيدة له، (خوبى، البيان فى تفسير القرآن،  
۱۰۷) بل إن النبي الأكرم قام بتقديم معجزات

اقتراحية أحياناً و ذلك للرد على المعارضين و  
اتمام الحجة عليهم؛ كشق القمر (القمر، ۱ و قمى،

تفسير قمى، المجلد ۲ ص ۳۴۱) أو الشجرة التي  
تحركت من مكانها تنفيذاً لأمر الرسول صلى الله

عليه و اله (سيد رضى، نهج البلاغة، خطبة ۱۹۲).  
و الآية التي استدلت بها كلبايكاني هي آية من

سورة الاسراء، (۵۹) لاتكفى للاستدلال. و هي:

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا  
الْأُولُونَ وَ آتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا  
نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخَوِيفًا.

فنلاحظ أن الله تعالى قد أشار الى عدم ارسال  
الآيات و هو جمع معرف بالالف و اللام و ليس

المقصود منه بأن الله لن يجعل أى آية لبیان  
حقانية رسول الله لأن المسلمين و البهائيين

كليهما يتفقون فى اعجاز القرآن و هذا الفهم  
يتعارض و اعجاز القرآن (خوبى، البيان فى تفسير

القرآن، ۱۰۷).

بل إن بقية الآية تدل على أن الله امتنع عن  
ارسال آيات لمجموعة خاصة من المعجزات أى

المعجزات الاقتراحية و قد أشار الى تلك الآيات  
بألف و اللام العهدية، يعنى بعبارة أخرى إن الله

إن الدعاة  
البهائيين لليجعلون  
المعجزات دليلاً  
لصدق ادعاء النبوة  
و يقولون: ما يدل  
على أن دعوة نبي  
دعوة على اساس  
الحق هو في الكلام  
الذي يجريه على  
اللسان و يكمن  
في كتابه و إن هو  
يفعل أمراً خارقاً  
للعادة و لكن هذا  
ليس دالاً على  
كون دعوتهم  
دعوة الهيية و  
يحتجون بأن النبي  
الأكرم لم يستدل  
بالمعجزة في  
القرآن الكريم

بهاء الله هو كتبهم و تعاليمهم ولاغير!  
 ٢-٣-١- إن الله تعالى قد أشار الى  
 معجزات أخرى للرسول الأكرم و جعلها  
 دليلاً لدعوته و آية و بينة لصدق دعوته  
 و صحتها:

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِي الثَّقَاتِ فَتَّةٌ تُقَاتِلُ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى  
 الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ  
 لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» ( آل عمران/١٣) فنرى أن  
 ضعف عدد جيش المسلمين في نظرة الكفار -  
 وهذا خرق صريح للعادة- عبّر عنه كآية لذوى  
 البصيرة.

٢-٣-٢- إن المظاهر الدالة على حقانية الرسول  
 الأكرم فضلاً على القرآن الكريم، قد أستدل اليها  
 في آيات من القرآن (شاهرودى/٤١) "لقد ارسلنا  
 رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان  
 ليقوم الناس بالقسط". ( آل عمران/١٣). و نرى  
 في هذه الآية الشريفة أن للأنبياء آيات و بينات  
 فضلاً على الكتب و إن النبي الأكرم ليقع في هذا  
 الشمول بالتأكيد و ليس خارجاً عنه.

و يبدو أن تخصيص علامة النبوة في كلمات  
 النبي و كتابه السماوى و ثم أن ننسب هذا  
 الاستدلال بالقرآن الكريم تخصيص عشوائى  
 يتعارض و آيات القرآن الكريم.

### ● تقديم معجزات من قبل الباب و بهاء الله لإثبات حقانيتهم

يبدو أن محاولات كلباىكانى في أن المعجزة لا  
 أثر لها في إثبات نبوة مدعى النبوة لم يكن لها أثر  
 لأنه لم يجيب أسئلة كثيرة، و في كتابات بهاء الله  
 شكلاً و معناً هناك إشكاليات أدى الى التردد و  
 التشكيك فيها و لم يتشابه أى تشابه بالمعجزات

### فصلنامه فقهى اجتماعى بهائى شناسى

الالهية حتى وصل بهم الأمر الى أن  
 الدعاة و زعماء البهائية نسوا المبدأ الذى  
 كانوا معتقدين به أى أنه لا معجزة  
 لإثبات النبوة إلا الكلام و فحوى الرسالة،  
 فقاموا لإثبات حقانيتهم بتحقيق أمور خارق للعادة  
 و سنيين هذه المعجزات فى الصفحات التالية و  
 نوضح هل يمكن تطبيق خصائص المعجزة -التي  
 ذكرناه في مقدمة المقال- على هذه المعجزات أم  
 أنها تتعارض مع هذه القواعد؟

### ● قدرة فائقة فى الاختزال

شوقى أفندى ربانى كبير زعماء البهائية يقول:  
 إن كتاب مستطاب الايقان من أعظم آثار بهاء الله  
 الذى نزل فى السنين الأخيرة فى الفترة التى كان  
 يقيم بغداد (١٢٧٨ هـ. ق. / ١٨٦٢ م.) طوال يومين  
 وليلتين.

و مثل هذا الادعاء طرحها الباب فى كتاب  
 البيان، يقول من أسباب نبوتى هو أن القرآن  
 الكريم نزل على النبي الأكرم فى ٢٣ سنة ولكن  
 أنا فى خمسة ساعات جئت بألف بيت و الحقيقة  
 إننى أراعى الكاتب و إلا أستطيع أن أقل أسرع  
 من هذا و أكثر من هذا المقدار (الباب، البيان  
 الفارسى/١١٧).

نعم و هكذا يرى شوقى أفندى أن الاختزال  
 سبب صدق رسالته. هذا الادعاء يشبه ادعاء  
 الانبياء و هم يفعلون أموراً خارق للعادة و كانوا  
 يجعلونه دليلاً بصدق رسالتهم. ولكن المهم هو أن  
 هاتين القضيتين لا يمكن الجمع بينهما ولو سلمنا  
 بصحة ادعاء أفندى فإنه ليس سبب الاعجاز و  
 المعجزة. عند دراسة كتاب الايقان نجد أن هذا  
 الكتاب ألف فى أكثر من سنة لأن بهاء الله يقول  
 فى الكتاب نفسه: انقضى ألف سنة و مائتان و ثمان

إن الله تعالى قد  
 أشار الي معجزات  
 أخرى للرسول  
 الأكرم و جعلها دليلاً  
 لدعوته و آية و  
 بينة لصدق دعوته  
 و صحتها:  
 «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ  
 فِي فِتْنَتِي الثَّقَاتِ  
 فَتَّةٌ تُقَاتِلُ فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى  
 كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ  
 مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ  
 وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ  
 مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي  
 ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي  
 الْأَبْصَارِ» فنرى ان  
 ضعف عدد جيش  
 المسلمين في نظرة  
 الكفار - وهذا  
 خرق صريح للعادة-  
 عبّر عنه كآية لذوى  
 البصيرة.

## فصلنامه فهرنگی اجتماعی بهائی شناسی

التكلم في غير المحل و وضع الكلام في غير موضعه من علامة الجهل و الجهالة لا آية الاعجاز. يقول النظامي الكنجوي: باينکه سخن به لطف آب است

کم گفتن هر سخن ثواب است  
آب ارچه همه زلال خیزد  
از خوردن پر، ملال خیزد  
کم گوی و گزیده گوی چون در  
تا ز اندک تو جهان شود پر  
لاف از سخن چو در توان زد  
آن خشت بود که پر توان زد

### ● النوم يستطيع أن يكون دليلاً للإيمان بالباب

کمثال آخر، يمكن للمرء أن يشير إلى إيمان بعض الشخصيات البابية أو البهائية بالبواب، وذلك من خلال رؤية حلم فقط؛ حيث أن هناك كثير من "حروف الحي ١" آمنوا بالبواب على أساس نومهم أو بعض الملاحظات في عالم الأحلام، أبرزها "فاطمة زرين تاج أم سلمى المعروفة بطاهرة". هي كانت في العتبات و رأت نوماً و سمعت في نومها جملات من شيخ كبير و سجلتها، و عندما رأت هذه الجمل نفسها في كتاب قیوم الأسماء، فأمن بالبواب (محمد حسنى، حضرة الباب/٣٤٢). و نموذج آخر من هولاء المؤمنین بالبواب هو الملاعلى البسطامى (كهرريز، حروف الحي، ٤٨). وأدرك الملايوسف الأردبيلي بعد نوم أن الطريق الصواب و روية القائم الموعود هو السفر الى الشيراز (المصدر نفسه/٤٤) أو الدرويش الهندي الذى رأى البواب فى النوم و أمره الباب بترك ماله و ثروته و أن يسرع اليه ثم حقيقة اتجه نحو الباب

من السنين من ظهور نقطة الفرقان -  
أى الرسول - وجميع هؤلاء الهمج  
الرعاع يتلون الفرقان فى كل صباح، و  
مافازوا للآن بحرف من المقصود (بهاء

الله، الايقان/١١٤). يتضح من هذا أنه كتب هذه الجملات فى سنة ١٢٨٠ القمري، ولو نسلم بمبدأ يقول إن النبى الأكرم ظهر ١٣ سنة قبل الهجرة أى على أساس بعثة النبى، هذه الجملات قد كتبت فى سنة ١٢٤٧ و هذا مما يتعارض مع تأليف الايقان فى البغداد.

و فى الوقت نفسه نرى فى الايقان: "رغم أن أمر تلك الحضرة لم يطول أكثر من الصباح حتى الظهر ولكن هذه الأنوار المقدسة انقضت ثمانى عشرة سنة عليها و البلايا صبت عليها كالمطر من جميع الجهات (بهاء الله، الايقان، ١٥٠).

يتضح من هذا أن السنة التى كتبت هذه الجملات فيها كانت فى ١٢٨٧ يعنى بعد مرور ثمانية عشر عاماً من ادعاء الباب. و هذان النموذجان يكفیان لإبطال ادعاء الباب الذى قال أن الكتاب نُزل فى يومين!

إن الاختزال و الحرافية و الإكثار فى القول - ولو نسلم بأنه صادق فى ادعائه ولكن المصادر البهائية المستقة لا تؤيده - لا يعد من أمور خارق للعادة. هناك نماذج من النسيان نازله (آيتى، الكواكب الدريه، المجلد ١ ص ٢٣٥-٢٣٧) و الأخطاء اللفظية و المعنوية الكثيرة التى وقع فيها الباب (هاديان، قضية المشروعية، ص ١٠٢ - ١٠٤) و عبارات مهملة و بدون معنى كلها تدل على بطلان ادعاء المعجزة. ولو أن جميع كتاباته كانت بعيدا عن الأخطاء الشكلية و المعنوية من الممكن أن نعد الاختزال من علامات الاعجاز و المعجزة ولكن

نعم و هكذا يرى شوقي أفندي أن الاختزال سبب صدق رسالته. هذا الادعاء يشبه ادعاء النبيا و هم يفعلون أموراً خارق للعادة و كانوا يجعلونه دليلاً بصدق رسالتهم. ولكن المهم هو أن هاتين القضيتين ليكن الجمع بينهما ولو سلمنا بصحة ادعاء أفندي فإنه ليس سبب اللعاز و المعجزة. عند دراسة كتاب الايقان نجد أن هذا الكتاب ألف فى أكثر من سنة



و أصبح من أنصاره (شوقي افندي، قرن  
بديع، ٧٤).

و نحن نقول في مقام النقد أن النوم  
و الرؤى الصادقة يمكن أن يكونا للبعض

سبباً للحجية في قول من يدعى بالنبوة ولكن ليسا  
بالضرورة حجية للأخرين و لا يمكن عددهما من  
المعجزات لأنه من الممكن أن أشخاصاً آخرون  
يرون حلماً غير هذا الحلم و متأكدون ببطلان  
ادعاء مدعى النبوة؛ بل كثير من هذه الرؤى أحلام  
أضغاث و لاقيمة لها عند الحجة.

### ● ادعاء بأن الباب وبهاء الله أميان

يدعى البهائيون أن الباب و بهاء الله كالأنبياء  
السابقة من الأميين و هذا ما صرح به الباب و  
بهاء الله أنفسهما في كتبهما، و عبدالبهاء يؤكد  
على هذه الميزة و يقول: إن نورانية المظاهر  
المقدسة تنبع من ذاتهم و أن الباب و بهاء لم  
يدرسا في أي مدرسة و لا مكتب (عبدالبهاء،  
الخطابات الكبيرة/٧).

ولو أن هذا ادعاء باطل نتيجة دراسات تاريخية  
تمت حول تعلمه (حاج قرباني، الأنبياء غير  
المتعلمين) إلا أن هذا نموذج من تمسك الدعاة  
البهائية بظهور أمور خارقة للعادة و هذا يتناقض و  
إدعائهم السابقة.

### ● ادعاء شفاء المرضى

عندما كان الباب مقيماً في قصر منوتشرخان  
معمدالدولة كرجي، الناس كانوا يذهبون إليه  
لشفاء مرضاهم و هذا جاء في الكتب التاريخية  
البهائية. (شوقي، تلخيص تاريخ نبيل/١٧٣).

جاء في كتب التاريخ للبهائية أن محمدشاه  
كان مريضاً و في رجله مرض عضال و أن الباب  
طلب أن يجيئون به عنده ليراه و يشفيه حتى

يفهم الناس أنه يختلف عن سائر الناس  
ولكن يمنعه الحاج ميرزا آقاسي.

٥- بهاء الله يدعى بتحقيق معجزة  
في البغداد:

دعا بهاءالله في مواقع متعددة المشككين  
في حقيقة ادعائه النبوة، أن يجمعوا في مكان  
و يطالبوا منه بتقديم معجزة و تصديقه. انتبهوا  
للمثال التالي:

اختير شخص المسمى بميرزا حسن و أرسله  
زين العابدين خان الي بهاءالله، في البداية سأل  
أسئلة علمية فلقى أجوبة كافية فقال: نحن نسلم  
بأنك صاحب يد طولى في العلم و لايشك أحد في  
هذا ولكن أرسلنى العلماء يطالبون منك بتحقيق  
أمر خارق للعادة لتطمئن قلوبهم. قال بهاءالله، لا  
مشكل، أنا أقول لكم وافقوا على تحديد طلبكم  
ولو ظهر الأمر لا تشكون و لا تثيرون الشبهات  
بل تسلمون له و تقرون به، فحينئذ أن أرسل  
لكم شخصاً ليظهر تلك المعجزة و أن يأتى بها  
(الخطابات المباركة، المجلد ٣، ص ٧٦؛ مجموعة  
من الكتاب، كتيب إزالة الشبهات، ص ١٢٣). و  
هناك نماذج مماثلة من هذه الادعاءات في تاريخ  
البهائية وكتبهم.

و النقطة الهامة هي أن في جميع هذه الحالات  
لم تحدث معجزة وصرح الكُتّاب البهائيون أن  
لم تتشكل أى جلسة لتقديم معجزة بهاءالله  
(كلبايكاني، الفرائد، ص ٩٢-٩٥).

إن الهدف من ذكر هذه النماذج بيان أن الدعاة  
البهائيين رغم أنهم يعتقدون بأن المعجزة و الأمور  
الخارقة للعادة ليست سبباً لنبوة مدعى إلا أنهم  
أبدوا عن استعدادهم لتحقيقها؛ و ما أدى الى عدم  
ظهور هذه المعجزات البهائية هي الكسل و الضعف

فصلنامه  
فهرنگى اجتماعى  
بهائى شناسى

يمكن للمرء أن  
يشير إلى إيمان  
بعض الشخصيات  
البيئية أو البهائية  
بالباب، وذلك من  
خلال رؤية حلم  
فقط؛ حيث أن  
هناك كثير من  
"حروف الحي" أ  
أمنوا بالباب علي  
أساس نومهم أو  
بعض الملاحظات  
في عالم الأحلام،  
أبرزها "فاطمة  
زرين تاج أم سلمى  
المعروفة بظاهرة"  
هي كانت في  
العتبات و رأت نوماً  
و سمعت في نومها  
حملات من شيخ  
كبير و سجلتها، و  
عندما رأت هذه  
الحمل نفسها في  
كتاب قيوام السماء،  
فأمن بالباب

## فصلنامه فهرنگی اجتماعى بهائى شناسى

البهائيين بالباب و البهائية، و الحق  
أن الكثير مما عدّها البهائيون ضمن  
خارق العادات، لا يشمل على المعجزة و  
لا يمكن عدّها من خوارق العادات أولاً  
و أن هذه الادعاء يتناقض و عقيدتهم فى الرقم  
الرابع المشار اليه.

قائمة المصادر: .....

- ١- القرآن كريم.
- ٢- العهدين، ترجمة تفسيرية، بدون التاريخ.
- ٣- آيتى عبدالحسين، الكواكب الدريسة فى  
مآثر البهائى، بدون التاريخ، مصر: مطبعة السعادة.
- ٤- ابن بابويه محمد بن على، ١٣٨٥ هـ. ق. قم: مكتبة  
داورى.
- ٥- اشراق خاورى عبدالحميد، قاموس الايقان،  
١٢٨ بديع، مؤسسة وطنية مطبوعات امرى.
- ٦- اشراق خاورى عبدالحميد، محاضرات، ١٢٠  
بديع، بى جا: مؤسسه ملى مطبوعات امرى.
- ٧- اصفهانى ميرزا حيدر على، بهجت الصدور،  
١٣٣١ قمرى، بمبئى.
- ٨- باب ميرزا على محمد شيرازى، البيان الفارسى،  
بدون التاريخ.
- ٩- براتى فرج الله - جوادى محسن، مدلول  
المعجزة من وجهة نظر العلامة الطباطبايى و  
سويين برن، ١٣٩٤، مجلة فصلية علمية محكمة،  
فلسفة الدين، السنة الرابعة، العدد الأول.
- ١٠- بهاء الله ميرزا حسين على نورى، الايقان، ١٥٥  
بديع-١٩٩٨ الميلادى-١٣٧٧ الشمسى، آلمان،  
هوفمايم: اللجنة الوطنية لنشر الآثار البهائية الى  
اللغتين العربية و الفارسية.
- ١١- الحاج قربانى نركس، الأنبياء الأُميين، ١٣٩٥،

و عدم الاهتمام أو خوف معارضى هذه  
الديانة من ظهور معجزة لا يمكن أن  
تؤيده المصادر التاريخية المستقلة. و  
هذا الاستعداد لتقديم المعجزات يشير

الى أن بهاء الله كان قد قبل اثبات النبوة بواسطة  
تقديم المعجزة و كان ينوى أدائه للإعلان عن  
دعوته كدعوة الهية ولكنه لم تتوفر أرضية مناسبة  
لظهور هذه المعجزات.

نتائج البحث: .....

- ١- المعجزة أمر خارق للعادة قد تصحب التحدى.  
و المعجزة بما أنها علامة من اتصال النبوة و النبى  
بعالم الغيب، لها دور فى إقناع المخاطبين و  
تصديق دعوة النبى بأنها دعوة الهية و رسالة الهية.
- ٢- إن التورات و الانجيل و القرآن الكريم، نقل  
نماذج كثيرة من المعجزات للأنبياء الإلهيين و  
تقديم هذه المعجزات من قبلهم سبب حقانيتهم  
و صدقهم.
- ٣- قد حاول البهائيون أن يفسروا الامور الخارقة  
للعادات التى جاء بها الأنبياء، لاتدل على  
حقانيتهم، وذلك من خلال تأويلهم للمعجزات  
ولكن هذه التأويلات لاتتناسب و ظاهر آى القرآن  
و التورات و الانجيل و لا يمكن الاعتراف بها على  
أساس مبدأ حجية الظهور.
- ٤- ادعى البهائيون أن المعجزات التى لاتتناسب  
مع ادعاء نبوة الأنبياء لا يمكن أن تكون علامة على  
كونه الهيا إلا أن ما صرح به البهائيون تعارض و  
القرآن و الانجيل و التورات و أن الأديان الالهية  
لاستطيع الاعتراف به و قبوله.
- ٥- مع كل هذا، إن البهائيون حاولوا أن يظهروا  
نماذج من أمور خارقة للعادة لقادتهم و دعواتهم  
ثم يجعلها سبباً فى ايمان عدد من البابيين و

عندما كان الباب  
مقيماً في قصر  
منوتشرخان  
معتمد الدولة  
كرجي، الناس  
كانوا يذهبون اليه  
لشفاء مرضاهم و  
هذا جا، في الكتب  
التاريخية البهائية.  
جا، في كتب  
التاريخ للبهائية  
أن محمدشاه كان  
مریضاً و في رجليه  
مرض عضال و  
أن الباب طلب أن  
يجيئون به عنده  
ليراه و يشفيه  
حتى يفهم الناس  
أنه يختلف عن  
سائر الناس ولكن  
يمنعه الحاج ميرزا  
آقاسي.





فصلنامه  
فہنگی اجتماعی  
بہائی شناسی

- في شرح الكفاية، ۱۳۷۴ الشمسى، قم، مطبعة امير.
- ۲۵- فخار نوغانى وحيدہ- حسينى شاهرودى سيدمرتضى، الدراسة ونقد الدلالة العقلية للمعجزات على صدق ادعاء النبوة. ۱۳۹۶، فصلية علمية محكمة، مجلة البحوث: "الكلام"، السنة الرابعة، العدد السادس.
- ۲۶- كريمى مصطفى، مجال دلالة المعجزة، ۱۳۷۷، شهرية المعرفة، الرقم: ۲۶
- ۲۷- كليپايكانى ابوالفضل، الفرائد، ۲۰۰۱ الميلادى، هوفمايم آلمان: المؤسسة الوطنية لمطبوعات امرى.
- ۲۸- كليپايكانى ابوالفضل - كليپايكانى مهدي، كشف الغطاء، ۱۹۱۹، تاشكند
- ۲۹- كهريز هوشنگ، حروف الحى، ۱۹۹۳، الهندى، موسسة الطباعة و انتشارات مرات.
- ۳۰- مجلسى محمدباقر، بحار الانوار، ۱۴۰۳، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ۳۱- هاديان مهدي، قضية المشروعية، ۱۳۹۲، طهران: انتشارات كوى.
- ۳۲- محمدحسينى نصره الله، حضرة الباب، ۱۵۲ البديع- ۱۹۹۵ الميلادى، كاناڊا: مؤسسه معارف للبهائى.

تذييل: .....

حروف الحى (بالفارسية: حروف حى) كناية لأول ثمانية عشر شخص آمنوا بالدعوة البابية حسب تنبأه بأنهم سيجدون طريقهم إليه و يؤمنون به فرداً فرداً دون أن يدلهم عليه أى أحد. و قيمة حروف الكلمة (أى الحاء والياء) فى الأبجدية هو ثمانية عشر.

طهران: فصلية معرفة البهائية، السنة الأولى، العدد الأول.

۱۲- مجموعة من الكتاب البهائية، ملزمة إزالة الشبهات، التنقيح الثانى، الخريف ۱۳۸۸:

- 13-www. rafe-shobahat. ning. com
- ۱۴- جواهرى سيد محمدحسن، نقد شبهات البهائية فى الاعجاز، ۱۳۸۸ الشمسى، كتاب النقد، سنة الحادية العشرة، الأعداد ۵۲ و ۵۳.
- ۱۵- خويى سيد ابوالقاسم، البيان فى تفسير القرآن، بدون التاريخ، قم.
- ۱۶- رهنمايى حسين، الكتاب المدرسى للبهائية، ۱۳۹۵، طهران: انتشارات كوى.
- ۱۷- سبحانى جعفر، المنشور الجاويد، الجلد الثالث، ۱۳۹۰ شمسى، قم: مؤسسه الامام الصادق عليه السلام.
- ۱۸- شاهرودى احمد، دليل الدين، ۱۳۴۳، مطبعة الحيدرى.
- ۱۹- شوقى ربانى، قرن بديع، ۱۴۹ بديع- ۱۹۹۲ ميلادى، كاناڊا: مؤسسه معارف البهائية باللغة الفارسية.
- ۲۰- شوقى ربانى - اشراق خاورى عبدالحميد، تلخيص تاريخ النبيل.
- ۲۱- صدر سيد محمدباقر، دروس فى علم الاصول، ۱۴۰۶ قمرى- ۱۹۸۶ الميلادى، بيروت: دار الكتاب اللبنانى.
- ۲۲- عبدالبهاء عباس افندى، الخطابات الكبيرة، فرج الله زكى، مصر ۱۳۴۰ق.
- ۲۳- عبدالبهاء عباس افندى، المفاوضات، ۱۹۰۸، هلند: مطبعة بريل.
- ۲۴- غروى اصفهانى محمدحسين، نهاية الدراية

